



عنوان درس :

جایگاه حدیث در علوم مختلف

استاد :

حجت الاسلام سید محمد کاظم طباطبائی

نیمسال دوم سال تحصیلی ۹۰ - ۱۳۸۹

عنوان درس : جایگاه حدیث در علوم مختلف

هدف : آشنایی با نقش و جایگاه حدیث در فرهنگ و معارف اسلامی .

سرفصل درس :

✓ الف - حوزه های ورود حدیث

۱. ابواب حدیث در جوامع حدیثی .
۲. نقش و جایگاه حدیث در علوم مختلف از قبیل : فقه ، تفسیر ، کلام ، فلسفه ، تاریخ ، تعلیم و تربیت ، اخلاق ، طب ، روان شناسی .

✓ ب - خبر واحد و قلمرو حجیت آن

۱. گزارشی از تاریخچه مربوط به حجیت خبر واحد .
۲. بیان اهم ادله حجیت خبر واحد .
۳. قلمرو حجیت خبر واحد در علوم مختلف : فقه ، مباحث اعتقادی ، تفسیر ، تاریخ ، اخلاق .

منابع اصلی :

۱. کتب اصول فقه ، بحث حجیت خبر واحد .
۲. الیابان فی تفسیر القرآن ، آیت ... خوئی .
۳. مباحث حجیت خبر از تفسیر المیزان .
۴. جوامع حدیثی شیعه و اهل سنت .

منابع فرعی :

فهارس حدیثِ اهم کتب علوم مختلف از قبیل :
کتب علوم عرفانی ، فلسفی ، طبیعی ، ادبیات .

در ابتدا به ارائه طرح درس می پردازیم، و سپس بادقت بیشتری بر روی مباحث متمرکز می شویم. منابع معرفتی ما ۲ مورد هستند که آنها را تحت عنوان أدله أربعه و یا حُجَج أربعه مطرح می کنند.

۱. کتاب (قرآن): کتاب، یک سند قطعی از جانب خدای تبارک و تعالی است که به طور دقیق، کامل، بدون هیچ گونه تصحیف، تحریف و تقطیعی به دست ما رسیده است و می تواند محور معارف ما باشد.

۲. سنت: هر چیزی که از معصوم (علیه السلام) صادر شده باشد و ما از طریق حدیث به سنت دسترسی داریم. ممکن است که معصوم (علیه السلام) یکبار بیشتر آن سخن را بیان نکرده باشند. مثلاً حضرت فاطمه (علیها السلام) یک خطبه خواندند که مشهور به خطبه فدکیه است و همین یک خطبه به تنهایی میشود سنت. لذا می توان گفت که سنت نیاز به استمرار و دوام ندارد. آنچه که در سنت مطرح است، این است: هر چیزی که از معصوم (علیه السلام) صادر شده باشد، آن حجت است و می تواند ملاک عمل قرار بگیرد.

حال باید پرسید که حدیث به چه معناست؟ حدیث، طبق تعریف مشهور: چیزی است که حاکی از سنت باشد. که البته این تعریف از حدیث، تعریف کاملی نیست.

برای نمونه: امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: « حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي وَ حَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي...^۱ ». که در اینجا مراد از حدیثی: سخن معصوم (علیه السلام) است، و نه حکایت قول معصوم (علیه السلام). و یا در جای دیگری محمد بن مسلم می گوید: به مدینه رفتم و مدت ۴ سال در آنجا بودم و در این مدت سی هزار حدیث از امام باقر (علیه السلام) شنیدم. در اینجا نیز باید به این نکته اشاره نمایم که راوی (محمد بن مسلم)، حکایت امام باقر (علیه السلام) را شنیده، بلکه خود قول امام باقر (علیه السلام) را که دیده و شنیده به عنوان حدیث مطرح می کند.

با توجه به آنچه که بیان شد، می توان گفت که حدیث رابط ما و سنت است؛ مسیری است که ما را به سنت می رساند؛ اما آنچه که حجت است، سنت می باشد و حدیث خودش به تنهایی حجت نیست و چون حکایت سنت است ممکن است که حدیثی ضعیف داشته باشیم ولی سنت ضعیف نداریم یعنی هیچ شخصی نمی گوید، سنت ضعیف یا سنت مجعول، حتی سنت صحیح هم نداریم، چرا که سنت، تماماً صحیح است. به طور کلی هر چه که از معصوم (علیه السلام) صادر شده باشد صحیح است.

۳. اجماع: اتفاق عالمان در یک موضوع می باشد، که بیشتر در مباحث فقهی کاربرد دارد، و در مباحث غیر فقهی چندان با اجماع کاری نداریم.

^۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۳، ح ۱۴.

۴. و **عقل** هم به عنوان یک منبع معرفتی مطرح می شود؛ هم خود عقل و هم تعقل (خردورزی). در حقیقت خرد ورزی مسیری است که با استفاده از آن می توانیم مطالب را از کتاب خدا و سنت پیامبر صلوات الله علیه وآله وسلم استخراج نماییم. در این درس از میان این ۴ منبع معرفتی، تنها حدیث مد نظر ما می باشد.

سؤال: چه تفاوتی میان عقل و خرد ورزی وجود دارد؟

پاسخ:

گاه عقل خودش به تنهایی حاکم است به این معنا که حکمی را ارائه می دهد و گاه اینگونه نیست بلکه شما عقل خود را به کار می گیرید و از آیه یا روایتی که آمده ملازم هایی را استخراج می کنید:

به عنوان مثال در آیه ی «...فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُف...»^۲

به این معنا که به پدر و مادر خود **أف** نگوئید یعنی آه.

طبیعتاً شما می توانید چند نکته را از این آیه استنتاج نمایید.

* یک مورد آن این است که عقل شما می گوید، اگر پدر و مادر شما خطایی نکرده باشند **أف** گفتن بی معناست.

چرا که شما نسبت به آدم غریبه هم، اگر کار خلافی مرتکب نشده باشد، حق ندارید کراهتی نشان بدهید. پس مقصود این است که، حتی اگر پدر و مادر شما کار خطایی هم انجام دادند، و یا دستور ناروایی هم به شما دادند، شما حق ندارید به آنها اهانتی بکنید؛ چرا که ایشان متفاوت از دیگر افراد هستند.

* نکته دیگر آن که وقتی می گوید **أف** نگوئید یعنی حداقل را بیان می کند، شما مراحل بالاتر را هم می توانید از آن برداشت کنید و از آیه به یک اصل کلی می رسید و آن این است که نباید موجبات ناراحتی پدر و مادر را فراهم نمایید.

همانگونه که ملاحظه فرمودید در اینجا عقل، خردورزی کرده و بقیه ملازمات را از درون این آیه استخراج کرده است.

اگر تفسیر المیزان مرحوم علامه طباطبائی (رحمت الله علیه) و یا تفسیر فخر رازی را نگاهی بیندازید، مشاهده خواهید کرد

که این دو بزرگوار از ملاک عقل در استخراج ظرافت های آیات قرآن بسیار استفاده میکنند.

جایگاه حدیث در علوم اسلامی چیست؟

ما علوم اسلامی را به دو دسته کلی تقسیم می کنیم و یک دسته ی مرتبط با علوم اسلامی را هم می توانیم تعریف

بکنیم.

مراد از علوم اسلامی چیست؟

عالمان، مجموعه ی آموزه های دینی را به سه دسته ی زیر تقسیم کرده و علوم اسلامی را هم به این سه دسته ملحق می

نمایند:

۱. اعتقادات: اصول دین و تمام باورهایی که ما در ارتباط با خداوند متعال، خود وهستی داریم. کاری با عمل و عکس العمل بیرونی نداریم، مانند: توحید، عدل، نبوت، امامت، امامت عامه، امامت خاصه، معاد. و علم کلام، متصدی این بخش از آموزه های دینی می باشد. لازم به ذکر است که بگوئیم اعتقادات ما، برخی عقلی و برخی نقلی می باشند.

۲. احکام: مقصود از احکام، احکام فقهی است که در ارتباط با فروع دین می باشد. در واقع مراد، کاری است که شخص مجتهد انجام می دهد. اگر در رساله های مراجع بزرگوار دیده باشید، در ذیل مسأله اول، چنین می گویند که اصول دین، مربوط به کارما نیست. (بلکه فروع دین - تمام واجبات و مستحبات - است که مربوط به کارفقاها می باشد). در نتیجه مقصود از احکام، فقه است. «احکام فقهی»

۳. اخلاق: فضائل و رذائل اخلاقی، باید ها و نباید های غیر فقهی. (بایدها و نبایدها گاه در حوزه ی فقه قرار می گیرد و گاه در حوزه ای غیر از فقه). و بنا بر تعریف عام، علم اخلاق متصدی آن می باشد. مانند: نیکی به همسایه، خوشرفتاری نسبت به همسر، و ...

اگر بخواهیم گزارشی از مباحث اخلاقی را در کتابهای حدیثی پیدا کنیم، باید به کتاب کافی، جلد ۲ (از مجموعه ۸ جلدی) - کتاب الایمان و الکفر - رجوع نمائیم.

آیا علوم اسلامی منحصر در این ۳ دسته است یا اینکه علوم اسلامی گسترده تر از موارد ذکر شده هستند؟ به نظر می رسد که اگر چه ما حوزه های معرفتی را در محدوده این سه دسته تعریف کردیم ولی علوم اسلامی خیلی گسترده تر از این موارد باشد، از جمله:

علم تفسیر: علم تفسیر یک علم بسیار گسترده می باشد که کتابهای فراوانی در این زمینه نوشته شده است و نیازمند به کارفراوانی هم می باشد. علم تفسیر قرآن از مباحث بسیار دقیق، زیبا، ظریف و شایسته در علوم اسلامی است ولی در ۳ گروه پیشین نمی گنجد.

تاریخ و سیره معصومان: به این معنا که معصومان (علیهم السلام) که به عنوان الگو برای ما مطرح هستند، چگونه زیسته اند. (خداوند متعال در قرآن کریم^۲، پیامبر اکرم (صل الله علیه وآله وسلم) را به عنوان یک الگو و اسوه ی حسنه برای ما مطرح می نماید؛ اوصیاء و ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز در اسوه و الگو بودن ملحق به پیامبر اکرم هستند).

سیره معصومان یکی از مباحثی است که گاهی اوقات به مباحث اخلاق و آداب نزدیک می شود ولی در مجموع خود به تنهایی یک علم بسیار پر دامنه و شایسته است و حتی گاهی اوقات تأثیرش در عملکرد ما بیش از مباحث اخلاقی است و در واقع معصومین (علیهم السلام) برای ما یک الگوی عملی هستند. پس تاریخ و سیره راهم باید به موارد پیشین ملحق کنیم.

^۳. لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (احزاب / ۲۱)

به سری علوم دیگری هم داریم با عنوان **علوم انسانی**:

شامل مباحثی مانند: جامعه شناسی، روان شناسی، اقتصاد، علوم تربیتی و

این علوم انسانی هم می توانند از زاویه دین مورد توجه قرار بگیرند.

در واقع ما تربیت اسلامی، روان شناسی اسلامی، اقتصاد اسلامی و... هم داریم. اینها مباحثی هستند که در ارتباط با روابط افراد بشر با یکدیگر می باشند و دین در این حوزه اظهار نظر کرده و مبنا و ملاک هایی دارد. برخی از مطالب را بیان کرده، برخی از مطالب را نقد کرده و در مجموع شیوه ی القاء معارفش به گونه ای بوده که شما می توانید علوم انسانی را از آنها استخراج نمایید.

یک حوزه دیگری هم داریم که ملحق به معارف دینی است: **حوزه علوم تجربی و علوم طبیعی** (مباحث غیر

علوم انسانی) مانند: متالورژی، آمار و انفورماتیک، رادیو لوژی و...

این علوم، علوم انسانی محسوب نمی شوند بنابراین در حوزه دین قرار نمی گیرند. چرا که دین وظیفه اش هدایت جامعه و اصلاح روابط فرد با خود، با خدای خود، و با انسانهای دیگر است و در این حوزه علوم تجربی جایگاهی ندارند. البته این به این معنا نیست که دین در این موارد اصلاً حق اظهار نظر ندارد. بلکه ممکن است در برخی از موارد ائمه (علیهم السلام) در زمان خودشان اظهار نظرهایی هم در این حوزه کرده باشند.

«در اینجا نکاتی قابل طرح و بررسی است که در برخی از جلسات آینده به آنها می پردازیم از جمله اینکه، آیا دین در حوزه های غیر از علوم اسلامی و انسانی هم حق اظهار نظر دارد یا خیر؟ و اگر اظهار نظر کرده باشد، ما چگونه باید با آنها مواجه شویم؟ مثلاً یک نمونه ی مشخصی که می توانیم در مورد آن صحبت کنیم، مباحث طبی است و اینکه آیا دین حق اظهار نظر در مباحث طبی را دارد یا خیر؟ برخی در این باره گفته اند: خیر، وظیفه ی دین بحث در مباحث طبی نیست؛ بلکه وظیفه دین هدایتگری و نزدیک کردن افراد به خداوند متعال است.

اگر این گونه گفتیم، تکلیف این روایات طبی فراوانی که داریم چه می شود؟ مثلاً طب الائمه یا کتابی که دارالحدیث منتشر کرده با عنوان دانشنامه ی احادیث پزشکی و ما چگونه باید با این متون روبه رو بشویم؟ گاه نیز کار سخت تر خواهد شد مانند هنگام بحث در مباحث حکومتی که خود یکی از جنجالی ترین مباحث است، ان شالله در جلسات آینده به این مباحث نیز می پردازیم.»

در این واحد درسی قصد داریم علوم اسلامی با تمام زیر شاخه هایی که برایش بیان کردیم به علاوه مجموعه علوم انسانی و مجموعه علوم غیر اسلامی و غیر انسانی که دین راجع به آنها اظهار نظر کرده است (اینها یک گروه محدودی هستند مثل طب، نجوم و...) را بررسی کنیم تا دریابیم که حدیث در این گروهها چه نقشی دارد و چه تاثیری بر اینها می گذارد. هسته ی اولیه کارمان، این چند علمی است که ابتدا مطرح کردیم یعنی اعتقادات، فقه، اخلاق، تفسیر، تاریخ و سیره . این ۵ علم را به طور خاص مورد بررسی قرار می دهیم در ادامه نیز می پردازیم به علوم انسانی و تاثیری که حدیث بر

علوم انسانی دارد و در نهایت مباحث مرتبط با اینها را پی می گیریم مانند: فیزیک اسلامی، شیمی اسلامی که آنها را رد می کنیم و نمی پذیریم؛ اما راجع به طب و نجوم و... یک حالت میانه ای را مطرح خواهیم کرد.

باید این نکته را در نظر داشته باشیم که تأثیر حدیث در این علوم متفاوت، یکسان نیست. مثلاً در حوزه فقه، تأثیر حدیث بسیار بسیار پررنگ است یعنی اگر حدیث نباشد شما فقهی نخواهید داشت و با قرآن صرف و یا عقل و اجماع نمی شود فقه را پدید آورد پس تأثیر حدیث در فقه و در احکام فقهی بسیار بسیار زیاد است.

ما در این درس به دلیل شرافت و محوریت قرآن کریم، در ابتدا به رابطه قرآن (تفسیر) و حدیث می پردازیم.

تأثیر حدیث بر فهم آیات:^۴

پیرامون رابطه ی قرآن و سنت ۳ نظریه وجود دارد:

۱. قرآن بسندگی:

این گروه بر این باورند که مجموعه معارف ما فقط از ناحیه قرآن تأمین می شود. قائلین این سخن عبارتند از: رشید رضا، توفیق صدقی و ... شعار این افراد چنین است که **الاسلام، هو القرآن وحده**.

معمولاً برخی از مصلحانی که دعوی بین فرقه ای را نمی پسندیدند، این شعار را مطرح نموده اند و می گویند قرآن در تبیین خود به چیز دیگری نیازمند نیست.

این نظریه شامل دو مقدمه است:

الف. اسلام فقط قرآن است .

ب. قرآن کاملاً واضح و روشن می باشد و برای فهم آن نیازی به منبع معرفتی دیگری نداریم.

همه تحقیق:

* طرفداران نظریه ی قرآن محوری و قرآن بسندگی چه دلائلی برای خود دارند؟

قرآن بسندگان خود به چند شاخه تقسیم می شوند:

- قرآنیون (أهل القرآن): سردمدار اینها خلیفه دوم می باشد که در جریان نوشتن وصیت پیامبر اکرم صل الله علیه وآله وسلم

چنین گفت: حسبنا کتاب الله .

این تفکر در صد ساله اخیر، رونقی دوباره گرفت. از جمله ی اینها گروهی هستند در هند و پاکستان با عنوان أهل

القرآن، افرادی همچون: غلام پرویز خان، چراغعلی و... اصل حرف این افراد این است که: ما نیازی به غیر قرآن نداریم، سنت معتبر نیست و حدیث هم که حاکی از سنت می باشد خیلی اشتباه دارد و نمی توان به آن اعتماد کرد. استدلال های

این گروه را می توان در کتاب «القرآنیون» مطالعه کرد.

^۴ . برخی از منابع این بحث: * مقاله ای از استاد در مجله علوم حدیث، شماره ۳۵ و ۳۶، با عنوان نقش روایات در فهم آیات .

* کتابی از جناب آقای علی نصیری با عنوان رابطه ی متقابل قرآن و سنت . و ...

أدله ی این گروه شامل ۲ بخش می باشد:

الف. سنت به هیچ وجه حجت نمی باشد و پیامبر اکرم (صل الله علیه وآله وسلم) هم سنت را حجت نمی دانستند و در این باره استناد می کنند به حدیث اَنتم اَعلم به أمور دنیا کم.

ب. حتی اگر سنت هم حجت باشد، این روایاتی که در دست ما است. مراد روایاتی است که در دست اهل سنت

است) با شأن پیامبر نمی سازند (احادیثی همچون حدیث ذباب)

گروهی در مصر نیز وجود دارند که جزء این دسته قرار می گیرند از جمله: محمود أبوریّه، توفیق صدقی و تا حدودی رشید رضا.

در میان شیعیان نیز طرفداران این گروه را در سه مرحله ی افراطی، متوسط و ملایم می توان جای داد.

- از طرفداران افراطی این عقیده می توان به آقایان: سید ابوالفضل برقعی (صاحب کتاب أحكام القرآن) و آقای غروی اصفهانی اشاره کرد.

- در مرحله ی متوسط این نظریه، در میان شیعیان می توان از دکتر صادقی تهرانی^۵ (صاحب تفسیر الفرقان) نام برد. ایشان با سنت مشکلی ندارند و عقیده دارند که قرآن کریم محور معارف ما می باشد و سنت برای تکمیل و تبیین آن آمده اما این سنت به شرطی که سنت بودنش اثبات گردد، پذیرفتنی است.

- در مرحله ی ملایم نیز می توان به مرحوم علامه طباطبائی (رحمت الله علیه) اشاره کرد. مرحوم علامه فردی قرآن محور می باشند و مابقی مطالب را حول قرآن کریم می سنجند.

۲. اخباریون:

این گروه درست بر عکس گروه اول می باشند و معتقد هستند منبع معرفتی ما یک مورد بیشتر نیست و آن هم احادیث اهل بیت (علیهم السلام) می باشد. این گروه بر این باورند که: قرآن معماگونه (معماوش) نازل شده است و مخاطبین چیزی از آن نمی فهمند، عقل هم که در بسیاری از موارد حق دخالت ندارد و اجماع هم اعتباری ندارد لذا تنها منبع معرفتی که باقی می ماند، روایات هستند. در مورد روایات نیز بر این عقیده اند که روایات نبوی مانند قرآن هستند (معما گونه اند) چرا که در دوره قرآن کریم صادر شده اند در نتیجه تنها، روایات اهل بیت (روایات شیعه) باقی می ماند که شایستگی استناد را دارد. از طرفداران افراطی این نظریه می توان به ملا امین استرآبادی (آغازگر این جریان) و میرزا محمد اخباری (آخرین عالم اخباری) اشاره نمود.

از طرفداران ملایم این عقیده نیز در میان شیعیان می توان از مرحوم فیض کاشانی نام برد.

۳. نظریه ی شایع میان عالمان شیعی و اهل سنت:

نظر مختار، نظر تعدیلی است: در این نظر قرآن محوری ملاک است اما، ما را بی نیاز از حدیث نمی کند.

^۵ وی در اواخر عمر خود، شیعه شد.

^۶ جهت مطالعه ی بیشتر رجوع نمایند به مجله پژوهشهای قرآنی، شماره ۹ و ۱۰، صفحات ۳۰۵-۲۸۴ با عنوان: گفت و گو با استاد دکتر محمد صادقی.

در این نظریه توجه به چند مقدمه ضروری است:

لایه های پائین معارف قرآنی برای همه ی ما (حتی غیر مسلمانها) قابل فهم است.

اما اینگونه نیست که همه افراد، توانایی فهم همه ی معارف قرآن را داشته باشند. بلکه هر فردی بنا به تخصص و خُبرویتش در علوم قرآنی، علوم اسلامی، علوم ادبی و... می تواند فهم بهتر و فراتری از قرآن داشته باشد. و ائمه (علیهم السلام) به عنوان موجودات ویژه از میان مخلوقات الهی، صلاحیت آن را یافته اند که بالاترین مرتبه از فهم قرآن کریم را داشته باشند و این مراتب در زمینه های متفاوت در احادیث متجلی شده است و ما می توانیم با مراجعه به این روایات فهم خود را درباره قرآن کریم و موارد مرتبط با آن ارتقاء و افزایش دهیم.

جلسه دوم:

سؤال: اندکی درباره عقاید رهبران اخباریون و قرآنیون توضیح دهید:

پاسخ:

در گروه های فکری همیشه این گونه نیست که یک فرد به عنوان سردسته مبانی را تعیین کرده و همه به آنها پایبند بوده و به صورت مرید و مرادی عمل کنند. در هر دو گروه اخباریون و قرآنیون شاهد طیف گسترده ای از افراد می باشیم. برای مثال در اخباریون گروهی افراطی چون مرحوم استرآبادی و محمد اخباری به طور کلی قرآن را کنار گذاشته و صراحتاً آن را معما می دانند، برخی مانند فیض کاشانی قرآن را قابل فهم دانسته و بر آن تأمل کرده و به نتایج خوبی در قرآن و حدیث دست یافته اند، عده ای نیز چون شیخ یوسف بحرانی رویه ای ما بین این دو را در پیش گرفته اند. ایشان در کتاب الدر النجفیه، که مبانی مفصل و مواضع بحرانی را در بردارد، سبک و شیوه خود در قرآن را همانند شیخ طوسی معرفی کرده و معتقد است قرآن بدون تمسک به احادیث جز در موارد معدود قابل فهم نیست. شیخ یوسف اعتقاد دارد فیض کاشانی از شیخ طوسی که اخباری نیست پا را فراتر نهاده است. در حالی که حقیقتاً این سخن در مورد مرحوم فیض صدق نمی کند.

در میان قرآنیون نیز برخی مانند سید ابوالفضل برقی اهل القرآن هستند. این طیف ادامه پیدا می کند تا آخرین فرد از این گروه، علامه طباطبایی، مبانی خویش را مطرح می سازند. ایشان با مرحوم فیض کاشانی، آخر گروه اخباریون، در فهم قرآن بسیار به هم نزدیک می شوند به گونه ای که با وجود اختلاف در مبانی نظراتشان به یکدیگر نزدیک است.

آیات مورد استناد قرآنیون:

در زمینه قابل فهم بودن آیات، سه آیه زیر عموماً مورد توجه واقع شده اند و عالمانی چون علامه طباطبایی بدان ها استناد کرده اند:^۷

^۷ . رک: مجله فصل نامه پژوهش های قرآنی، دفتر تبلیغات مشهد، شماره ۹ و ۱۰، مصاحبه با دکتر صادقی

۱. وَ يَوْمَ نَبِّئُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بَيِّنَاتٍ لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ^۸

۲. لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۹

۳. هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ^{۱۰}

تحقیق:

*دلائل قرآنی و عقلایی که قرآن اجمالاً قابل فهم است را تحقیق کرده و ارائه دهید؟

*چه دلالی می توان اقامه کرد که تمام مراتب قرآن قابل فهم نیست و نیازمند فهم بالاتری نیز می باشیم؟

موارد تاثیرگذاری روایات در فهم آیات:

بنا بر نظر مختار پذیرفته شد که روایات، برخی از آیات را برای ما تبیین می نمایند. حال باید روشن گردد که روایات چه مواردی را روشن می نمایند.

الف. فضای نزول:

یکی از مواردی که بدون روایت نمی توان بدان دست یافت فضای نزول است. فضای نزول از شأن و سبب نزول عام تر بوده و به معنای مجموعه قرائنی است که ما را به فهم دقیق تر از متن می رساند. این مجموعه قرائن در زمان صدور وجود داشته و مورد توجه مخاطبین بوده و آیه ناظر به آن قرائن است که ویژگی های صدور و نزول آیه و روایت را همراه با ظرافت هایی بیان می سازد که بدون آنها به فهم دقیق متن دست نخواهیم یافت. البته به این معنا نیست که اگر فضای نزول را ندانیم آیه برایمان مبهم شود چرا که بیش تر آیات قرآن اختصاص به مورد نزول ندارند. گاه آیات درصدد بیان پاسخ پرسشی است، پس اگر از سؤال اطلاع داشته باشیم آیه را به خوبی درک خواهیم نمود و در غیر این صورت تمام زوایای آن را به دست نمی آوریم.

مثال:

۱. إِنَّ الصَّافَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ.^{۱۱}

ظاهر این آیه دلالت بر عدم اشکال سعی بین صفا و مروه دارد در حالی که طبق فقه رایج این کار جزء واجبات میباشد.

پس از بررسی روایات می توان مواردی را به دست آورد که به وسیله بیان فضای نزول آیه، ابهام موجود را برطرف می

سازند. از جمله مورد زیر:

^۸. نحل/۸۹.

^۹. نور/۴۶.

^{۱۰}. آل عمران/۱۳۸.

^{۱۱}. بقره/۱۵۸.

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ سَأَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنِ السَّعْيِ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ فَرِيضَةٌ أَمْ سُنَّةٌ فَقَالَ فَرِيضَةٌ قُلْتُ أَوْ لَيْسَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا قَالَ كَانَ ذَلِكَ فِي عُمْرَةِ الْقَضَاءِ إِنْ رَسُولَ اللَّهِ ص شَرَطَ عَلَيْهِمْ أَنْ يَرْفَعُوا الْأَصْنَامَ مِنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ فَتَشَاغَلَ رَجُلٌ وَتَرَكَ السَّعْيَ حَتَّى انْقَضَتِ الْأَيَّامُ وَاعِيدَتِ الْأَصْنَامُ فَبَجَاءُوا إِلَيْهِ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ فُلَانًا لَمْ يَسْعَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَقَدْ أَعِيدَتِ الْأَصْنَامُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا أَى وَعَلَيْهِمَا الْأَصْنَامُ.^{١٢}

به این نتیجه دست خواهیم یافت که این آیه در عمره القضاء برای کسانی که دیرتر رسیده و مجبور شده بودند سعی را در بین دو بت انجام دهند نازل شده است بدین معنا که وجوب این عمل در هر حال برقرار می باشد و بایستی حتی با وجود دو بت بر روی آنها انجام شود.

رَوَى عَنْ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّهِمَا قَالَا قُلْنَا لِأَبِي جَعْفَرٍ مَا تَقُولُ فِي الصَّلَاةِ فِي السَّفَرِ كَيْفَ هِيَ وَ كَمْ هِيَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ فَصَارَ التَّقْصِيرُ فِي السَّفَرِ وَاجِبًا كَوَجُوبِ التَّمَامِ فِي الْحَضَرِ قَالَا قُلْنَا إِنَّمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ وَ لَمْ يَقُلْ أَعْمَلُوا فَكَيْفَ أَوْجَبَ ذَلِكَ كَمَا أَوْجَبَ التَّمَامَ فِي الْحَضَرِ فَقَالَ ع أَوْ لَيْسَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الطُّوَافَ بِهِمَا وَاجِبٌ مَفْرُوضٌ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ذَكَرَهُ فِي كِتَابِهِ...^{١٣}

در این روایت زراره و مسلم درباره آیه قصر صلاه از امام صادق (علیه السلام) سؤال می نمایند و اینکه وجوب این امر از «فلیس علیکم جناح» به دست نمی آید. امام (علیه السلام) با استناد به آیه ۱۵۸ سوره بقره به آن دو پاسخ می دهند.

۲. إِنَّمَا وَرِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ.^{١٤}

آیه ولایت بدون بیان فضای نزول مبهم می باشند. زیرا نمی توان پذیرفت هر کس در رکوع نمازش زکات دهد ولی باشد! گویند عمر ۷۰ مرتبه در رکوع نمازش به منظور کسب این مرتبت انگشتر به فقیر داد لکن مشمول آیه نگردید.

۳. إِلَّا تَصْرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيْدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.^{١٥}

در مورد آیه غار اجمالا مشخص است که پیامبر (صل الله علیه وآله وسلم) در زمان هجرت همیشه با فردی همراه بوده اند. اهل سنت معتقدند که این شخص ابوبکر می باشد و به عنوان یکی از فضایل او برشمرده اند. لکن با توجه به اینکه در آیه خداوند هیچ تقدیر و تشکری از این فرد ننموده است نمی توان آن را به عنوان فضیلت به حساب آورد.

^{١٢} . الکافی/۴/۴۳۵.

^{١٣} . الفقیه/۱/۴۳۵.

^{١٤} . مانده/۵۵.

^{١٥} . توبه/۴۰.

فخر رازی در ذیل این آیه بحث مفصلی داشته و ۹ فضیلت برای ابوبکر خارج نموده است. او «ثانی اثین» را ابوبکر و فاعل «إذ يقول لصاحبه» را پیامبر دانسته و بر اساس این آیه گفته است ابوبکر تا پایان عمر هرگز محزون نگرددید. برخی فاعل «يقول» را ابوبکر دانسته اند که این امر، خطایی بسیار بزرگ و ناشی از تعصب می باشد.

۴. وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ.

بر اساس روایات گفته شده که این آیه مربوط به لیلۃ المیت و خوابیدن علی (علیه السلام) در رخت خواب رسول گرامی اسلام (صل الله علیه و آله وسلم) می باشد.

مواردی از این دست بدون توجه به فضای نزول، از مورد نزولشان جدا شده و نمی توان بدان ها استناد نمود.

۵. سوره کوثر

در زمینه سبب نزول سوره کوثر هیچ دلیل روایی وجود ندارد که در مورد حضرت زهر (سلام الله علیها) نازل شده باشد. لکن لحن و گویش سوره به گونه ای است که کاملاً متوجه خواهیم شد در ارتباط با ویژگی های ایشان است. این سوره جزء مواردی است که جای کار بر روی آن وجود دارد.

۶. إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

در منابع شیعه و سنی وجود دارد که پس از نزول آیه، رسول اکرم (صل الله علیه و آله وسلم) تا شش ماه پشت درب خانه حضرت فاطمه (سلام الله علیها) می آمدند و بلند این آیه را تلاوت می نمودند تا مشخص گردد منظور از «اهل بیت» این خاندان می باشند نه زنان خویش.

به عنوان نمونه در منابع اهل سنت چنین آمده است:

يج، [الخرائج و الجرائح] رَوَى عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ أَنَّ فَاطِمَةَ عَ جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ ص حَامِلَةً حَسَنًا وَ حُسَيْنًا وَ فَخَّارًا فِيهِ حَرِيرَةٌ فَقَالَ ادْعِي ابْنَ عَمَّكَ وَ اجْلِسْ أَحَدَهُمَا عَلَى فَخْدِهِ الْيُمْنَى وَ الْآخَرَ عَلَى فَخْدِهِ الْيُسْرَى وَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ أَحَدَهُمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ الْآخَرَ خَلْفَهُ فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ أَنَا عِنْدَ عَتَبَةِ الْبَابِ فَقُلْتُ وَ أَنَا مِنْهُمْ فَقَالَ أَنْتِ إِلَى خَيْرٍ وَ مَا فِي الْبَيْتِ غَيْرُ هَؤُلَاءِ...^{۱۸}

۷. ... الْيَوْمَ يَسِّرُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.^{۱۹}

این آیه بحثی بسیار داغ دارد. عمر به نقل بخاری، سیوطی و ... اصرار دارد که این آیه در روز عرفه نازل شده است. در

الدر المنثور چهار صفحه به گزارشات مختلف از این موضوع اختصاص دارد که یک نمونه آن به شرح زیر است:

^{۱۶} . بقره/۲۰۷.

^{۱۷} . احزاب/۳۳.

^{۱۸} . بحار/۱۷/۳۵۹.

^{۱۹} . مائده/۳.

و أخرج الحميدى و أحمد و عبد بن حميد و البخارى و مسلم و الترمذى و النسائى و ابن جرير و ابن المنذر و ابن حبان و البيهقى فى سننه عن طارق ابن شهاب قال قالت اليهود لعمر انكم تقرن آية فى كتابكم لو علينا معشر اليهود نزلت لاتخذنا ذلك اليوم عيداً قال و أى آية قال الأيوّم أكمّلت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتى قال عمر و الله انى لأعلم اليوم الذى نزلت على رسول الله صلى الله عليه و سلم فيه و الساعة التى نزلت فيها نزلت على رسول الله صلى الله عليه و سلم عشية عرفة فى يوم جمعة.^{٢٠}

دليل اصرار عمر بر این امر این است که اگر ارتباط این آیه به ماجرای غدیر اثبات شود بر خلاف منافع اوست. اصحاب نیز که نمی خواستند بر خلاف میل خلیفه سخنی بگویند اعتراض نمی کردند. در برخی آیات شأن نزول به تبیین مطلب کمک می کند اما عدم وجود آن ضروری به فهم آیه نمی زند. مانند آیه براءة که ابتدا قرار بود ابوبکر آن را بخواند اما پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمان تلاوت آن را می دهند و فضیلتی برای آن حضرت محسوب می شود، لکن به مسئله براءة در حج خللی وارد نمی سازد. همچنین آیات سوره ممتحنه که در مورد حاطب بن ابی بلتعنة نازل شده اند نیز به طور کلی بر این امر دلالت دارند که نباید به مشرکین اعتماد کرد. البته دانستن این نکته به ظرافت فهم متن کمک می کند اما اصل مطلب را چندان تغییر نمی دهد.

تفاوت سبب نزول و شأن نزول:

برای مثال سوره فیل اشاره به جریانى دارد که در آن زمان اتفاق نیفتاده بود. به این قبیل موارد شأن نزول می گویند. اما سبب نزول سوره متفاوت بوده و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای یک امر تربیتی این سوره را برای مشرکین خوانده اند. مواردی چون «یستلونک ... قل ...» سبب نزول محسوب می شوند اما مورد نظر ما نیستند زیرا قرآن خود آنها را بیان داشته است. ما بیشتر، دنبال مواردی هستیم که آیات قرآن آنها را مبهم گذاشته لکن برای ما مهم است که آیه در چه فضایی نازل شده است.

سؤال: کتبی که در مورد شأن نزول وجود دارد معمولاً شامل اقوالی هستند که اصحاب نقل می نمایند. شمار روایات ائمه (علیهم السلام) در این موضوع زیاد است یا کم؟

پاسخ:

تفاوتی میان حدیث از منظر شیعه با سنی وجود دارد که بایستی بدان اشاره نمود. از نظر شیعه حدیث به قول و فعل و تقریر معصوم گفته می شود و سخنان دیگر افراد هر چند از جایگاه والایی برخوردار باشند حدیث تلقی نمی شود. اما از گزاره های تاریخی که به تشریح فضای نزول پرداخته اند نیز نمی توانیم بدون توجه عبور کنیم. زیرا این گزاره ها، هر چند از منظر ما حدیث محسوب نمی شوند، به فهم ما از روایات کمک می کنند. برای مثال بیش تر روایات سبب نزول را ابن عباس بیان داشته که در زمان صدور آیات به دنیا نیامده و یا بچه سال بوده است. وی در یازدهم بعثت به دنیا آمده و در

^{٢٠}. الدر المنثور/٢/٢٥٨

زمان نزول هشتاد سوره اول قرآن به دنیا نیامده بود. تا پنج، شش سالگی نیز در سن تمیز نبوده است. پس سخنان او در این زمینه را به عنوان گزاره تاریخی مورد توجه قرار می دهیم.

نکته دیگری که در زمینه سبب نزول وجود دارد این است که چون سبب نزول باعث می شود در برخی موارد استنتاجات خلاف صورت گیرد روایات جعلی فراوان نیز وجود دارد. به همین دلیل گاه مشاهده می شود یک آیه یا سوره دارای چند سبب نزول متفاوت می باشد. در این موارد یا باید بر این امر اعتقاد یافت که آیه چندین بار نازل شده است و یا بر اساس شواهدی در بعضی از آنها ایجاد تشکیک نماییم. برای مثال در الدر المنثور مواردی وجود دارد که با وجود مکی بودن آیه یا سوره، عایشه ادعا نموده در شأن او نازل شده است. در در حالی که عایشه سال های اولیه بعثت پیغمبر ﷺ و آیه و سلم در مکه، به دنیا نیامده بود! همچنین معاویه به برخی باج می داد تا فضایی را جعل نمایند. یکی از راه های فضیلت تراشی نیز ادعای نزول آیه یا سوره در شأن افراد بوده است. عمر نیز سخنانی دارد که سنیان به آن موافقات عمر گویند و در کتاب موافقات عمر جمع آوری شده اند که بیش تر مطالب آن جعلی بوده و چنین ذکر کرده که خلیفه دوم در مسئله ای با پیامبر (ص) اختلاف داشته و در نهایت با نزول آیه سخن وی مورد قبول خداوند قرار گرفته است! مثلاً در مورد حجاب عمر می گوید من معتقد به پوشش داشتن زنان در جامعه بودم لکن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مخالفت می ورزیدند. سپس آیات مربوط به حجاب زنان نازل گردید و سخن مرا تأیید نمود. این موافقات که سه مورد را صراحتاً خود عمر ذکر نموده و ما بقی را، تا هفتاد مورد، در کتب مختلف آورده اند اهانت به پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) به حساب می آید، زیرا آدمی چون عمر نمی تواند سخنی بالاتر و بهتر از ایشان گفته باشد.

پس در روایات این حوزه نیز باید توجه داشته باشیم که چون روایات، سبب نزول مورد را مشخص کرده و در تبیین آیه کمک می کند باید از حیث صدور و دلالتی جز موارد قابل اعتماد باشد. حتی در روایات شیعی نیز مواردی بر خلاف واقع دیده می شود که به دلیل نشان دادن فضیلت ائمه (علیهم السلام) یا رد خلفا ساخته شده اند.

این توجه باید در تمام روایاتی که به تبیین آیات کمک می کنند وجود داشته باشد و تساهل و تسامح را کنار گذاشت.

سؤال: در برخی کتب تفسیری در زمان نقل ثواب خواندن سوره ها از واژه «شأن نزول» استفاده شده است. دلیل

استعمال این واژه چیست؟

پاسخ:

این کاربرد اشتباه بوده و نتیجه مواجه شدن تسامحی مؤلف با واژه می باشد. خواص، ویژگی ها، فضائل و مطالبی که پیامبر در مورد سوره ای بیان داشته اند شأن نزول نیست. همچنین بسیاری از کتب، سبب نزول را به صورت اشتباه به جای شأن نزول به کار برده اند. برای نمونه در مورد سوره فیل گفته اند سبب نزول ماجرای ابرهه می باشد در حالی که شأن نزول بوده و سبب، چیز دیگری است.

تحریر: محقق:

*با استفاده از قرائن ثابت نمایید که سبب نزول آیه ای قابل قبول نیست؟ مثلاً سوره مکی، سبب نزول مدنی داشته باشد و بالعکس.

ب. معانی واژگان:

تطور معنایی واژه از اهمیت بالایی برخوردار می باشد.

واژگان قرآن، واژگان فاخر و شایسته ای است. به این معنا که در حد اعجاز مطالبی که در قرآن بیان شده برای درک مفهوم قرآنی لازم است. اگر کسی بخواهد قرآن را بفهمد بایستی ابتدا واژگان آن را درک نماید و بدون این امر نمی تواند از محتوای کتاب باخبر گردد. کتب لغت معاصر به دلیل آن که به معنای کنونی واژگان توجه دارند در این زمینه قابل استفاده نمی باشند. برای مثال در عبارت «فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَكَيْسَتْ بِقَهْرَمَانَةٍ»^{۲۱} معنای کنونی «قهرمانه»، پهلوان، مورد نظر نمی باشد. همچنین در فهم معنای «قلوبنا غلف» که یهودیان آن را به کار می بردند باید دید معنای اصلی واژه نزد آنها چه بوده است. این امر در تمام زبان ها وجود دارد. برای مثال دولت در زبان کنونی فارسی به معنای بدنه اجرایی و در گذشته در معنی سرمایه بوده است. برخی از عبارات شاهنامه نیز به حدی تغییر یافته اند که امروزه نمی توان با آنها ارتباط برقرار ساخت.

لکه تحقیق:

*معنای قهرمان را در متون روایی به دست آورید.

بهترین راه برای فهم معنای اصلی لغات قرآنی مراجعه به کتب لغت کهن مانند النهایه ابن اثیر (قرن هفتم) و المفردات راغب (قرن پنجم)، به دلیل وجود فاصله زمانی تا صدور، نمی باشد بلکه رجوع به روایات است. البته این دست از احادیث محدودیت دارند.

به عنوان نمونه «زکاة» دو معنای اصلی نمو و تطهیر را دارد. این واژه در قرآن گاه به زکات واجب و گاه به معنای صدقه آورده شده است. اینکه کدام مورد مدنظر می باشد را بایستی از روایات به دست آورد. زیرا این تطور معنایی در زمان نزول رخ داده است.

لازم به تذکر می باشد که عباراتی چون «نزلت هذه بعد هذه» دلالت بر تخصیص یا تقييد آیه قبل دارد.

مثال:

۱. معنای «صمد»

^{۲۱}. نهج ابلاغه / ۴۰۵.

عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ وَ لَقَبُهُ شَبَابُ الصَّيْرِفِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ
 الْجَعْفَرِيِّ (خواص اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام) قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي ع جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الصَّمَدُ قَالَ السَّيِّدُ
 الْمَصْمُودُ إِلَيْهِ فِي الْقَلِيلِ وَ الْكَثِيرِ.^{۲۲}

پس با توجه به سخن امام (علیه السلام)، صمد به معنای بزرگی است که در امور کم و زیاد به او رجوع می شود. با بررسی
 اشعار کهن عربی نیز خواهیم یافت که صمد به این معنا بوده است.

۲. معنای «جدال» و «فسوق» در آیه «الْحَجَّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي

الْحَجِّ»^{۲۳}

الْعِيَّاشِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا
 رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَ الرَّفَثُ الْجِمَاعُ وَ الْفُسُوقُ الْكُذِبُ وَ السَّبَابُ وَ الْجِدَالَ قَوْلُ الرَّجُلِ لَأَ وَاللَّهِ وَ بَلَى وَ
 اللَّهُ.^{۲۴}

با توجه به روایت فوق «جدال» در معنای ظاهری دعوا به کار نرفته و منظور قسم خوردن به خدا می باشد. «فسوق» را نیز
 امام بر «کذب» که یک امر خاص می باشد حمل نموده و از عمومیت خارج کرده اند.

۳. معنای «وَالْمُنْحَنَةُ وَ الْمَوْفُودَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ»^{۲۵}

وَ رَوَى عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَاعِ أَنَّهُ قَالَ ... فَقُلْتُ فَقَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمُنْحَنَةُ
 وَ الْمَوْفُودَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ قَالَ الْمُنْحَنَةُ الَّتِي انْحَنَتْ بِأَخْنَقِهَا حَتَّى تَمُوتَ وَ الْمَوْفُودَةُ الَّتِي
 مَرَضَتْ وَ قَدَفَهَا الْمَرَضُ حَتَّى لَمْ يَكُنْ بِهَا حَرَكَةٌ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ الَّتِي تَتَرَدَّى مِنْ مَكَانٍ مُرْتَفِعٍ إِلَى أَسْفَلَ أَوْ تَتَرَدَّى مِنْ جَبَلٍ أَوْ فِي
 بئرٍ فَتَمُوتُ وَ النَّطِيحَةُ الَّتِي تَنْطَحُهَا بَهِيمَةٌ أُخْرَى فَتَمُوتُ وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ مِنْهُ فَمَاتَ وَ مَا دُبِحَ عَلَى النَّصْبِ عَلَى حَجَرٍ أَوْ صَنَمٍ إِلَّا
 مَا أُذِرَكَ ذَكَاتُهُ فَيَذَكِّي...^{۲۶}

در این روایت امام جواد (علیه السلام) معنای دقیق واژگان به کار رفته در این آیه را به حضرت عبدالعظیم (علیه السلام) فرموده‌اند.
 در گونه دیگری از روایات واژه شناسی که بسیار پر کاربرد می باشند این گونه نیست که ائمه (علیهم السلام) یک لغت را
 ترجمه نمایند. در این دست از احادیث ممکن است متن به وضوح معنای واژه ای را بیان نسازد اما کاربرد آن را می توان
 دریافت؛ به این امر اجتهاد در فهم لغت گفته می شود.

مثال:

^{۲۳} . الکافی/۱/۱۲۳.

^{۲۴} . بقره/۱۹۷.

^{۲۵} . وسائل الشیعة/۱۲/۴۶۷.

^{۲۶} . مانند/۳.

^{۲۶} . الفقیه/۳/۳۴۳ و ۳۴۴.

در مورد معنای «رب» عده ای آن را از «ربو» به معنای پروردگار و مربی می دانند در حالی که این کلمه از «ربب» گرفته شده است. در فهم معنای صحیح «رب» بایستی کاربرد آن در آیات و روایات را پیگیری نماییم. برای مثال در روایات آمده است:

«ل، [الخصال] الْأَرْبُعَاءُ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عِ يَاكُمْ وَالْغُلُوَّ فِينَا قُولُوا إِنَّا عِبِدُ مَرْبُوبُونَ وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا سُنْتُمْ^{۲۷}»

با بررسی این روایت و سایر احادیث به نظر می رسد منظور از «رب» اختیار دار باشد. زیرا غالیان ائمه (علیهم السلام) را صاحب اختیار امور جهان می دانستند. در حالی که اختیاردار همه چیز خداوند متعال است. لازم به ذکر است که «مالک» با «رب» تفاوت دارد چرا که ممکن شخصی مالک باشد اما صاحب اختیار نباشد.

از واژگانی که معنایی بسیار مبهم دارد «عباده» می باشد که بایستی در فهم معنای دقیق آن تمام آیات و روایات را پیگیری نمود.

کلمه «خشیت» نیز چون موارد اندکی در قرآن به کار رفته، باید روایات را با دقت بیش تری مدنظر قرار داد.

پ. تقييد، تخصيص و تبين آیات:

در زمینه شناخت معنای آیات قرآنی دو بحث مراد استعمالی و جدی مطرح می گردد. در مراد استعمالی، اصل حکم بیان می شود ولی از قیود، خصوصیات و ویژگی های آن سخنی به میان نمی آید که این موارد را در مراد جدی می توان به دست آورد. آیاتی که در صدد بیان حکم می باشد، بایستی مراد جدی شارع را به دست آورد.

مثال:

در «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا»^{۲۸} این سؤال مطرح می گردد که آیا تمام انواع ربا حرام است و یا باید دارای خصوصیتی باشد؟

مراد جدی شارع از این آیه را با بررسی روایات می توان به دست آورد. برای مثال برخی از انواع ربای حلال در

احادیث عبارتند از:

- مواردی که بین افراد رابطه ای برقرار است به گونه ای که اگر از پول یکی کم شود به دیگری اضافه گردد، قسمت اضافی دوباره برای همان فرد اول هم خواهد بود. مانند پدر از پسر یا خانم از شوهر.
- ربای قرضی در موزون و مکیل، مواردی که با کیل سنجیده می شوند مانند یک لیتر شیر، حرام و در معدود حلال است.

و جوب سعی بین صفا و مروه و قصر صلاة نیز از روایات به دست آمده است.

ت. بیان جزئیات:

^{۲۷} . بحار/۲۵/۲۷۰.

^{۲۸} . بقره/۲۷۵.

علامه طباطبایی: آیات قرآن اشاره به جزئیات نداشته و معمولاً به صورت کلی، بدون آنکه به ظرافت های ویژه بپردازد، مسائل را بیان می دارد. این جزئیات یا دارای اهمیت نبوده و یا آنکه گویش قرآن در بیان ساختن کلیات است. در قصص، احکام و مباحث معاد، قرآن درصدد بیان جزئیات نبوده و تنها برای رسیدن به اهداف از آنها استفاده کرده است. برخی از این موارد در روایات توضیح داده شده و برخی حتی در احادیث نیز نیامده اند. برای مثال در زمینه رؤیت اعمال در روز قیامت دو احتمال وجود دارد. اول آنکه خود عمل دیده شود و دوم آنکه نتیجه عمل مشاهده گردد. درستی هریک از احتمالات را از طریق روایات می توان به دست آورد.

مثال:

ماجرای موسی و فرد همراهش در سوره کهف یکی از موارد سؤال برانگیز داستان های قرآن است. در اینکه این فرد چه کسی بوده و یا منظور از موسی همان پیامبر بنی اسرائیل است یا خیر جای پرسش وجود دارد. زیرا حضرت موسی علیه السلام که پیامبری اولوالعزم می باشد با آن فرد همراه شد در حالی که اجازه هیچ انتقادی نداشت. طبق قرائنی به دست می آید که منظور از این موسی همان پیامبر مشهور است زیرا موسی فقط درباره ایشان به صورت مطلق به کار رفته و اگر فرد دیگری منظور بود حتماً قرینه ای در کلام قرار داده می شد. در مورد کیستی و جایگاه منزلتی آن فردی که توانست پیامبری اولوالعزم را مورد امتحان قرار داده و در آخر عذرشان را بخواهد بایستی به روایات رجوع شود. برای مثال امام رضا (علیه السلام) فرموده اند که هر دو حجت الهی بوده اند لکن نحوه کارشان با یکدیگر تفاوت داشته است، یکی مأمور تکوینی خدا و دیگری نماینده تشریحی خدا بوده اند.

برخی موارد نیز مانند چگونگی زندگی زندگی حضرت یوسف (علیه السلام) در منزل زلیخا درجه اعتبارشان چنان پایین است که نه تنها قرآن، بلکه روایات نیز به آنها پرداخته اند و تنها قصه گوها آنها را مطرح ساخته اند.

نکته مهم در زمینه داستان ها این است که آیات قرآن و احادیث به موارد هدایتگری قصص توجه داشته و آنها را مطرح می سازند و بخش هایی که این حوزه را شامل نمی شود مورد توجه هیچ یک از دو منبع قرار نگرفته است. افرادی چون قصاصون برای بیان داستان های خویش به بهترین وجه مجبور بودند به تمام این مسائل توجه داشته و آنها را مطرح سازند. به همین دلیل اگر در متنی به مطالب غیر هدایتی بیش از هدایتگری پرداخته شده باشد باید به روایت بودن آن بایستی شک نمود. متون اسرائیلیات عمدتاً اینگونه می باشند.

سؤال: آیا اضافه نمودن مطالبی در زمینه جزئیات داستان ها به فیلمنامه های تاریخ پیامبران و اسلام دارای اشکال می باشد؟

پاسخ:

گفته شد قرآن موارد هدایتگری داستان ها را بیان می دارد. روایات نیز جزئیاتی را مدنظر قرار می دهند که مبهمات قرآنی را در مسیر هدایتگری روشن سازد. اما در داستان نویسی یا فیلم سازی برای جذب مخاطب مطالبی را اضافه می -

نمایند. این موارد اگر مخالف با مبانی، شیوه، گویش و روش شریعت نبوده و برداشت مخاطب نیز اینگونه نباشد که واقعاً هستند دارای اشکال نیستند. زیرا وظیفه هنر این است که مطالب هدایتگری را با تمسک به پرداخت های هنری به مردم تزریق کند و بدون وجود اضافات مورد توجه عموم قرار نخواهد گرفت.

جلسه سوم:

بررسی معنای قهرمانه:

برای دریافت معنای صحیح این واژه بایستی به متون روایی مراجعه نمود و استعمالات آن را بررسی کرد. از جمله روایات به دست آمده از این مجموعه عبارتند از:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبُخْتَرِيِّ قَالَ اسْتَفْرَضَ قَهْرَمَانٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مِنْ رَجُلٍ طَعَاماً لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَأَلَحَّ فِي التَّقَاضِي فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَلَمْ أَنْهَكَ أَنْ تَسْتَفْرِضَ لِي مِمَّنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ فَكَانَ.^{۲۹}
مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الرِّيَّانِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي خَلْفٍ مَوْلَى أَبِي الْحَسَنِ ع وَكَانَ اشْتَرَاهُ وَآبَاهُ وَ أُمَّهُ وَ أَخَاهُ فَأَعْتَقَهُمْ وَ اسْتَكْتَبَ أَحْمَدَ وَ جَعَلَهُ قَهْرَمَانَهُ فَقَالَ أَحْمَدُ كَانَ نِسَاءً أَبِي الْحَسَنِ ع إِذَا تَبَخَّرْنَ أَخَذْنَ نَوَاهُ مِنْ نَوَى الصَّيْحَانِي.^{۳۰}

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَكْفُوفُ قَالَ حَدَّثَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ بَعْضِ فَصَّادِي الْعَسْكَرِ مِنَ النَّصَارَى أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ ع ... أَمَرَ قَهْرَمَانَهُ أَنْ يُعْطِيَنِي ثَلَاثَةَ دَنَانِيرٍ...^{۳۱}

چنین نتیجه می گیریم که منظور از «قهرمان» مباشر امور مالی است یعنی کسی که مأمور خرید بوده و هزینه ها را میدهد تا دیگری خرید کند.

با توجه به این معنا باید به سراغ نهج البلاغه رفت و سخن امام (علیه السلام) را بررسی نمود و منظور اصلی را به دست آورد.

بررسی برخی از قرآنیون:

سید ابوالفضل برقی:

تاریخ تولد: ۱۲۸۷

تاریخ وفات: ۱۳۷۲

در شهر قم به دنیا آمدند. در زمره شاگردان آقای حائری و ابوالحسن موسوی اصفهانی بوده اند. از سن ۴۵ سالگی مدعی می شوند که در مذهب شیعه خرافات زیادی وجود داشته و خود را تنها مسلمان دانسته و به مذهب خاصی تمسک نمی -

^{۲۹}. الکافی/۵/۱۵۸.

^{۳۰}. الکافی/۶/۵۱۸.

^{۳۱}. الکافی/۱/۵۱۲.

نمایند. بعد از آنکه ایشان را ترور می کنند تا مدتی زنده می ماند و نامه ای به پسرشان می نویسند و بر اساس این نوشته آخرشان می توان به اعتقاداتشان به شرح زیر دست یافت:

- قرآن نیاز به تفسیر ندارد زیرا تفسیر بافته ذهن آدمی می باشد در حالی که قرآن کتاب خداست و هر فرقه ای بر اساس اعتقادات خود قرآن را توضیح داده و تبیین می کند که در این صورت این کار دیگر تفسیر آیات نیست. برای غیر عرب ها تنها باید قرآن را ترجمه نمود نه آنکه تفسیر کرد.
نقد:

ماهیت تفسیر، آن است که انسان بخواهد مبهمات را زدوده و متن را روشن سازد و این کار با اعلام نظر که ماهیت انسانی در آن راه دارد متفاوت می باشد. تفسیر به معنای کشف الغطاء می باشد و دارای مبانی و شرایطی است که در جای خود باید مورد بررسی قرار گیرند. لکن بدین معنا نیست که بایستی به کلی کنار گذاشته شود.
- منکر توسل به غیر خدا می باشند و دلیلشان این است که در صد آیه از قرآن آمده که کسی از غیر خداوند آگاه تر و مهربان تر نسبت به بندگان نیست. همچنین انبیاء بعد از وفاتشان دیگر از امت خود بی خبر شده و چون در جهان باقی به سر می برند از عالم فانی آگاهی ندارند. مؤید این مطلب نیز آیه «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا بِإِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ»^{۳۲} می باشد.

این سخن قابل خدشه است لکن به بحث ما که تنها شامل اعتقادات و مباحث قرآنی ایشان می باشد مربوط نمی گردد.
- روایات رسیده به ما عمدتاً بر خلاف قرآن می باشد. بر ماست که احادیث رسیده را بر کتاب عرضه داشته و هر چه بر خلاف آن می باشد را به دور اندازیم.
نقد:

به طور حتم روایات خلاف قرآن را بایستی کنار گذاشت اما بحث بر چگونگی به دست آوردن این موافقت و مخالفت می باشد. نکته دیگر آنکه هیچ یک از موارد ذکر شده استدلال نبوده و تنها ادعا هستند.
در قرآن آورده است که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» با توجه به قید «الرسول» متوجه خواهیم شد مواردی وجود دارند که در قرآن یافت نمی شوند و برای دستیابی به آنها باید به سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به صورت اجمال، رجوع کرد. پس بر این اساس مطالبی که در قرآن نیامده ولی ضد آن نیز نباشد و در سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود داشته باشد می تواند صحیح باشد.

^{۳۲} . مائده/۱۰۹.

^{۳۳} . نساء/۵۹.

- بر اساس آیه «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرَ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيداً»^{۳۴} دین اسلام آیین آزادی و رحمت است. پس مهدی منتظری که بر طبق روایات شیعه برای عذاب مردم می آید و همگان را نابود ساخته و خون به پا می کند تا به زور مردم را به اسلام بیاورد صحیح نیست. ایشان بر اساس آیه «... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...»^{۳۵} معتقدند هیچ اجباری در پذیرش اسلام وجود ندارد.

نقد:

روایاتی که چهره ای خون ریزانه از حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به تصویر می کشند صحیح نیستند، خود پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) نیز این گونه مردم را دعوت نمی کردند. اما چهره عدالت محور ایشان را نمی توان کنار گذاشت و منکر حکومت ایشان شد. طبق روایات شیعه، در دوران ایشان نیز مسیحیان و یهودیان زندگی کرده و در دستگاه قضاوت امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با این گروه بر اساس انجیل و تورات حقیقی رفتار خواهد شد. استدلال ایشان به آیه دوم نیز صحیح نمی باشد.

هیچ کدام از موارد گفته شده استدلال ها و مبناهای برقی نبودند. مشکل اصلی آقای برقی این است که روایاتی که معمولاً دارای متن و سند ضعیفی هستند و قابل اعتنا نمی باشند را ابزار قرار داده تا کل روایات را از مدار استفاده خارج نمایند. در حالی که با روایات بایستی نقادانه روبه رو شده و بدانیم در آنها درست و نادرست توأمان وجود دارد. برخی شایسته‌ی اعتماد بوده و برخی نیز نمی توانند مورد اعتماد قرار گیرند. بر این اساس برخی از روایاتی که ناصحیح بوده و با روح دین هماهنگ نیستند را مسلماً مورد توجه قرار نمی دهیم. خواه از لحاظ سند و خواه از لحاظ متن مشکل داشته باشند.

رشید رضا:

سال تولد: ۱۲۸۲ در سوریه

او دارای دوره های متعدد فکری می باشد. زمانی بسیار تندرو، سپس متعادل و در نهایت ملایم می شود. هدف او از تفسیر قرآن و انجام کارهای تبلیغی بازگرداندن عزت و عظمت و بزرگی اسلام است. او در صدد بازخوانی قرآن بود. در ابتدا با مشاهده نشریه عروۃ الوثقی از شیوه و رویکرد آن لذت برده و سعی می کند خود را به محضر سید جمال و عبده برساند که متأسفانه سید جمال فوت می کند اما خدمت عبده رسیده و وی را راضی می نماید تا جلسات قرآنی را زیر نظرش شروع کرده و مجله المنار را به چاپ برساند که در نهایت به کتاب تفسیر المنار منجر می شود. رشید رضا در تفسیر قرآن به دو سبک تاریخ و سیاق آیات علاقه داشته است. در زمینه اعتبار روایات دو شرط قرار می دهد. اول آنکه ظن حاصل از خبر واحد باید به مرحله وثوق و اطمینان برسد. دوم آنکه وثوق و اطمینان هر شخص برای خودش حجت است و نه دیگران. او معتقد بود علمای اهل کتاب، زنادقه، فارسی زبانان و کسانی که احادیث را جعل می کنند در

^{۳۴} ق/۴۵.

^{۳۵} رعد/۱۱.

حقیقت، سره و ناسره اقوال و اسرائیلیات را به یکدیگر می‌آمیزند و از درجه اعتبار حدیث به میزان چشمگیری می‌کاهند. به طور کلی سه رویکرد در آثار و افکار او مشاهده می‌شود:

۱. به میزان بسیار زیادی در عقلگرایی جلو رفته است. به صورتی که در بررسی آیات ابتدا آن را با روایات سلفی مورد ارزیابی قرار می‌دهد. اگر سازگار بود بدون هیچ قید و شرطی می‌پذیرد و در غیر این صورت با آوردن استدلال‌های عقلی سعی در توجیه آن دارد.

۲. تعصب شدید سلفی داشته و از احمد بن حنبل و ابن تیمیه بسیار تأثیر پذیرفته است.

۳. او دچار تجددزدگی شده بود بدین گونه که اگر اندیشه‌ای در علوم تجربی جدید پیدا می‌شد سعی می‌کرد تا در قرآن اثراتی از آن را یافته و چنین نتیجه‌گیری نماید که آیه، قبل از پیدایش نظریه آن را بیان داشته است. برای مثال در داستان طالوت، قانون تنازع بقا و انتخاب برترینی را که داروین مطرح نموده بود را قبول می‌کند. در مورد جن معتقد است که منظور همین میکروب‌ها و ویروس‌هایی است که امروزه کشف شده و موجودی غیر قابل دیدن با قابلیت‌هایی خاص منظور نیست.

در نهایت رشید رضا دو رویکرد متناقض دارد. هم به شدت سلفی است و هم علوم تجربی جدید را مورد توجه قرار می‌دهد. در زمینه قرآن بسندگی بیش‌تر به دنبال بازنگری در تفسیر دینی قرآن بوده است.

رشید رضا جزء گروه ملایم در مباحث قرآن محوری است. علت اصلی کار او را نیز شاید بتوان تحلیل نمود. او با روایات اهل سنتی روبه‌رو بود که برخی را هیچ عقل سلیمی نمی‌تواند قبول نماید. حرف اصلی او چنین بود که باید قرآن را محور قرار داده و هر آنچه در آن آمده را قبول می‌کنیم. او هیچ‌گاه مانند قرآنیون به طور کلی سنت را نفی نمی‌کند. وی مخالف روایاتی است که بعضاً در کتب حدیثی اهل سنت وجود دارد. اعتقادات سلفی او ضد شیعه بودنش را اقتضا می‌کرده اما مخالف روایات نیست. او از احادیث به ویژه در دوران پایانی عمرش در تفسیر المنار به خوبی استفاده می‌نماید و در صدد آن است که تعارض میان متون روایی و موارد دیگر را برطرف نماید. به همین دلیل از تأویل متون روایات نیز استفاده می‌کند.

استدلال‌های اصلی قرآنیون؛

۱. قرآن کتاب کامل و جامع خدا بوده و بیان‌کننده تمام آموزه‌های دینی می‌باشد و نیازی به منبع معرفتی ضمیمه وجود ندارد. قرآن تبیاناً لکل شیء است.

۲. وحی الهی منحصر به قرآن بوده و روایات نبوی (صلی الله علیه و آله وسلم) را شامل نمی‌شود.

۳. متونی که راویان از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل می‌کنند نیز از جهت صحت انتساب ثابت نشده‌اند.

استدلال جانبی:

۱. اساسا جعل قانون در اختیار خداوند است «إِنَّ الْحَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ». رسول نیز تنها بیان کننده حکم الهی بوده و مسئولیت دیگری ندارد.

۲. احادیث رسول اکرم(ص) در زمان و مکان خاصی صادر شده و ناظر به همان برهه از زمان بوده و برای دوران های دیگر قابل استفاده نیست. در حقیقت فرهنگ زمانه بر آن حاکم می باشد. در نوشته های ایرانی ها و فارس زبانان، این موضوع با عنوان «فرهنگ زمانه و تأثیر آن در قرآن و روایات» طرح شده است. برخی بر این اعتقادند که قرآن گاه مطابق با فرهنگ عرب آن دوران سخن گفته است. برای مثال روایاتی که ناظر به مسئله زنان می باشد به زنان زمان صدور مربوط بوده و به عنوان حکم کلی قابل قبول نیست. عده ای پا را از این فراتر گذاشته و گفته اند در دوره معاصر تفاوتی میان دیه و ارث زن و مرد وجود ندارد. در حقیقت این گروه علاوه بر بی توجهی به روایات، در مقابل آیات نیز قد علم نموده اند. چرا که در موضوع میزان ارث علاوه بر روایات، قرآن نیز بیانات صریحی دارد اما دیه فقط در احادیث آمده است.

۳. نکته ای که ابوریه بسیار بر آن تکیه داشته این است که خود پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) قائل به حجیت سنت نبوده اند و الا دستور به نگارش سخنان خویشان می دادند.

روایتی که مورد استناد سنیان در عدم نگارش احادیث می باشد عبارت است از:

« وَرَوَى مُسْلِمٌ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَا تَكْتُبُوا عَنِّي غَيْرَ الْقُرْآنِ وَمَنْ كَتَبَ عَنِّي غَيْرَ الْقُرْآنِ فَلْيُمِجْهِ، وَحَدَّثُوا عَنِّي وَلا حَرَجَ، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. »^{۲۶}

در روایات شیعه تمام ائمه(علیهم السلام) از ابتدا تا کنون تأکید بر نوشتن داشته اند. اما اهل سنت با این روایت مشکل داشته و دارند. چون پس از فرمان عمر بن عبدالعزیز نگارش احادیث متداول گردید در حالی که طبق منابع آنها این کار خلاف دستور پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) است.

سؤال: آیا پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) حجیت سنت خویش را قبول نداشتند؟

پاسخ:

ما چنین اعتقادی نداریم. اما افرادی چون ابوریه با تکیه بر روایت «لَا تَكْتُبُوا عَنِّي غَيْرَ الْقُرْآنِ وَمَنْ كَتَبَ عَنِّي غَيْرَ الْقُرْآنِ فَلْيُمِجْهِ» که در صحیح مسلم آمده است به این امر اعتقاد دارند. این روایت را اکثر راویان از ابوسعید خدری بدون اتصال به پیامبر نقل نموده اند لکن آنچه در صحیح مسلم آمده متصل به رسول(صلی الله علیه و آله وسلم) می باشد.

از منظر شیعه با قرائن مختلف این روایت جعلی است و تأکیدات فراوان بر نوشتن، در مذهب امامیه، از زمان پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) تا آخرین امام، وجود دارد.

در زمینه این روایت می توان گفت تا زمانی که فرهنگ عمر بر روی کار بود سنیان به آن عمل می نمودند تا اینکه عمر بن عبدالعزیز حکومت را به دست گرفت و با فرمان کتابت احادیث اوضاع را واژگون نمود. لکن وجود این روایات در

منابع معتبر سنیان، مشکلاتی را برای آنها در پی داشته و دارد. چرا که اگر آن را به عنوان سخن پیامبر گرامی اسلام (صل الله علیه و آله وسلم) بپذیرند در واقع از زمان عمر بن عبدالعزیز برخلاف دستور ایشان عمل نموده اند.

استدلال هایی را می توان مبنی بر جعلی بودن این روایت آورد:

- برخی گفته اند این روایت ابتدای امر از سوی رسول الله (صل الله علیه و آله وسلم) صادر شده و سپس خلاف آن را ذکر کرده اند.

- عده ای استناد نموده اند به اینکه پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) در هنگام مرگ به اصحاب فرمودند که برایشان وسیله نوشتن بیاورند. اگر این امر ناشایست بود ایشان چنین تقاضایی نمی نمودند.

این مورد می تواند صحیح باشد لکن در عین حال قابل خدشه است زیرا می توان چنین برداشت نمود که نوشتن حدیث در تمام زمان ها ممنوع بوده جز در مواردی که رسول خللاط الله علیه و آله وسلم) شخصا دستور صادر نموده باشند.

- بر اساس حدیث ثقلین، موارد مبهم و مجمل قرآن را با استفاده از روایات و سخنان ائمه (علیهم السلام) می توان به دست آورد پس نوشتن آنها ضروری است.

- آیاتی چون «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»^{۳۷} و «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^{۳۸} دلالت بر حجیت سخنان پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) و در نتیجه نوشتن آن دارد.

البته در این زمینه بایستی به گونه ای آیه «تبیین رسول» را با «تبیین بودن قرآن» جمع نمود. علامه طباطبایی نیز ذکر می-کنند که اگر قرآن «تبیانا لكل شیء» باشد نیاز به تبیین ندارد.

برخی از نکات در مورد روایت عدم کتابت حدیث:

۱. خلیفه دوم با اصحاب در زمینه چگونگی برخورد با روایات مشورت نمود. اکثر آنها به کتابت رأی دادند. خلیفه پس از یک ماه همه را جمع نمود و دستور داد کتاب های حدیثیشان را نیز بیاورند و همه را به این بهانه که موجب افتراق میان اصحاب می شود به آتش کشید و سخن «حسبنا کتاب الله» را مطرح نمود.

اکنون این بحث به میان می آید که اگر پیامبر اکرم (صل الله علیه و آله وسلم) دستور به عدم کتابت داده بودند چرا عمر در این زمینه با اصحاب مشورت می کند؟! همچنین زمانی که اصحاب، رأی به کتابت دادند عمر با توجه به سخن رسول خللاط الله علیه و آله وسلم) همان موقع بایستی مخالفت می نمود نه اینکه یک ماه فکر کرده و سپس نوشته ها را آتش بزند. در این جمع که همگی صحابه رسول خدا (صل الله علیه و آله وسلم) بوده اند، حتی یک نفر هم وجود نداشت که این روایت را به دیگران یادآوری نماید؟! پس مشخص می شود تا آن زمان هیچ کسی آن را نشنیده بود. استدلال عمر نیز برای از بین بردن روایت به جلوگیری از اختلاف منتهی شد در حالی که بهترین حجت سخن خود پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) بود.

^{۳۷}. نحل/۴۴.

^{۳۸}. حشر/۷.

تا سال های ۶۰ و ۷۰ هجری قمری اثری از این حدیث دیده نمی شود پس این روایت پس از دوران معاویه نوشته شده و نمی تواند ملاک عمل قرار گیرد.

سؤال: در دوران منع کتابت، اصحاب بااستناد به این روایت فرمان خلیفه را عملی کرده اند؟

پاسخ:

خیر، بهترین تحلیل این است که گفته شود پس از منع کتابت از سوی خلیفه افراد بسیاری آن را قبول کردند. از جمله افرادی که بسیار به این امر مقید بود ابوسعید خدری است که به قول خلیفه بسیار اعتنا می ورزید. سپس او به مسلمانان گفته است «لا تکتبوا عنی شیء غیر القرآن» اما در حقیقت منظورش این بوده که سخنان خودش را ننویسند نه اینکه بخواهد از پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) روایتی را نقل کند. ابوسعید به حدی به این امر پایبند بوده که اگر روایتی را بر لوحی می دیده آن را پاک می کرده است. ابن مسعود نیز اجمالا با این نظر موافق بوده و با ابوسعید در زمینه از بین بردن الواح همکاری داشت. زائده اولین کسی است که آن را به پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) نسبت داده است.

۲. خطاب قرآن، خطابی جاودانه بوده و به اصحاب پیامبر (ص) منحصر نمی شود. در واقع حکم و آموزه ای کلی است پس آیه «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»^{۳۹} به این معنا است که معیار و محور در همه زمان ها و مکان ها کتاب خدا و سنت پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) می باشد. رسول خدا (صل الله علیه و آله وسلم) نیز با ذکر حدیث ثقلین فرموده اند پس از ایشان، قرآن و عترت راهنمای مردم خواهند بود. دسترسی به عترت نیز همیشه میسر نبوده و نیست. در نتیجه منظور سخنان معصومین (علیهم السلام) می باشد. پس از این آیه می توان حجیت سخنان پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) و گزارش سخنان ایشان به شرط آنکه استناد عقلایی و عرفی داشته باشد را به دست آورد. حدیث ثقلین نیز استناد به اقوال عترت، گروه خاص از ذریه، را ثابت می کند.

سؤال: مصداق عترت چه کسانی هستند؟ چگونه می توان این امر را برای قرآنیون تبیین کرد؟

پاسخ:

اهل بیت خاص که پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) آنها را امیر المؤمنین، حضرت زهرا، امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) معرفی نموده اند عترت می باشند. در جواب قرآنیون نیاز به بیان تمام جزئیات فوق نداریم. با استفاده از آیات قرآن مانند آنچه ذکر شد و آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا»^{۴۰} می توان بدان ها پاسخ داد. زیرا این آیه صراحتاً می فرماید اگر خدا و پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) حکمی صادر کردند نباید سرپیچی نمود. حکم پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) نیز برابر با سنت بوده و راه رسیدن به سنت روایات می باشد.

^{۳۹}. نساء/۵۹.

^{۴۰}. احزاب/۳۶.

جمع میان دو آیه «تبیانا لکل شیء» و «لتبین للناس»:

دکتر صادقی درباره آیات «... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ»^{۴۱} و «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ»^{۴۲} و «لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^{۴۳} می فرماید: همان گونه که خدا در الوهیت و ربوبیتش نیازمند به غیر نیست کتابش نیز در دلالت به آنچه که مراد است نیاز مند به غیر نمی باشد. یعنی آنچه را که خداوند از آیات قرآن اراده فرموده است یا از خود آن آیات با دقت و تدبر به دست می آید و یا از آیات دیگر که در موضوع آن آیات است فهمیده می شود و اصلا در دلالات قرآنی که از آیات قرآن اراده شده هیچ گونه نیازی به کتابی و سنتی و روایتی نمی باشد. من مدعی ام که حتی یک آیه، البته به غیر از آیات مفاتیح سور و حروف رمزی، در قرآن نیست که نتوان آن را با دقت فراوان از خودش فهمید تا چه رسد به دیگر آیات، حتی آیات متشابه دو گونه می شود، برخی را می توان با آیات محکم فهمید و دسته دیگر را به وسیله خودشان درک نمود.

در زمینه آیه «بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^{۴۴} نیز معتقدند: مردم می توانند خود از آیات به درستی برداشت نمایند اما چون اکثرا دقت نمی کنند خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دستور می دهد که برایشان توضیح دهند.^{۴۵}

در نقد سخنان ایشان می توان چنین بیان داشت که آیه قرآن تبیان برای هر چیز می باشد اما با استفاده از «علیک» مخاطب خاص پیدا کرده است. یعنی تنها برای پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) همه چیز را روشن می کند. می توان برخی از روایات را شاهد بر این امر آورد:

— مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ.

— عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَ إِذَا حَدَّثْتُمْ بِشَيْءٍ فَاسْأَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ.

— مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: ... ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ أَحَبْرُكُمْ عَنْهُ إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا مَضَى وَ عِلْمَ مَا يَأْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حُكْمَ مَا بَيْنَكُمْ وَ بَيَانَ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ لَعَلَّمْتُكُمْ.^{۴۶}

^{۴۱} . نحل/ ۸۹

^{۴۲} . آل عمران/ ۱۳۸.

^{۴۳} . نور/ ۴۶.

^{۴۴} . نحل/ ۴۴.

^{۴۵} . فصلنامه پژوهش های قرآنی، ش ۹ و ۱۰، ص ۲۸۶ تا ۲۸۹.

^{۴۶} . الکافی/ ۶۰/۱ و ۶۱.

در نتیجه هرکسی نمی تواند تمامی مطالب و معارف قرآن را به دست آورد. تنها پیام‌بهرالله علیه و آله وسلم) و اهل بیت (علیهم السلام) از این توانایی برخوردار می باشند. بر این اساس مبین بودن پیام‌بهرالله علیه و آله وسلم) مشخص خواهد شد.

نکته جالب آنکه قرآن در خطاب به عموم مردم از لفظ «بیان» به معنای روشنگر بودن و برای پیام‌بهرالله علیه و آله وسلم) از «تبیان» استفاده کرده است.

استدلال دیگر قرآنیون که در آثار علامه طباطبایی و دکتر صادقی موجود است این می باشد که آیه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَكَوْكَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا^{۴۷}» بیانگر قابل فهم بودن کتاب الهی است. همچنین آیات تحدی نشان می‌دهد که اولاً سوره‌های قرآن حتی برای مشرکین قابل فهم است و ثانیاً دعوت مشرکین به آوردن سوره یا آیه ای مانند قرآن بیان کننده آن است که دیگران بایستی هم قرآن و هم سخن مشرکین را به خوبی درک کرده تا توان مقایسه داشته باشند. در نتیجه قرآن برای همه قابل فهم است.

در جواب این استدلال چنین می توان گفت:

قرآن دارای لایه‌های معنایی بوده و هر کس بر اساس درجه فهم خود می تواند از آن مطالبی را استخراج نماید. بالاترین فهم را نیز انسان کامل از قرآن دارد و هیچ کسی به پای او نمی رسد.

بحث مهمی که باید بدان پرداخته شود و آقای صادقی عموماً به سرعت از آن گذر می کنند این است که ما معتقد به قابل فهم نبودن معنا و ترجمه قرآن برای هیچ کس نیستیم. قرآن فهمی ساده دارد چرا که کتاب هدایت است و هرکسی که با زبان عربی آشنایی داشته باشد آن را درک می کند. دلیل رشد قرآن در جامعه عرب نیز آن بود که زیبایی هایش را می فهمیدند و اگر به صورت معما و متنی غیر قابل دسترس به نظر می رسید هرگز به این صورت گسترش نمی یافت. قرآن لایه‌های معنایی متعددی دارد. افرادی چون علامه طباطبایی احاطه بسیار بالایی بر لایه‌های قرآنی داشتند و می توانستند آیات مختلف را به یکدیگر ربط دهند. هرچه سطح علمی و معرفتی افراد بالاتر رود درون مایه‌های قرآن و لایه‌های معنایی دیرپاب آن، که به راحتی در اختیار همگان قرار نمی گیرد، در اختیار افراد والاتر گذاشته خواهد شد. کنه معانی و مفاهیم بلند آن نیز در اختیار پیام‌بهرالله علیه و آله وسلم) و ائمه (علیهم السلام) بوده که برخی را نیز برای یاران خویش بیان داشته اند. «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» در روایات شیعه به این معنا دانسته شده است.

در نهایت آنکه هر کس در قرآن بیش تر تدبیر کرده و اطلاعات افزون تری به دست آورد نیازش به انسان فهمیده تری که بتواند مشکلاتش را برطرف نماید افزون تر خواهد شد.

نظر مختار این است که ظاهر قرآن برای ما قابل درک می باشد. برای مثال از آیه «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْطَنِي* أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى^{۴۸}» به خوبی درک می کنیم که احساس بی نیازی موجب سرکشی انسان خواهد شد. اما این گونه نیست که تمامی معانی و لایه های آیه را به دست آوریم.

نکته مهم تر آنکه بر اساس نظر آیت الله جوادی آملی این معانی اولیه همیشه درست نیستند. ما اطمینان به برداشت خویش نداشته و برای محک زدن فهم خود باید از روایات بهره گیریم. گاه ممکن است ذیل آیه در روایات سخنی نیامده باشد در نتیجه بایستی مضمون آن را از احادیث به دست آورده و با برداشت خویش مقایسه کنیم. به عنوان نمونه در روایات عوامل طغیان انسان را مورد بررسی قرار داده و با برداشت خود از آیه مقایسه می کنیم تا درستی فهم خویش را به دست آوریم.

جلسه چهارم:

بحثی که بیشتر در فقه مطرح می گردد این است که در بسیاری موارد مشاهده می شود آیات قرآن اصل حکم را بیان می دارند ولی به ویژگی ها و ظرافت های آن نمی پردازد. برای مثال به دست آوردن برخی جزئیات مانند ظرافت های نماز و روزه از قرآن محال است. در نتیجه بایستی از طریق روایات بدانها دست یافت.

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^{۴۹}

برخی به این آیه اشاره می نمایند و بیان می دارند که با استفاده از آن می توان تعداد رکعات نماز را به دست آورد! در حالی که رابطه این آیه با نماز بسیار بعید به نظر می رسد.

عده ای چون اهل القرآن پاکستان معتقدند اجمالاً مشخص است که باید نماز خوانده شود لکن جزئیات آن مهم نبوده و خواندن آن به هر شکل بلا اشکال است. گروه دیگری گفته اند نماز باید خوانده شود و شیوه ای خاص نیز می خواهد اما رأی ملت بر هر چه قرار گیرد همان است.

آیا می توان نماز را که بدین حد در قرآن مورد تأکید قرار گرفته است به وسیله این گونه اقوال، بازیچه دست خویش قرار داد؟!

پس بسیاری از مواردی که در قرآن مطرح شده حکم به صورت کلی بوده و مراد جدی شارع تنها از طریق روایات قابل دستیابی است. (در بحث تأثیر حدیث در فقه به طور مفصل مطرح خواهیم کرد).

^{۴۸} . علق/۶ و ۷.

^{۴۹} . فاطر/۱.

در برخی موارد خاص مانند ارث و بعضی اعمال حج می توان به جزئیاتی دست یافت. لکن در همین دو مسئله نیز ناگفته‌هایی وجود دارد. پس برای به دست آوردن دقیق نظر شریعت در ارتباط با احکام شرعی، در تمامی موارد در کنار آیات نیازمند استفاده از احادیث نیز هستیم.

ث. جزئیات مورد نظر قرآن:

نکته بعدی و چهارمین محوری که نیاز فهم قرآن به روایات را بیان میدارد، ذکر جزئیات مورد نظر قرآن است. برای مثال اصل معاد در قرآن وجود دارد اما معارف مرتبط با آن مطرح نشده است و یا آنکه اصل داستانها در قرآن مطرح شده و هدف هدایتگریشان میباشد اما جزئیاتشان معلوم نیست. حتی مرحوم علامه طباطبایی که به گونه ای قرآن محورند معتقد میباشند سه گروه از آموزه های احکام، معاد و داستان ها را بایستی از طریق روایات به دست آورد. جزئیات این گونه مطالب از دل آیات قرآن به دست نمی آید. در مورد معاد اگر توصیه های موجود در قرآن را به دست آوریم خواهیم دید که در صدد بیان این نکته می باشند که جهان دیگری وجود داشته که روز حساب و کتاب است و کوچک ترین اعمال در آن جهان هویدا خواهند شد. لکن ویژگی ها و جزئیات آن مشخص نگشته‌اند. حتی بدون مراجعه به روایات درک خوبی راجع به بهشت و دوزخ نمی توان به دست آورد.

در مورد داستان حضرت موسی و خضر (علیهما السلام) مواردی مبهم وجود دارد. برای مثال به طور دقیق هویت این افراد مشخص نشده و ویژگی ها و ظرافت هایی در آن وجود دارد که تنها از طریق روایات می توان آنها را به دست آورد. علامه طباطبایی: نعم تفاسیل الأحكام مما لا سبیل إلی تلقیه من غیر بیان النبی ص کما أرجعها القرآن إلیه فی قوله تعالی: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» و ما فی معناه من الآیات، و کذا تفاسیل القصص و المعاد مثلاً.^{۵۰} این نکته را آقای صادقی نیز اجمالاً پذیرفته اند.

ج. بیان مصادیق:

آیات قرآن در بسیاری از موارد حکمی کلی را بیان داشته و یا آیه ای را در مورد موضوعی می آورند. اما اگر آیه تنها در مورد همان موضوع مصداق داشته باشد دوره ای کوتاه مدت خواهد داشت. مانند آیه «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فِي آيَاتٍ مُّزَكَّاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» که در داستان های یهودیان آمده و اگر صحیح باشد تنها مربوط به بنی اسرائیل بوده و در تأیید حکومت جهانی آن ها می باشد، همچنانکه برخی اینگونه بدان استدلال کرده اند، در حالی که روایات چنین بیان می دارند که این آیه حمل بر قیام امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شده است. در نتیجه یک آیه دارای مصادیق متعدد در دوره های مختلف می تواند باشد. مسئله غیب و ساعه و صراط مستقیم و ... معنایی اصلی و مصادیقی گوناگون داشته و معنای آنها تنها از طریق نقل ائمه (علیهم السلام) به دست آمده و هر کس هرگونه که بخواهد نمی-

^{۵۰}. المیزان/۱/۸۴.

^{۵۱}. القصص/۵.

تواند آنها را حمل نماید. علامه طباطبایی اصطلاح «جری و تطبیق» را در این موارد به کار می‌برند. بدین معنا که درست است آیه ناظر به زمان و مکان خاصی می‌باشد اما به عنوان یک پدیده حقیقیه در تمام زمان‌ها و مکان‌ها می‌تواند جاری شود که این امر از طریق ائمه‌علیهم‌السلام به دست می‌آید. از امام باقر(علیه‌السلام) آمده است که فرموده‌اند:

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ بْنِ الْحَجَّاجِ الْكَرْحِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ إِلَى خَيْثَمَةَ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَا خَيْثَمَةُ الْقُرْآنُ نَزَلَ أَثَلَاثًا ثَلَاثٌ فِينَا وَفِي أَحِبَّائِنَا وَثَلَاثٌ فِي أَعْدَائِنَا وَعَدُوِّ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا وَثَلَاثٌ سُنَّةٌ وَمَثَلٌ وَكَوْنٌ أَنَّ الْآيَةَ إِذَا نَزَلَتْ فِي قَوْمٍ ثُمَّ مَاتَ أَوْلِيَاكَ الْقَوْمِ مَاتَتِ الْآيَةُ لِمَا بَقِيَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ وَلَكِنَّ الْقُرْآنَ يَجْرِي أَوَّلُهُ عَلَى آخِرِهِ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَلِكُلِّ قَوْمٍ آيَةٌ يَتْلُونَهَا هُمْ مِنْهَا مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ.^{۵۲}

مهم تحقیق: در آیه ۶۲ مائده منظور از اکل السحت چیست؟

*اکل سحت به معنای حرام خواری بوده و مصادیق فراوانی می‌تواند داشته باشد که در روایات بدان‌ها اشاره شده و بر مصادیق خاصی حمل شده است.

ج. بطون آیات:

قرآن دارای لایه‌های معرفتی فراوانی می‌باشد که بایستی به گونه‌ای توسط متخصصین فن باز شود. در روایات چنین آمده است:

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ شَيْءٍ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ فَأَجَابَنِي ثُمَّ سَأَلْتُهُ ثَانِيَةً فَأَجَابَنِي بِجَوَابٍ آخَرَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كُنْتُ أَجِبُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِجَوَابٍ غَيْرِ هَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ فَقَالَ لِي يَا جَابِرُ إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْنَاً وَ لِلْبَطْنِ بَطْنَاً وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ يَا جَابِرُ وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ إِنَّ الْآيَةَ لَتَكُونُ أَوَّلَهَا فِي شَيْءٍ وَ آخِرُهَا فِي شَيْءٍ وَ هُوَ كَلَامٌ مُتَّصِلٌ يُتَصَرَّفُ عَلَى وَجْهِ.^{۵۳}

درک معنای این احادیث بسیار مشکل است لکن نمونه‌های فراوان و مشخصی از بیان بطون آیات در لا به لای روایات می‌توان یافت:

حدیثی ابی عن ابیه عن بعض أصحابنا عن ابی عبد الله ع أنه قال ... يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ قَالَ الْمُؤْمِنُ مِنَ الْكَافِرِ وَ الْكَافِرُ مِنَ الْمُؤْمِنِ ...

پس حیات و موت عادی مطرح نیست در حالی که ظاهر آیه همین امر را می‌رساند. البته اینگونه نیست که ظاهر آیه اشتباه باشد اما بطن آن اصل است.

۳- حدثنا ابی و محمد بن الحسن رضی الله عنهما قالوا حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثني موسى بن عمر بن يزيد الصيقل عن علي بن أسباط عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي جعفر ع في قول الله عز و جل قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ

^{۵۲} . بحار/۸۹/۱۱۵.

^{۵۳} . بحار/۸۹/۹۵.

عَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ فَقَالَ هَذِهِ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ يَقُولُ إِنَّ أَصْحَابَ إِمَامِكُمْ غَائِبًا عَنْكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيْنَ هُوَ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ ظَاهِرٍ يَأْتِيكُمْ بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَحَلَالَ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَحَرَامُهُ ثُمَّ قَالَ ع وَ اللَّهِ مَا جَاءَ تَأْوِيلَ هَذِهِ الْآيَةِ وَلَا بَدَّ أَنْ يَجِيءَ تَأْوِيلُهَا.^{٥٤}

لهم تحقیق:

*دو مورد از روایاتی که بطن آیات را بیان داشته است را بیابید.

نکته ای که در این حوزه باید بدان اشاره نمود آن است که میان بطن و تأویل بایستی تفاوت گذاشت. در بطن ظاهر آیه درست بوده و معنای آن قابل عمل می باشد اما روایات معنای والاتری و بالاتری را از آن بیان داشته اند. در بحار الانوار ذیل روایات ان للقرآن ظاهرا و باطنا مطالبی را مرحوم علامه مجلسی بیان کرده اند. مراد از بطن بسیار مشکل می باشد و در یک جلسه نمی توان آن را به خوبی بیان داشت. در کتاب تأویل در قرآن آقای شاکر خیلی از این مطالب بیان شده است اما در آن نیز بطن و تأویل به خوبی با هم جمع نشده است. تأویل از اول به معنای برگرداندن و ارجاع می باشد. معنای اصطلاحی آن این است که معنای ظاهری که از آیه متوجه می شویم کنار گذاشته و معنایی دیگر اختیار کنیم. در حالی که در بطون قرآنی معنای ظاهری کنار گذاشته نمی شد و در کنار آن معنایی والاتر به کار گرفته می شود. این در حالی است که بسیاری از مفسرین این دو را یکسان می گیرند. برخی میان این دو تفاوت گذاشته و گفته اند ظاهر قرآن مطلبی را ارائه می کند که می توان با بازگرداندن آن به ملازم غیر بین مراد آیه و روایت را درک نمود.

تفاوت این دو بحثی بسیار مهم می باشد. قرآن راجع به محکم و متشابه می فرماید تأویل آیات متشابه را فقط خدا و معصومین (علیهم السلام) می دانند. پس از بطون آیات نیز تنها این گروه مطلع هستند. بنا براین ملاک تفاوت بین تأویل و بطن به نظر همان است که گفته شد. در بطون قرآن ظاهر ملاک است و بر آن فتوا داده می شود. اما در تأویل ظاهر معنا را کنار گذاشته و معنای دیگری را جایگزین می نماییم.

برای مثال معنای ظاهری آیه «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ...»^{٥٥} آن است که شما را به محلی که می-خواهی بروی باز می گردانند. معنای باطنی این کلام، در روایات چنین آمده است:

فإنه حدثني أبي عن حماد عن حريز عن أبي جعفر قال سئل عن جابر فقال رحم الله جابرا بلغ من فقهه أنه كان يعرف تأويل هذه الآية «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ» يعني الرجعة

قال و حدثني أبي عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن عبد الحميد الطائي عن أبي خالد الكابلي عن علي بن الحسين ع في قوله إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قال يرجع إليكم نبيكم ص و أمير المؤمنين ع و الأئمة ع^{٥٦}

^{٥٤} . كمال الدين/١/ ٣٢٥ و ٣٢٦.

^{٥٥} . القصص/٨٥.

همچنین روایت زیر در مورد آیه «... ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»^{۵۷} مشهور است:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ زِيَادِ الْقَنْدِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ عَنْ ذَرِيحِ الْمُحَارِبِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي فِي كِتَابِهِ بِأَمْرٍ فَأَجِبُّ أَنْ أَعْمَلَهُ قَالَ وَمَا ذَاكَ قُلْتُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ قَالَ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ لِقَاءَ الْإِمَامِ وَلِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ تِلْكَ الْمَنَاسِكُ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانَ^{۵۸} فَأَنْتِ أبا عَبْدِ اللَّهِ عِ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ قَالَ أَخَذُ الشَّارِبِ وَفَصُّ الْأَطْفَارِ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ قَالَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ ذَرِيحَ الْمُحَارِبِيِّ حَدَّثَنِي عَنْكَ بِأَنَّكَ قُلْتَ لَهُ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ لِقَاءَ الْإِمَامِ وَلِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ تِلْكَ الْمَنَاسِكُ فَقَالَ صَدَقَ ذَرِيحٌ وَصَدَقْتَ إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا وَمَنْ يَحْتَمِلُ مَا يَحْتَمِلُ ذَرِيحٌ^{۵۹}.

ح. تبیین آموزه های وحیانی:

موارد قبلی در بسیاری کتب ذکر شده است. به نظر می رسد اگر با موارد هفتگانه گفته شده در صدد بیان تفسیر آیات باشیم آیات قرآن در موارد خاصی تفسیر شده اند. در کتب تفسیری روایی احادیث این حوزه ها ذیل آیات آمده اند. اما اگر بخواهیم نقش تبیینی روایات را نیز مدنظر قرار دهیم بایستی فراتر از این مطالب به روایات نگاه کنیم. البته این روش، تفسیر رایج نمی باشد.

مقصود از مبین بودن پیامبر(صل الله علیه و آله وسلم) فراتر از بیان تفسیر اصطلاحی از واژگان یا آیات می باشد. به نظر می رسد بایستی با دید گسترده تری به اقوال، افعال و رفتار معصومین(علیهم السلام) توجه شود.

برای مثال در آیات قرآن راجع به دعا مطالبی وجود دارد. لکن روایات کمی در ذیل آنها به دست خواهد آمد. اگر راجع به دعا، چگونگی دعا، آداب دعا، آثار دعا، فضیلت دعا، روش دعا و ... در احادیث جست و جو گردد مطالب فروانی به دست خواهد آمد.

به عنوان نمونه نوع دعا کردن حضرت زکریا(علیه السلام) در آیه « هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ »^{۶۰} حاوی چند نکته می باشد:

- خدا را با رب به معنای صاحب اختیار خطاب کرده اند.

- واژه هب استفاده نموده اند. این کلمه به معنای بخشش بالادست به فرودست می باشد. یعنی کوچکی خود و بزرگی خدا را به خوبی بیان می دارد.

- من لدنک اوج لطافت را می رساند که از طرف خودت باشد.

^{۵۶} . تفسیر القمی/۲/۱۴۷

^{۵۷} . حج/۲۲.

^{۵۸} . عبدالله بن سنان رئیس اداره مالی بنی عباس بوده و ارتباطش با امام از سایرین مشکل تر می باشد.

^{۵۹} . الکافی/۴/۵۴۹

^{۶۰} . آل عمران/۳۸.

- ذریه طیبه هر فرزندی را طلب نمی کنند بلکه انسانی پاک از خدا می خواهند.

که اگر تمامی این موارد را بر روایات عرضه نمایم بسیار گسترده تر از این به دست خواهد آمد.

در منابع روایی ما دعاهای مفصلی نیز وجود دارد که تمام موارد در آنها رعایت شده است.

طبق این بیان صحیفه سجاده تفسیر قرآن است. زیرا در حقیقت یک کتاب دعایی است که چگونه دعا کردن و چه گفتن را به انسان یاد می دهد. اگر دعاهای این کتاب را با جملات حضرت زکریا علیه السلام مقایسه نمایم مشاهده می شود که لحن و روال و شیوه، یکسان بوده و تنها طولانی تر است.

همچنین در زمینه توکل که اصل بحث آن در قرآن وجود دارد در تفاسیر روایی مطالب کمی دیده می شود. اما مضمون توکل در روایات فراوانی قابل مشاهده می باشد.

اگر از این زاویه به تفسیر نگاه شود بسیار گسترده شده و همه فعل و سکون، سخن و سکوت ائمه (علیهم السلام) به گونه ای تفسیر خواهند بود.

خ. روش فهم و شیوه تفسیر:

نکته آخر در تبیین آیات این است که می توان روش فهم و شیوه تفسیر را نیز از روایات به دست آورد. این مورد با تمام مواردی که در پیش گفته شد تفاوت دارد. زیرا در موضوعات پیشین به دنبال شناسایی و تبیین یک آیه یا یک مفهوم از طریق روایات بوده ایم. اما در موارد بسیاری مشاهده می شود که ائمه (علیهم السلام) شیوه تفسیر و استفاده از آیات را به مخاطبین آموزش می دهند.

مثال:

- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ قَالَ لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَثَرْتُ فَأَنْقَطَعَ ظُفْرِي فَجَعَلْتُ عَلَى إِصْبَعِي مَرَّارَةً فَكَيْفَ أَصْنَعُ بِالْمَوْضُوءِ قَالَ يُعْرَفُ هَذَا وَ أَشْبَاهُهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ اللَّهُ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ اْمْسَحْ عَلَيْهِ.^{٦١}

- مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُفِيدُ فِي الْإِرْشَادِ قَالَ رَوَتْ الْعَامَّةُ وَ الْخَاصَّةُ عَنْ يُونُسَ عَنِ الْحَسَنِ أَنَّ عُمَرَ أُتِيَ بِامْرَأَةٍ قَدْ وُلِدَتْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ فَهَمَّ بِرَجْمِهَا فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِنَّ خَاصَمَتَكَ بِكِتَابِ اللَّهِ خَصَمَتُكَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ وَ حَمْلُهُ وَ فَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا وَ يَقُولُ وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ فَإِذَا تَمَّتِ الْمَرْأَةُ الرَّضَاعَةَ سَنَتَيْنِ وَ كَانَ حَمْلُهُ وَ فَصَالُهُ ثَلَاثِينَ شَهْرًا كَانَ الْحَمْلُ مِنْهَا سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَخَلَّى عُمَرُ سَبِيلَ الْمَرْأَةِ وَ حَمَلَهُ وَ فَصَالَهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا.^{٦٢} حداقل حمل ۶ ماه است.

^{٦١} . تهذیب الأحكام/ ١/ ٣٤٣

^{٦٢} . وسائل/ ٢١/ ٣٨٢

این روایت چنین به ما آموزش می دهد که می توان دو آیه را کنار هم قرار داد و یک مضمون و برداشت جدید به دست آورد. البته بدین معنا نیست که می توان آرای خود را بر قرآن حمل نمود و هر دو آیه ای را به یکدیگر ربط داد و تفسیر به رأی کرد. علامه طباطبایی ریشه تفسیر قرآن به قرآن را در عمل ائمه (علیهم السلام) می داند و در المیزان بسیار از این آن استفاده نموده اند که بسیاری از آن ها در روایات قابل ردیابی می باشد. شاید بتوان گفت ایشان ابتدا روایت را دیده، درک کرده اند و سپس با استفاده از آیات و با ظاهری فرادینی آن را مطرح کرده اند که هنری بسیار بالا می باشد.

جلسه پنجم:

بررسی معنای اکل السحت

معنای لغوی سحت:

- مال حرامی که همراه با ننگ باشد.

- ابوهلال: ان السحت مبالغه فی صفة الحرام و لهذا یقال حرام سحت و لا یقال سحت حرام و قيل السحت حرام ظاهر

فقولنا حرام لا یفید انه سحت و قولنا سحت یفید انه حرام.

معنای سحت در روایات:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ الْعُلُولِ قَالَ كُلُّ شَيْءٍ غُلٌّ مِنَ الْإِمَامِ فَهُوَ سَحْتٌ وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَ شَبْهُهُ سَحْتٌ وَ السَّحْتُ أَنْوَاعٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا أُجُورُ الْفَوَاجِرِ وَ تَمَنُّ الْحَمْرِ وَ النَّبِيدِ الْمُسْكِرِ وَ الرَّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ فَأَمَّا الرَّشَاءُ [رشوه] فِي الْحُكْمِ فَإِنَّ ذَلِكَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ بِرَسُولِهِ
ص. ۶۳

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ قَالَ عَ أَجْرُ الزَّانِيَةِ سَحْتٌ وَ تَمَنُّ الْكَلْبِ الَّذِي لَيْسَ بِكَلْبِ الصَّيْدِ سَحْتٌ وَ تَمَنُّ الْحَمْرِ سَحْتٌ وَ أَجْرُ الْكَاهِنِ سَحْتٌ وَ تَمَنُّ الْمَيْتَةِ سَحْتٌ فَأَمَّا الرَّشَاءُ فِي الْحُكْمِ فَهُوَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ.^{۶۴}

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ بُنْدَارَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ شَرِيفِ بْنِ سَابِقٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ إِنَّ كَسْبَ الْمُعَلَّمِ سَحْتٌ فَقَالَ كَذَبُوا أَعْدَاءُ اللَّهِ إِنَّمَا أَرَادُوا أَنْ لَا يُعَلِّمُوا الْقُرْآنَ وَ لَوْ أَنَّ الْمُعَلَّمَ أَعْطَاهُ رَجُلٌ دِيَةً وَكَلِمَةً لَكَانَ لِلْمُعَلَّمِ مَبَاحًا.^{۶۵}

به طور کلی «سحت» به دو دسته فقهی و اخلاقی قابل تقسیم است. مواردی که در فوق بدان ها اشاره شد، فقهی بوده و لازم الاجرا می باشند. در ذیل به نمونه هایی از «سحت» اخلاقی که حرام نبوده اما بهتر است انجام نشوند اشاره می گردد:

^{۶۳}. الکافی/۵/۱۲۶.

^{۶۴}. وسائل/۱۷/۹۴.

^{۶۵}. الکافی/۵/۱۲۱.

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ مَنْ بَاتَ سَاهِرًا فِي كَسْبٍ وَ لَمْ يُعْطِ الْعَيْنَ حَظَّهَا مِنَ النَّوْمِ فَكَسَبَهُ ذَلِكَ حَرَامًا.^{٦٦}

عَنْهُ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ الصَّنَاعُ إِذَا سَهَرُوا اللَّيْلَ كُلَّهُ فَهُوَ سُحْتٌ.^{٦٧}

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كَانَ يَنْهَى عَنِ الْجَوْزِ يَجِيءُ بِهِ الصَّبِيَّانُ مِنَ الْقِمَارِ أَنْ يُؤْكَلَ وَقَالَ هُوَ سُحْتٌ.^{٦٨}

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ رَوَى أَنْ أَجَرَ الْمُغْنَى وَ الْمُغْنِيَةَ سُحْتٌ.^{٦٩ و ٧٠}

آسیب شناسی روش تفسیر روایی

۱. جامعیت ندارد و انحصاری کردن تفسیر به روش تفسیر روایی صحیح نیست.

۲. مشکل بزرگ در تفسیر روایی این است که احادیث مورد استفاده از منظر سندی چندان شایسته نبوده و بیش از ۹۰

درصد آنها صحیح السند نمی باشند. به همین دلیل نحوه برخورد ما با این روایات بسیار مهم است. معیار عقلایی اعتبار بخشیدن به حدیث آن است که قرائن نسبتاً زیادی مبنی بر صحت صدورش به دست آورده شود. بدین معنا که باید قرائن افزاینده یا کاهنده اعتماد به روایات را جمع آوری نمود. برای مثال روایاتی که دارای مطالب مطابق با روح قرآنست قابل قبول اند. در حقیقت روایت را به طور صریح و آشکار نمی توان قبول یا رد کرد. برای مثال آیات زیر در مورد قضاوت نادرست حضرت داوود (علیه السلام) می باشد:

إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغِي بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاخْتُمْنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تُشْطِطْ وَ اِهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ * إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ * قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ *^{٧١}

^{٦٦} . همان/ ۱۲۷.

^{٦٧} . تهذیب/ ۶/ ۳۶۷.

^{٦٨} . الکافی/ ۵/ ۱۲۳.

^{٦٩} . وسائل/ ۱۵/ ۳۰۷.

^{٧٠} . مدینه بعد از شهادت امام حسین (ع) مرکز مطربانی که اکثراً کنیزان زن نوازنده و آوازه خوان بودند گشت. به همین دلیل روایات مدنی که به نهدی این گروه پرداخته اند زیاد می باشد. برای مثال نقل شده که عبدالملک بن مروان یک زن شاعر، نوازنده و خواننده از مدینه به قیمت ۲۰ هزار دینار خرید. زمانی که این زن تصمیم گرفت از مدینه به شام برود همه مردم برای بدرقه او آمدند و وی برای مردم شهر آوازی خواند که همگان به گونه ای گریه کردند که حتی زمان مرگ پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) نگریسته بودند. (الاعانی/ ابوالفرج اصفهانی/ ج ۸)

^{٧١} . ص/ ۲۲ تا ۲۴.

با رجوع به منابع اهل سنت به روایاتی دست می یابیم که اصل و فرع آن ها صحیح نمی باشد چرا که با عصمت انبیا تعارض داشته و شأن نبی خدا را به شدت پایین آورده اند. از آن جمله می توان به روایت زیر اشاره نمود:

و أخرج ابن جرير و الحاكم عن السدي قال «... حتى بعث الله له ملكين في صورة أنسيين فطلبا أن يدخلوا عليه فتسورا عليه المحراب فما شعر و هو يصلي إذ هما بين يديه جالسين ففرع منهما فقالا لا تخف إنما نحن خصمان بغى بعضنا على بعض فاحكمم بيننا بالحق ولا تشطط يقول لا تخف و اهدنا إلى سواء الصراط إلى عدل القضاء فقال قصا على قصتكما فقال أحدهما إن هذا أخي له تسع و تسعون نعجة و لي نعجة واحدة قال الآخر و انا أريد أن آخذها فأكمل بها نعاजी مائة قال و هو كاره قال إذا لا ندعك و ذاك قال يا أخي أنت على ذلك بقادر قال فان ذهبت تروم ذلك ضربنا منك هذا و هذا يعني طرف الأنف و الجبهة قال يا داود أنت أحق أن يضرب منك هذا و هذا حيث لك تسع و تسعون امرأة و لم يكن لا وريا الا امرأة واحدة فلم تزل تعرضه للقتل حتى قتلته و تزوجت امرأته فنظر فلم ير شيأ فعرف ما قد وقع فيه و ما قد ابتلى به فخر ساجدا فبكى فمكث يبكي أربعين يوما لا يرفع رأسه الا لحاجة»^{۷۲}

در مقام فهم آیات با استفاده از روایات ابتدا بایستی خانواده حدیث تشکیل داده و سپس به جمع آوری قرائنی که اعتماد به صدور روایت را افزایش یا کاهش می دهند پرداخته و در نهایت با ارزیابی برآیند قرائن به دست آمده آن ها را پذیرفته و یا رد کرد.

سؤال: چه مواردی را می توان به عنوان قرینه پذیرفت؟

پاسخ:

قرائن از تمام مواردی که اعتماد ما به روایت را افزایش یا کاهش می دهد تشکیل شده است. وجود حدیث در کتب اربعه و نزدیک به عصر حضور اعتماد به روایت را بیشتر و در مقابل اگر روایتی در کتب قدما نیامده و در قرون ۷ و ۸ دیده شود اعتماد را کاهش خواهد داد.

۳. مشکلی که تفسیر روایی اهل سنت دارد این است که قول پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) را با اقوال صحابه، تابعین و علما مخلوط کرده اند. به عنوان نمونه در کتاب الدر المنثور سیوطی یا جامع البیان طبری تعداد اقوال افرادی مانند مجاهد، قتاده، سدی و ابن عباس بیش از رسول اکرم (صل الله علیه و آله وسلم) است. در این کتب ۱۰ درصد از مطالب، از قول پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) و ما بقی از افراد دیگر می باشد و برداشت افراد از آیه مفید فایده نیست. در حالی که در تفسیر روایی شیعه این امر مورد توجه قرار داده شده و نظر تمام افراد غیر از معصومین (علیه السلام) مورد نقد و ارزیابی قرار خواهد گرفت.

۴. مشکل روایات شیعی این است که موارد تأویلی و تطبیقی آیات، برگرداندن آیه از معنای ظاهری و ارائه کردن معنای بطنی از آن، بیش از موارد تفسیری می باشد. تفسیر به معنای کشف حجاب بوده و منظور از آن تبیین آیات است. بیش از

^{۷۳}. الدر المنثور/۵/۳۰۲.

۵۰ درصد روایات شیعه تأویل و تطبیق اند. این موارد اگر مستند باشند بسیار مهم اند اما چون سند اکثر روایات مشکل دارد نمی توان چندان بدان ها اعتماد نمود.

سؤال: با توجه به اینکه نمی توان اعتماد کامل به روایات تفسیری به دست آورد بهتر نیست کمتر از این روش استفاده شود؟

پاسخ:

این مشکل در سایر موضوعات از قبیل اعتقادی نیز وجود دارد. در این صورت باب استفاده از احادیث را بایستی به کلی بست. بایستی از قرائن عقلایی استفاده کرده و سپس در مورد احادیث نظر داد. نمی توان این مجموعه از معارف را به کلی کنار گذاشت. دید انحصاری به روایات نیز صحیح نبوده اما در کنار سایر روش ها مفید فایده است.

حدیث و فقه

تعریف فقه

فقه در لغت: فهم عمیق

در اصطلاح: استنباط احکام شرعی

احکام شرعی: مجموعه اعتباریات و قوانین حقوقی که شریعت جعل کرده و بر ما الزام نموده، به نحو امر یا نهی، یا از ما خواسته است. مباحث فقهی از حقوقی اعم می باشد.

احکام فقهی در حقیقت قوانین جعل شده و بنا شده از سوی خداوند می باشند.

ادله استخراج احکام فقهی

این موضوع از قرن اول هجری مورد توجه عالمان بوده و هست. در مباحث اصول فقه برای ادله احکام فقهی کتاب، سنت، عقل و اجماع را مطرح کرده اند.

کتاب قرآن

کتاب، احکام را به صورت بسیار کلی بیان می کند. از قرآن تنها اصل حکم بدون دریافت جزئیات قابل استخراج است. ^صتحقیق:

*آیاتی که دلالت بر روزه دارد را جمع کرده و مواردی را که بیان داشته اند ذکر کنید.

برای مثال آیه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^{۷۳} تنها آیه ای است که به

^{۷۳}. الانفال/۴۱.

موضوع خمس پرداخته است در حالی که در روزگار کنونی خمس شامل مباحث بسیار گسترده و ظریفی شده که از آیه فوق نمی توان به دست آورد.

به جزئیات مسئله حج در قرآن بیش از سایر موارد اشاره شده است اما در این موضوع نیز حداقل ۱۰ درصد جزئیات بیان نشده اند.

تحقیق:

*روایات مربوط به قصر نماز را جمع آوری کنید.

اجماع

اجماع بدین معناست که اگر بر حکمی همه مجتهدین در تمام دوران ها اتفاق نظر داشته باشند حجت است. دو دلیل بر این امر اقامه شده است:

- قاعده لطف: به این معنا که اگر نظر امام با اتفاق علما متفاوت بود خدا بایستی به گونه ای الغای خلاف نماید. بدین گونه که یا ذهن افراد را بازگرداند و یا آنکه نظر امام را به فردی برساند. برخی این قاعده را به شدت مورد نقد قرار داده و گفته اند دلیلی وجود ندارد همه مسائل شناخته شوند زیرا گاه امکان رساندن پیام برای امام نبوده است.

- اجماع دخولی: برخی گفته اند دلیل قبول اجماع داخل بودن امام در گروه عالمان می باشد زیرا سردرسته علما امام است. به این ترتیب اجماع در حقیقت همان سنت خواهد بود که در آن طریقه رسیدن به قول معصوم (علیه السلام) اجماع است. اخباریون به همین دلیل اجماع را همان سنت دانسته و به عنوان دلیل مجزا قبول نکرده و تنها کاشف از قول معصوم (علیه السلام) می دانند.

سؤال: چگونه می توان مطمئن بود امام نیز در بین علما بوده است؟

پاسخ:

نظر آقای شبیری این است که اگر بتوان اجماعی را تا قرن سوم پیش برد و در آن زمان نیز علما همگی بر آن مسئله اتفاق نظر داشتند می توان تصور نمود که علمای قرن دوم نیز همان نظر را داشته اند و با پذیرش این قول، قبول این مطلب که صحابه ای چون زراره و مسلم که کوچک ترین موارد را بر امام (علیه السلام) عرضه می نمودند در این مورد چنین اقدامی نکرده اند ممکن نیست.

عقل

عقل را از دو جنبه منبع حکم بودن و طریقه به دست آوردن حکم می توان مورد ارزیابی قرار داد. تعقل روشی عقلایی است اما منبع فقه نیست. زیرا عقل به مصالح و مفسدات احکام آشنایی ندارد. برای مثال در روایت زیر به خوبی می توان مشاهده نمود که عقل برای تعیین مقدار دیه راهگشا نیست:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَعْلَبٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ قَطَعَ إِصْبَعاً مِنْ أَصَابِعِ الْمَرْأَةِ كَمْ فِيهَا قَالَ عَشْرٌ مِنَ الْإِبِلِ قُلْتُ قَطَعَ اثْنَيْنِ قَالَ عَشْرُونَ قُلْتُ قَطَعَ ثَلَاثاً قَالَ ثَلَاثُونَ قُلْتُ قَطَعَ أَرْبَعاً قَالَ عَشْرُونَ قُلْتُ سُبْحَانَ اللَّهِ يَقْطَعُ ثَلَاثاً فَيَكُونُ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ وَيَقْطَعُ أَرْبَعاً فَيَكُونُ عَلَيْهِ عَشْرُونَ إِنْ هَذَا كَانَ يُبْلَغُنَا وَ نَحْنُ بِالْعِرَاقِ فَنَبْرَأُ مِمَّنْ قَالَهُ وَ نَقُولُ الَّذِي جَاءَ بِهِ شَيْطَانٌ فَقَالَ مَهْلًا يَا أَبَانَ هَكَذَا حَكَمَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ الْمَرْأَةَ تُقَابِلُ الرَّجُلَ إِلَى ثُلْثِ الدِّيَةِ فَإِذَا بَلَغَتْ الثُّلْثَ رَجَعَتْ إِلَى النُّصْفِ يَا أَبَانَ إِنَّكَ أَخَذْتَنِي بِالْقِيَاسِ وَ السُّنَّةِ إِذَا قِيسَتْ مُحِقَّ الدِّينِ.^{٧٤}

در احکام دیات، حدود، قصاص و عبادات عقل به هیچ وجه راه ندارد.

اهل سنت به ویژه حنفی ها در هر موردی که نتوانند به حکم شرعی دست یابند خود استحسان می کنند که این امر در شیعه مورد قبول نیست.

بنابراین «کل ما حکم به الشرع حکم به العقل و کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» از اساس اشتباه می باشد و موارد متعددی را عقل بدان ها حکم نمی کند ولی شرع بدان رأی داده است.

سنت

حدیث که راه رسیدن به سنت است تنها طریق برای تبیین احکام فقهی خواهد بود. حدود ۵۰ آیه فقهی در قرآن وجود دارد که ۳۰۰ مورد آن کلی است. در حالی که ۳۵۰ هزار روایت فقهی برای تبیین این ۵۰ آیه در منابع دیده می شود.

جلسه ششم:

انواع احکام

۱. واجب و حرام: الزامی، باید عمل گردد، نیازمند دقت و توجه است.
۲. مستحب و مکروه: توصیفی، الزامی نیست اما شایسته عمل است، این دست از احکام بسیار زیاد بوده و نیازمند تحقیق می باشد.

۳. مباح: منطقه الفراق، تفاوتی در عمل کردن یا نکردن نیست، بسته به نوع موضوع گسترده یا کوچک خواهد بود. برخی از اصول کلی مانند براءت این موضع را روشن می سازند.

وظایف شارع در قبال احکام

احادیث در این پنج حوزه نقش بسیار مهمی داشته و در موارد زیر نقش آفرینی می نمایند:

۱. بیان حکم شرعی؛ برای مثال شرایط معاملات را مشخص می نمایند و یا برخی موارد مانند به دست آوردن حکم مرتد را مستقیماً از روایات می توان به دست آورد.

^{٧٤}. الکافی/ ٧/ ٢٩٩.

۲. تبیین موضوع؛ به این معنا که حکم را دانسته اما موضوع آن را به خوبی نمی توان تشخیص داد. برای مثال حکم شکسته بودن نماز مسافر مشخص می باشد اما جزئیاتی از قبیل شرایط مسافر، هدفدار بودن یا نبودن سفر و غیره را از طریق روایات می توان به دست آورد. همچنین موارد دیگری چون میزان آب کر، حد نصاب خمس و زکات نیز از سوی شارع مشخص می شوند.

بسیاری از موضوعات ممکن است در ابتدا ساده به نظر رسد و پس از تبیین شارع جزئیاتش مشخص گردد. اگر شارع در موضوعی حدود و جزئیات را بیان نسازد بدین معناست که مشخصات موضوع را به عرف واگذار نموده است. به عنوان نمونه طبق حکم شارع حرکت ساکنان شهرهای بزرگ در شهرشان حکم مسافرت را ندارد اما تعیین بزرگ بودن شهر به عرف واگذار شده است. وظیفه مجتهد نیز تبیین این گونه موارد نمی باشد. در صورت تبیین موضوع توسط شارع، مجتهد نیز به آن می پردازد.

سؤال: در موارد تخصصی، مجتهدین نیازمند کارشناسان هر فن نیز می باشند؟

پاسخ:

در مواردی که موضوع مشکوک و ناشناخته است، مجتهد برای تبیین موضوع نیازمند کارشناس می باشد اما اگر موضوع از سوی شارع بیان گردد دیگر نیازی به متخصصین نیست. زیرا کارشناس موضوع را تعیین نمی کند. در شریعت آمده که هر چیز طرب آوری حرام است. اگر روایات حد و حدود طرب تعیین شده باشد به این معنا که هر چیزی که فرد را از حالت اصلی خارج نماید، چه گریه و چه خنده، طرب محسوب می شود باید به آن عمل کرد. لکن نکته این است که در گذشته مردم با کوچک ترین آواز و آهنگی از حالت اصلی خارج می شدند در حالی که امروزه چنین وضعی برقرار نیست. باید دید طرب در این زمان چیست و چگونه باید حکم داد. برخی از احکام در قرآن بیان شده اما شارع باید موضوع آن را تبیین نماید.

مثال:

- در آیه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ...»^{۷۵} حد دست بیان شده ولی در «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^{۷۶} مطلق آمده است. از دیدگاه شیعه آیه وضو مقدار و محدوده دست را مشخص می کند و برداشت اهل سنت این است که غایت و مسیر شست و شو را مشخص میسازد. بنا براین در تبیین موضوع نیازمند روایات هستیم.

^{۷۵} . المائدة/۶.

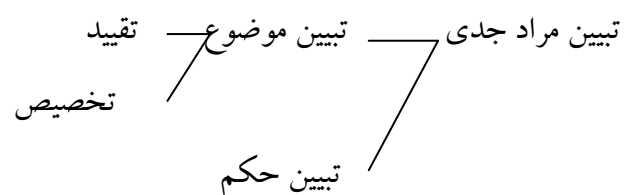
^{۷۶} . المائدة/۳۸.

- در آیه «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»^{۷۷} معنای استطاعت را نمی توان بدون روایت مشخص نمود. استطاعت شامل توان جسمی، باز بودن طریق و کافی بودن مال می تواند باشد. تنها از طریق روایات می توان معنای مورد نظر شارع از بین معانی گفته شده را به دست آورد.

- چستی عقد در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...»^{۷۸} نیز با استفاده از روایات به خوبی روشن می شود. طبق این کلام و حیانی شارع همه ی گونه های عقود که در عرف عقد حساب می شوند را واجب الوفا می داند. لکن مواردی مانند دادن پول به کسی تا خودش را از بین ببرد یا آزمایش کردن واکسن بر روی انسان در ازای دادن پول به او، در صورتی که احتمال صدمه به وی باشد، نیز واجب الوفا می باشند!؛

در برخی از موارد قواعد عقلی برای موضوع، حد و حدودی مشخص می نمایند. برای مثال بر اساس حدیث رفع کسی که از روی سهو یا نسیان عملی را انجام دهد گناهی مرتکب نشده اما بایستی خسارت ایجاد شده را جبران نماید. شارع گفته است اگر کسی در حج شکار کند باید به چیزی مشابه آن شی شکار شده کفاره دهد. اگر بار دوم نیز از روی عمد صیدی مرتکب شود چون خطایی بسیار بزرگ انجام داده و قابل پوشش به وسیله کفاره نیست کفاره ندارد. اما اگر سهوا شکار کنند حتی اگر چندین بار نیز صورت گیرد در هر بار حتما باید کفاره بدهد.

یکی از اموری که در تبیین حکم بسیار مهم است تبیین مراد جدی می باشد. اصل وجوب و حرام در آیات و روایات تبیین شده است اما حدود آن مشخص نیست. برای مثال در آیه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا»^{۷۹} اینکه کدام دسته از رباها حلال و کدام یک از انواع بیع حرام است مراد جدی می باشد.



۳. یکی از مهم ترین تأثیرات حدیث در فقه، تبیین قواعد فقهی و اصولی می باشد. روایات، قواعد فقهی و اصولی را برای تسهیل اجتهاد و به دست آوردن احکام فقهی و تسهیل انجام اعمال لازم تبیین کرده اند.

برای نمونه قاعده «اصالَةُ الطَّهَارَةِ» بر اساس حدیث «كُلُّ شَيْءٍ طَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَدِرٌ»^{۸۰} و «اصالَةُ الْحَلِّ» از «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ [عَنْ أَبِيهِ] عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى

^{۷۷} . آل عمران/۹۷.

^{۷۸} . المائدة/۱.

^{۷۹} . بقره/۲۷۵.

^{۸۰} . مستدرک/۲/۵۸۳.

تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»^{۸۱} و «استصحاب» از «عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ ... لَا يَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ وَ لَا يُدْخِلُ الشَّكُّ فِي الْيَقِينِ ...»^{۸۲} به دست می‌آیند.

تفاوت قاعده اصولی و فقهی:

قاعده اصولی آن است که کبرای حکم قرار می‌گیرد. قواعد اصولی از سوی مجتهدین مورد استفاده قرار می‌گیرد نه مقلدین. برای مثال اگر شک در داشتن وضو ایجاد شود، در حالی که پیش از این وضو گرفته شده است، طبق قاعده استصحاب وضو صحیح می‌باشد.

حدیث رفع

از این حدیث که به صورت های گوناگون نقل شده چندین قاعده به دست می‌آید. با توجه به اینکه موارد فقهی «تسع» گسترده تر می‌باشد آن را مورد توجه قرار می‌دهیم.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي التَّوْحِيدِ وَالْخِصَالِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ أَشْيَاءَ الْخَطَأُ وَ النَّسْيَانُ* وَ مَا أَكْرَهُوا** عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ*** وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الطَّيْرَةُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسةِ فِي الْخَلْوَةِ مَا لَمْ يَنْطِقُوا بِشَفَهٍ.^{۸۳}

دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ بَلَغَهُ عَنْ عُمَرَ أَنَّهُ أَمَرَ بِمَجْنُونَةٍ رَنَتْ لِتُرْجَمَ فَأَتَاهُ فَقَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَفَعَ الْقَلَمَ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَ عَنِ الصَّغِيرِ حَتَّى يَكْبُرَ وَ هَذِهِ مَجْنُونَةٌ قَدْ رُفِعَ عَنْهَا الْقَلَمُ.^{۸۴}

* نسیان بدین معناست که قبلاً حکم را می‌دانسته اما فراموش کرده است. اینکه وظیفه ناسی چیست و چه حکمی دارد در فقه بسیار مورد بحث قرار گرفته است. در روایات تنها اجمالاً آمده که حکم از فردی که فراموش کرده برداشته می‌شود.

** اکراه این است که فرد اختیار خود را از دست داده و مجبور به انجام کاری می‌شود اما در اضطرار فرد خود انتخاب می‌کند که کاری را انجام دهد و دلیل انتخابش شرایط زمان و مکانی است که بر او فشار آورده تا کاری مانند اکل میته که می‌داند درست نیست انجام دهد.

^{۸۱} . الکافی/۵/۳۱۳.

^{۸۳} . الکافی/۳/۳۵۲.

^{۸۳} . وسائل/۱۵/۳۶۹.

^{۸۴} . مستدرک وسائل/۱/۸۴.

*** منظور از نادانسته بودن جهل قصوری می باشد نه تقصیری. از این مورد قاعده برائت به دست می آید. به این معنا که انسان مادامی که علم به موضوع یا حکم نداشته باشد بر ذمه او چیزی قرار ندارد. در تأیید این قاعده دلیل نقلی قبح عقاب بلا بیان و دلائل عقلی وجود دارد.

سؤال: آیا در ادیان گذشته مفاد حدیث رفع گناه بوده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند از امت ایشان برداشته شده است؟

پاسخ:

بله، در ادیان گذشته سختگیری های بیشتری وجود داشته است. قرآن می فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»^{۸۵}

مکمل تحقیق:

*موضوعی فقهی مانند وضو، نماز مسافر، روزه، ربا، خمس، حجاب و ... را در قرآن بررسی کرده و نکات موجود در قرآن را به دست آورید. سپس بر روایات با محوریت کتاب «وسائل» عرضه سازید.

جلسه هفتم:

بحثمان پیرامون تأثیر حدیث در علوم اسلامی می باشد. در طی جلسات گذشته بیان کردیم که مهمترین علمی که از حدیث نشأت گرفته و موضوعات مطرح شده در آن بدون حدیث در حد کلیات باقی می ماند و هیچ راهی برای دستیابی به مضمون و محتوای آنها نیست، علم فقه می باشد.

اگر ما بخواهیم احکام شرعی (علم فقه) را مطابق با عقل انسانی و یا عرف بشری تصویر نماییم، دیگر فقهی نخواهد بود و کاملاً چیز دیگری خواهد شد.

و اگر بخواهیم به سراغ نقل برویم، محور اصلی در دین ما می شود قرآن؛ در اینجا این سؤال مطرح میشود که آیا با توجه به قرآن کریم می توان احکام فقهی را تبیین نمود و نتیجه مطلوب را از آن برداشت کرد؟

در پاسخ به این سؤال باید بگوئیم که قرآن همه مباحث را به صورت کلی بیان کرده و اصلاً وارد جزئیات نشده به طوری که که حدود و شرایط را تبیین نموده باشد، لذا اگر بخواهیم در احکام شرعی مسلمانان تنها به قرآن کریم بسنده نماییم دستمان خالی خواهد ماند. قرآن به صورت اجمالی به مباحثی مانند: نماز، روزه، حج، خمس، زکات و ... پرداخته اما وقتی وارد جزئیات و چگونگی آن می شویم می بینیم که آنها را به صورت اجمالی بیان نموده و نمی توان یک تصویر کاملاً روشن از آن مباحث داشت. به عنوان مثال شیوه نماز خواندن از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) اخذ شده است

واگر اینگونه نبود چگونه از آیات قرآن می توانستیم به تعداد رکعات ، چگونگی رکوع ، سجود و خلاصه شیوه ی نماز خواندن پی ببریم .

پس ،

تنها وسیله ای که میتوان به استناد آن احکام فقهی - حقوقی را تبیین نمود سنت است.

بررسی « صلاة مسافر » در قرآن و روایات :

در قرآن کریم تنها یک آیه به صلاة مسافر اشاره دارد و آن هم آیه ی ۱۰۱ سوره ی مبارکه نساء است . خداند متعال در این آیه چنین می فرماید : «وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنَّ خِفْتُمْ أَنْ يُفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا»^{۸۶}

إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ : کنایه از مسافرت می باشد . آیه چنین می گوید که اگر سفر می کنید اشکالی ندارد که نماز خود را کوتاه کنید البته در ادامه یک شرط هم بیان می کند و آن شرط چنین است: اگر می ترسید که کافران شما را مورد هجوم قرار دهند.

همانگونه که ملاحظه نمودیم آیه اجمالاً به کوتاه کردن نماز مسافر اشاره دارد اما اینکه این کوتاهی به چه شکلی باید باشد ؟

آیا مراد از کوتاه کردن نماز با سرعت خواندن است و یا با حذف نمودن سوره و یا ... ؟

مسافرت چگونه تحقق پیدا می کند ؟

اگر فردی مسافر بود لازم است یا مختار است که نماز خود را شکسته (نماز قصر) بخواند ؟

و... شمار زیادی از این قبیل سؤالات که این آیه و آیات دیگر قرآن درباره آنها ساکت هستند .

اگر به کتاب وسائل الشیعه^{۸۷} مراجعه نمائیم مشاهده می کنیم که جناب شیخ حرّ ، عنوان اول خود را در این بخش

اینگونه نام نهاده است :

باب وجوب القصر یعنی مواردی که لازم است نماز به صورت کوتاه خوانده شود و آن در صورتی است که به اندازه ی هشت فرسخ و یا به اندازه ی یک روز مسافت طی شود .

سؤالات زیادی در باب قصر صلاة به ذهن می رسد که با نگاهی به روایات در می یابیم که ائمه (علیهم السلام) در ذیل

سخنان خود به آنها پاسخ داده اند از جمله :

اگر فردی تصمیم گرفت که به اندازه ۲۰ فرسخ راه برود اما بعد از طی ۲ فرسخ تصمیمش عوض شد اینجا تکلیف

چیست ؟

^{۸۶} . ترجمه آیه : هنگامی که سفر می کنید، گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید اگر از فتنه (و خطر) کافران بترسید ؛ زیرا کافران ، برای شما دشمن آشکاری هستند.

^{۸۷} . ج ۸ ، ص ۴۵۱ به بعد .

اگر فردی تصمیم گرفت ۸ فرسخ را طی کند آیا بعد از طی این مسافت باید نماز را به صورت قصر بخواند یا از ابتدای سفر باید نماز خود را شکسته بخواند؟

آغاز مسافرت از کجاست آیا از منزل او محاسبه می شود؟

اینگونه سؤالات و بسیاری دیگر از این قبیل، ظرافت هایی هستند که در روایات مربوط به قصر صلاه به آنها اشاره شده است.

و اما نکات موجود در روایات:

* در روایات تصریح شده است که فرد باید از ابتدا قصد سفر را داشته باشد.

* در روایات اشاره شده به اینکه در طی هر گونه سفر معصیتی فرد باید نماز خود را به صورت کامل بخواند. مانند:

- سفری که در آن صید لاهی صورت گیرد (مراد از صید لاهی، کشتن حیوانی به قصد تفریح و لذت می باشد)
- و یا سفر خانم بدون رضایت همسر و ...

* در گروهی از روایات آمده که برخی از افراد با وجود اینکه مسافر هستند نمازشان، تمام است مانند: افرادی که

شغل آنها مسافرت است، رانندگان، چوپان ها، دشتبان ها و ...

* نکته دیگری که در روایات ما وجود دارد اما در روایات اهل سنت وجود ندارد این است که اگر فردی مسافرت کرد

و در محلی قصد اقامت داشت اینجا تکلیف چیست؟ در این باره در روایات ما تصریح شده است که اگر فردی قصد اقامت ۱۰ روز در مکانی را داشته باشد، نماز او کامل خواهد بود.

* کوتاه شدن نماز مربوط به نمازهای ۴ رکعتی می باشد نه نمازهای دو یا سه رکعتی.

* در اماکن اربعه که عبارتند از: مسجد الحرام، مسجد النبی (صل الله علیه وآله وسلم)، مسجد کوفه و حرم حضرت سید

الشهداء (علیه السلام) می توان نماز را تمام خواند.

* قول مشهور این است که اگر فردی با اکراه و یا اجبار به مسافرتی برود باز هم مسافر محسوب می شود و باید نماز خود

را به صورت قصر به جای آورد.

مشاهده نمودیم تعداد بسیاری از روایات در ذیل همین یک آیه ای که به صورت مجمل به قصر صلاه اشاره داشت، به

تبیین و توضیح پرداخته بودند.

روایتی از محمد بن مسلم و زراره در این باب:

رَوَى عَنْ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّهُمَا قَالَا قُلْنَا لِأَبِي جَعْفَرٍ مَا تَقُولُ فِي الصَّلَاةِ فِي السَّفَرِ كَيْفَ هِيَ وَ كَمْ هِيَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ فَصَارَ التَّقْصِيرُ فِي السَّفَرِ وَاجِبًا كَوَجُوبِ التَّمَامِ فِي الْحَضَرِ قَالَا قُلْنَا إِنَّمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ وَ لَمْ يَقُلْ أَفْعَلُوا فَكَيْفَ أَوْجَبَ ذَلِكَ كَمَا أَوْجَبَ التَّمَامَ فِي الْحَضَرِ فَقَالَ عَ أ وَ لَيْسَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الصَّفَا وَ الْمَرُوءَةِ - فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا أ

لَا تَرَوْنَ أَنَّ الطَّوْفَ بِهِمَا وَاجِبٌ مَفْرُوضٌ لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ذَكَرَهُ فِي كِتَابِهِ وَصَنَعَهُ نَبِيَّهُ ع وَكَذَلِكَ التَّقْصِيرُ فِي السَّفَرِ شَيْءٌ صَنَعَهُ النَّبِيُّ ص وَذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ فِي كِتَابِهِ قَالَا قُلْنَا لَهُ فَمَنْ صَلَّى فِي السَّفَرِ أَرْبَعًا أُيَعِدُ أَمْ لَا قَالَ إِنْ كَانَ قَدْ قُرِئَتْ عَلَيْهِ آيَةُ التَّقْصِيرِ وَفُسِّرَتْ لَهُ فَصَلَّى أَرْبَعًا أَعَادَ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ قُرِئَتْ عَلَيْهِ وَلَمْ يَعْلَمْهَا فَلَا إِعَادَةَ عَلَيْهِ وَالصَّلَوَاتُ كُلُّهَا فِي السَّفَرِ الْفَرِيضَةُ رَكَعَتَانِ كُلُّ صَلَاةٍ إِلَّا الْمَغْرِبَ فَإِنَّهَا ثَلَاثٌ لَيْسَ فِيهَا تَقْصِيرٌ تَرَكَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي السَّفَرِ وَالْحَضْرَ ثَلَاثَ رَكَعَاتٍ وَ قَدْ سَافَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى ذِي حُسْبٍ وَ هِيَ مَسِيرَةٌ يَوْمٌ مِنَ الْمَدِينَةِ يَكُونُ إِلَيْهَا بَرِيدَانِ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ مَيْلًا فَقَصَرَ وَأَفْطَرَ فَصَارَتْ سُنَّةً وَقَدْ سَمَى رَسُولُ اللَّهِ ص قَوْمًا صَامُوا حِينَ أَفْطَرَ الْعَصَاءَ قَالَ ع فَهُمُ الْعَصَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - وَإِنَّا لَنَعْرِفُ أَبْنَاءَهُمْ وَأَبْنَاءَ أَبْنَائِهِمْ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا.^{٨٨}

مضمون روایت :

این دو بزرگوار، خدمت امام باقر (علیه السلام) رسیده و از ایشان می پرسند که : نماز در سفر چرا باید کوتاه خوانده شود ؟ در حالیکه که خداوند در آیه قرآن می فرماید : « ..فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ... »^{٨٩} پس چرا شما می فرمائید که واجب است امام (علیه السلام) در جواب فرمودند که این عبارت گاه برأمر واجب دلالت دارد مانند سعی میان صفا و مروه و در این باره به آیه ی « ...فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا... »^{٩٠} استناد نمودند .

با عنایت به این نکات و روایات باید عرض کنیم که اگر فردی ، صرفاً قرآن گرا باشد اجمالاً می فهمد که پیامبر اگر چه الهی علیه وآله وسلم در تمام عمر خود یک بار هم نماز چهار رکعتی نخواندند اما اینکه شرایط ، اجزاء و ضوابط این امر چه بوده را فردی سؤال نکرده (درحقیقت مخاطبی نبوده که حضرت برایشان توضیح دهند) و تبیین این امر مؤکول گشته به دوره صادقین (علیهم السلام) که در این زمان مخاطبین شایسته ای چون محمد بن مسلم ، زراره و... پیدا شدند .

ما در بحث عبادات به طور کلی ، متکی به روایات هستیم و بدون روایات نمی توانیم تصویر دقیقی از مسائل عبادی ارائه دهیم .

^{٨٨} . من لایحضره الفقیه ، ج ١ ، ص ٤٣٥ - ٤٣٤ . ترجمه : از زراره و محمد بن مسلم روایت کرده اند که گفتند : به امام باقر علیه السلام عرض کردیم : در مورد نماز در سفر چه میفرمائید چگونه و چند رکعت است ؟ آن حضرت فرمود : همانا خداوند عز و جل میفرماید: « وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ - الْآيَةُ » (یعنی : و هر گاه در زمین سفر کنید بر شما حرجی نیست که نماز را کوتاه کنید یا از آن بکاهید) پس قصر کردن نماز در سفر واجب می شود همان گونه که تمام گزاردن نماز در حضر واجب است، گویند: گفتیم : خداوند عز و جل میفرماید: « بر شما حرجی نیست » و نمی فرماید: چنین کنید (یعنی بلفظ امر نفرموده قصر کنید که دلالت بر وجوب نماید) پس چگونه قصر و کوتاه ساختن در سفر همانند تمام کردن نماز در حضر واجب باشد؟ آن حضرت فرمود: مگر خداوند عز و جل در سعی میان صفا و مروه نفرموده: فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا (یعنی: هر که حج یا عمره کند حرجی نیست بر او که سعی صفا و مروه کند) آیا نمی بینید که سعی صفا و مروه واجب است زیرا خداوند عز و جل در کتاب خود آن را ذکر فرموده و پیامبرش در بیان آیه سعی میان صفا و مروه را بفعل آورده است، و بهمین ترتیب کوتاه ساختن نماز در سفر عملی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بکار بسته و خداوند تعالی بهمان لفظ در کتاب خود آن را ذکر فرموده است.

^{٨٩} . نساء / ١٠١ .

^{٩٠} . بقره / ١٥٨ . « صفا » و « مروه » از شعائر (و نشانه های) خداست ! بنا بر این ، کسانی که حج خانه خدا و یا عمره انجام می دهند ، مانعی نیست که بر آن دو طواف کنند ؛ (و سعی صفا و مروه انجام دهند . و هرگز اعمال بی رویه مشرکان ، که بتهایی بر این دو کوه نصب کرده بودند ، از موقعیت این دو مکان مقدس نمی کاهند !) و کسی که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک اطاعت کند ، خداوند (در برابر عمل او) شکرگزار ، (از افعال وی) آگاه است .

اما درباره معاملات اندکی قضیه متفاوت است. در این مورد آیات قرآن برخی از نکات کلی را بیان کرده اند و روایات به تبیین حد و مرز اینها پرداخته اند ولی راجع به مصادیق معاملات در بسیاری از موارد، روایات نظری نداشته اند چرا که این معاملات مورد تأیید شارع بوده اند لذا علماء معتقد هستند که در باب معاملات، روایات ما تأکیدی^{۹۱} هستند نه تأسیسی^{۹۲} به این معنا که این شیوه ی معامله ی شما شیوه ی درستی است. در برخی از موارد نیز حد و مرزها را مشخص کرده اند مثلاً گفته شده که:

نباید ربا بخورید، بیع غرری نباید انجام دهید (بیع غرری یعنی: خرید و فروشی که معلوم نیست در طی آن چه چیزی عائد شما می شود).

پرسش دانشجویان:

تمامی مجازات ها تأسیسی هستند (به این معنا که تعبدی محسوب می شوند) چرا که مجازات، قانونی است که جعل و رفع آن هر دو به دست شارع می باشد.

! وسائل الشیعه، یک کتاب شایسته ی فقهی است که جامع روایات فقهی می باشد.

! مجموعاً میراث فقهی ما، میراثی غنی و پربار است.

حدیث و اخلاق

در بحث از اخلاق باید این نکته را عرض نمائیم که در نهاد ما انسانها چیزی به نام فطرت انسانی وجود دارد که خوب و بد را تا حدی زیادی تشخیص می دهد.

به عنوان مثال:

- خیانت در امانت نزد همه ی افراد امری ناپسند و مذموم است.

- وفای به عهد نزد همگان قابل ستایش است.

پس نوع نگاه به احکام اخلاقی، بیشتر بر اساس فطرت و عقل عملی است و ما بر اساس این معیار، غالب اعمال نیک و بد را تشخیص می دهیم. (حتی اگر دین هم نبود باز ما می توانستیم اکثر فضائل و رذائل اخلاقی را تشخیص بدهیم).

حال اگر به سراغ روایات اخلاقی برویم می بینیم که این روایات، تبیینی هستند به این معنا که آن باید ها و نبایدها ی اخلاقی ای که فطرت انسانی درک می کرد را با بیانی زیبا و شایسته تذکر می دهند و فطرت انسانها را بیدار می سازند.

نتیجه اینکه: روایات اخلاقی بیشتر جنبه «تبیینی» و «تذکری» دارند.

جلسه هشتم:

^{۹۱}. شارع در این موارد حکم جدیدی را جعل نکرده بلکه عمل عقلانی را امضا کرده است.

^{۹۲}. به این معنا که شارع عمل جدیدی را وضع و یا جعل کرده است. (در بحث عبادات، احکام تأسیسی هستند).

با توجه به اینکه اخلاق مطابق فطرت انسانی است به طور طبیعی آموزه های اخلاقی در مکاتب اخلاقی متفاوت به یکدیگر نزدیک می باشد. البته نوع چینش، تأثیر گذاری و نگاه افراد به اخلاق با هم تفاوت هایی دارد. از منظر دینی فضایل و رذایل اخلاقی بیشتر در رابطه انسان با خدا، با مردم و با خودش تعریف می گردد. غزالی در کتاب احیاء علوم الدین برای فضایل و رذایل اخلاقی تقسیم بندی ویژه ای با عنوان منجیات و مهلکات آورده و گزاره های اخلاقی بسیار خوبی را شامل می شود.

سؤال: لطفاً درباره این کتاب غزالی توضیحات بیشتری بدهید.

پاسخ:

امام محمد غزالی فردی صوفی و محدثی سنی بوده و به نظر می رسد در وعظ و خطابه نیز دستی داشته و از شخصیت جالبی برخوردار بوده است. یکی از خوش ذوقی های وی در تنظیم و نگارش و نحوه ارائه مطالب می باشد. وی در کتاب اخلاقی احیاء علوم الدین فضایل و رذایل اخلاقی را به گونه دقیق و با تنظیم و تبویب شایسته و تأثیر گذار آورده است. متن کتاب نیز روان و زیباست. در این کتاب گاه اشتباهات و انحرافات نیز به چشم می خورد. از آن جمله می توان به این مورد اشاره نمود که وی یکی از منجیات را اختیار نکردن زن دانسته و بسیار بر آن تأکید ورزیده است و معتقد می باشد عفت- ورزی و همسر نگزیدن موجب رسیدن انسان به مراتب کمال خواهد شد. در تأیید سخن خویش به روایاتی نیز اشاره نموده و سیره حضرت عیسی (علیه السلام) در ازدواج نکردن و عفت ورزیدن را به عنوان نمونه یک انسان کامل مورد توجه قرار می- دهد. این در حالی است که اسلام بر این موضوع بسیار تأکید کرده و ازدواج، همسر داری و خانواده داری را مورد توجه قرار داده است. حتی حضرت محمد (صل الله علیه و آله وسلم) که فرد اول بشریت می باشند نیز بارها ازدواج کرده اند. این کتاب مورد توجه مرحوم فیض قرار می گیرد. ایشان به منظور برطرف نمودن اشکالاتی که بر احیاء علوم الدین وارد بود، کتابی دیگر با عنوان احیاء الاحیاء یا تهذیب الاحیاء، بعدها با نام المهجۃ البیضاء متداول شد، به رشته تحریر در آوردند که ایرادات موجود در احیاء علوم الدین را حذف نموده و روایات شیعی را بر آن افزودند و با تنظیم و ویرایش جدید ارائه نمودند. با توجه به اینکه نگاه این دو نفر مبتنی بر فطرت و با توجه به روایات می باشد دیدی شایسته از اخلاقیات ایجاد می کند.

جایگاه روایات در مباحث اخلاقی

زمانی که از زاویه فطرت و عقل عملی مباحث اخلاقی مورد توجه واقع گردد بسیاری از افعال خوب و بد مطابق با ذات آدمی خواهند بود. پس باید دید جایگاه روایات در این مسئله کجاست.

سؤال: می توان گفت در مواردی چون دروغ مصلحت آمیز باید نظر روایت را به دست آورد؟

پاسخ:

این موارد نیز با عقل قابل دریافت هستند. زیرا دروغی که از خطر و رویداد بدی جلوگیری نماید از راست گویی بهتر است. سعدی نیز در کلامی که به گونه ای هم ترجمه روایت و هم ترجمان فطرت است می گوید: «دروغ مصلحت آمیز، به ز راست فتنه انگیز است»

سؤال: اگر فطرت خوب و بد افعال را تشخیص می دهد پس چرا در جوامع غربی مواردی چون غیرت، حیا و غیره کنار گذاشته شده اند؟

پاسخ:

در برخی اوقات حجاب هایی روی برخی از حقایق و صفات را می گیرد که تأثیر فطرت و سخنان ائمه (علیهم السلام) را از بین برده و یا کمرنگ می کند.

کارکردهای روایات در مسائل اخلاقی عبارتند از:

۱. اصلی ترین کار روایات تذکر به فطرت انسان است. چرا که قلب آدمی در گذر زمان دچار زنگار شده و نیاز به تذکر دهنده ای دارد که احساسات او را تحریک، فطرتش را بیدار و او را متوجه به مقامات عالی گرداند. جمعی از اصحاب نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده و گفتند: ما زمانی که خدمت شما هستیم و برایمان سخن می گوید احساس می کنیم که باید افراد خوبی شده و رفتار شایسته داشته باشیم. اما همین که از شما دور می شویم دوباره به حالت اولیه بازمیگردیم. این امر نفاق نیست؟ حضرت فرمودند: خیر، طبیعت بشر این گونه است که نیاز به تذکر دارد. تذکر گاه قولی و گاه عملی می باشد. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در درجه بالای اخلاق قرار داشتند و هر آنچه می گفتند خود به بهترین نحو عمل می نمودند. مشهور است زنی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و از زیاد خرما خوردن کودکش شکایت کرده و خواستند به وی تذکر دهند. حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند برو و فردا بیا. فردا که آمد ایشان به کودک تذکر دادند و گفتند سخن مادرت را گوش بده و خرما زیاد نخور. مادر از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می پرسند چرا دیروز تذکر ندادید. حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند چون دیروز من خودم خرما خورده بودم. این امر نشان می دهد که تا چه حد افعال در تأثیرگذاری سخنان نقش دارد.

۲. برای حرکت به سوی فضایل اخلاقی محرکی نیاز است که آدمی را به سمت آنها سوق دهد. اگر گوینده سخن ائمه (علیهم السلام) باشند موجب ترغیب بیشتر افراد و انجام شایسته تر افعال می گردد زیرا قدرت تأثیرگذاری معصوم (علیهم السلام) بسیار زیاد است. قبیح بودن ظلم، دروغ، غیبت و ... بر همگان روشن می باشد لکن بسیاری از افراد به دلیل عدم وجود بازدارنده مرتکب آن ها می گردند. اگر محیط، مناسب برای تذکر باشد اثر ترغیب به افعال نیک و تحذیر از کارهای نادرست بسیار زیاد خواهد شد. به همین دلیل تأثیر پذیری در ماه رمضان یا مکان هایی چون مسجد الحرام و حرم های ائمه (علیهم السلام) بیش از سایر زمان ها و مکان هاست.

۳. تصویر دقیق تری که قرآن و روایات از فعل شایسته یا نا شایسته ترسیم می کند منجر به انجام یا عدم انجام افعال خواهد شد. برای مثال غیبت کردن نزد همه امری غیر صحیح می باشد. تشبیه شدن این عمل در قرآن به خوردن گوشت برادر مرده که امری مشمئز کننده می باشد تصویری از آن در ذهن ایجاد می نماید که موجب بازدارندگی بیشتر می گردد و یا آنکه ناپسندی فعل زنا برای همه روشن است، در کتب حدیثی نیز آمده است: «مُحَمَّدٌ الْحَسَنُ فِي الْمَجَالِسِ وَالْأَخْبَارِ بِإِسْنَادِهِ الْآتِي عَنْ أَبِي ذَرٍّ عَنِ النَّبِيِّ ص فِي وَصِيَّةٍ لَهُ قَالَ يَا أَبَا ذَرٍّ إِيَّاكَ وَالْغَيْبَةَ فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّنا»^{۹۳} که مقایسه این دو امر به دلیل قبح بیش از اندازه فعل زنا سبب دوری از غیبت می گردد.

در مورد افعال نیکو نیز تصویر سازی بسیار تأثیر دارد. به عنوان نمونه می توان به حدیث زیر اشاره نمود:
وَعَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ ذَبَحَ شَاةً فِي حُجْرَةِ عَائِشَةَ فَاطَّلَعَ عَلَيْهَا فَقَرَأَ الْمَدِينَةَ فَجَاءُوا وَسَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ص وَكَانَ يُعْطِيهِمْ فَلَمَّا دَخَلَ اللَّيْلُ لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا رَقَبَتُهَا فَسَأَلَ عَنْ عَائِشَةَ مَا بَقِيَ مِنْهَا فَقَالَتْ لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا رَقَبَتُهَا فَقَالَ ص قُولِي بَقِيَ كُلُّهَا إِلَّا رَقَبَتُهَا^{۹۴}

همچنین در روایات آمده است که حضرت عیسی (علیه السلام) با اصحاب خویش در راهی می رفتند که متوجه حیوان مرده ای شدند. هر یک از همراهان شروع به بیان ایرادات آن لاشه از قبیل بوی بدش نمودند. حضرت عیسی (علیه السلام) در آخر فرمودند دندان های خوبی داشته است. در حقیقت ایشان می خواستند تذکر دهند که باید نگاه خود را به پیرامون تغییر دهیم.

پس تبیین یا تصویر زیبا به گونه ای که توصیه فقط با اصل گفتار نباشد بسیار مفید می باشد. در قرآن و روایات بسیار به این نکته اشاره شده که عالمیان در محضر خداوند قرار دارند یا آنکه در روایات آمده که اعمال شیعیان در هفته دو بار بر معصومین (علیهم السلام) عرضه می شود. این حالت تذکری در کنترل رفتار آدمی بسیار تأثیر دارد.

۴. تثبیت ملکات اخلاقی در وجود انسان امر دیگری است که در روایات می توان مشاهده نمود. به همین دلیل برای ایجاد یک امر اخلاقی در خود بایستی با روایات تعامل داشته و از آن بهره گرفت.
در الکافی مرحوم کلینی کتابی با عنوان ایمان و کفر که اخلاق ایمانی را بسیار جالب تصویر کرده است دیده می شود. ایشان سعی کرده اند که تمامی فضایل و رذایل اخلاقی را در این کتاب جمع آوری نمایند. با توجه به اینکه گردآوری این کتاب به عصر حضور نزدیک می باشد می توان بدان به عنوان یک منبع اخلاقی اعتماد نمود. کتاب ایمان و کفر از باب طینت شروع شده و مسائلی چون فطرت، سکینه، اخلاص، دعائم الاسلام، اسلام و ایمان، خصلت های مؤمن و ... را بیان داشته است.

^{۹۳} . وسائل/۱۲/۲۸۰

^{۹۴} . مستدرک/۷/۲۶۶.

حدیث جنود عقل و جهل نیز در از مباحث جالب و مرتبط با اخلاق می باشد. جهل در این روایت به معنای کار غیر

عاقلانه است:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَلِيدٍ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَجَرَى ذِكْرُ الْعَقْلِ وَالْجَهْلِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ اعْرِفُوا الْعَقْلَ وَجُنْدَهُ وَالْجَهْلَ وَجُنْدَهُ تَهْتَدُوا قَالَ سَمَاعَةُ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ لَا نَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَفْتَنَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَهُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ فَقَالَ لَهُ أَذْبِرْ فَأَذْبِرْ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبِلْ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقْتُكَ خَلْقًا عَظِيمًا وَكَرَّمْتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي قَالَ ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَجَاجِ طُلْمَانِيًّا فَقَالَ لَهُ أَذْبِرْ فَأَذْبِرْ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَلَمْ يَقْبَلْ فَقَالَ لَهُ اسْتَكْبَرْتَ فَلَعْنَةُ ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ جُنْدًا فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلَ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَ مَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعِدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَقَوَيْتَهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ وَ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطِنِي مِنْ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ فَقَالَ نَعَمْ فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْتُكَ وَجُنْدَكَ مِنْ رَحْمَتِي قَالَ قَدْ رَضِيتُ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَكَانَ مِمَّا أَعْطَى الْعَقْلَ مِنَ الْخَمْسَةِ وَ السَّبْعِينَ الْجُنْدَ الْخَيْرُ وَ هُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ وَ هُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ وَ الْإِيمَانُ وَ ضِدَّهُ الْكُفْرُ وَ التَّصَدِيقُ وَ ضِدَّهُ الْجُحُودُ وَ الرَّجَاءُ وَ ضِدَّهُ الْقُنُوطُ وَ الْعَدْلُ وَ ضِدَّهُ الْجَوْرُ وَ الرِّضَا وَ ضِدَّهُ السُّخْطُ وَ الشُّكْرُ وَ ضِدَّهُ الْكُفْرَانُ وَ الطَّمَعُ وَ ضِدَّهُ الْيَأْسُ وَ التَّوَكُّلُ وَ ضِدَّهُ الْحِرْصُ وَ الرَّافَةُ وَ ضِدُّهَا الْقَسْوَةُ وَ الرَّحْمَةُ وَ ضِدُّهَا الْعُزْبُ وَ الْعِلْمُ وَ ضِدُّهَا الْجَهْلُ وَ الْفَهْمُ وَ ضِدُّهَا الْعُمُقُ وَ الْعِفَّةُ وَ ضِدُّهَا التَّهْتُكُ وَ الزُّهْدُ وَ ضِدُّهَا الرَّعْبَةُ وَ الرَّفْقُ وَ ضِدُّهَا الْخُرْقُ وَ الرَّهْبَةُ وَ ضِدُّهَا الْجُرْأَةُ وَ التَّوَاضُعُ وَ ضِدُّهَا الْكِبَرُ وَ التُّؤَدَةُ وَ ضِدُّهَا التَّسْرُعُ وَ الْحِلْمُ وَ ضِدُّهَا السَّفَهُ وَ الصَّمْتُ وَ ضِدُّهَا الْهَذَرُ وَ الْإِسْتِسْلَامُ وَ ضِدُّهَا الْإِسْتِكْبَارُ وَ التَّسْلِيمُ وَ ضِدُّهَا الشَّكُّ وَ الصَّبْرُ وَ ضِدُّهَا الْجَزَعُ وَ الصَّفْحُ وَ ضِدُّهَا الْإِنْتِقَامُ وَ الْغِنَى وَ ضِدُّهَا الْفَقْرُ وَ التَّدَكُّرُ وَ ضِدُّهَا السُّهُوُ وَ الْحِفْظُ وَ ضِدُّهَا النَّسْيَانُ وَ التَّعَطُّفُ وَ ضِدُّهَا الْقَطِيعَةُ وَ الْفُنُوعُ وَ ضِدُّهَا الْحِرْصُ وَ الْمُؤَاسَاةُ وَ ضِدُّهَا الْمَنْعُ وَ الْمَوَدَّةُ وَ ضِدُّهَا الْعِدَاوَةُ وَ الْوَفَاءُ وَ ضِدُّهَا الْغَدْرُ وَ الطَّاعَةُ وَ ضِدُّهَا الْمَعْصِيَةُ وَ الْخُضُوعُ وَ ضِدُّهَا التَّطَاوُلُ وَ السَّلَامَةُ وَ ضِدُّهَا الْبِلَاءُ وَ الْحُبُّ وَ ضِدُّهَا الْبُغْضُ وَ الصِّدْقُ وَ ضِدُّهَا الْكُذِبُ وَ الْحَقُّ وَ ضِدُّهَا الْبَاطِلُ وَ الْأَمَانَةُ وَ ضِدُّهَا الْخِيَانَةُ وَ الْإِخْلَاصُ وَ ضِدُّهَا الشُّوبُ وَ الشَّهَامَةُ وَ ضِدُّهَا الْبِلَادَةُ وَ الْفَهْمُ وَ ضِدُّهَا الْعِبَاوَةُ وَ الْمَعْرِفَةُ وَ ضِدُّهَا الْإِنْكَارُ وَ الْمُدَارَاةُ وَ ضِدُّهَا الْمُكَاشَفَةُ وَ سَلَامَةُ الْغَيْبِ وَ ضِدُّهَا الْمُمَاكِرَةُ وَ الْكِتْمَانُ وَ ضِدُّهَا الْإِفْشَاءُ وَ الصَّلَاةُ وَ ضِدُّهَا الْبِضَاعَةُ وَ الصَّوْمُ وَ ضِدُّهَا الْإِفْطَارُ وَ الْجِهَادُ وَ ضِدُّهَا النُّكُولُ وَ الْحَجُّ وَ ضِدُّهُ نَبَذَ الْمِيثَاقِ وَ صَوْنُ الْحَدِيثِ وَ ضِدُّهُ النَّمِيمَةُ وَ بَرُّ الْوَالِدَيْنِ وَ ضِدُّهُ الْعُقُوقُ وَ الْحَقِيقَةُ وَ ضِدُّهَا الرِّيَاءُ وَ الْمَعْرُوفُ وَ ضِدُّهُ الْمُنْكَرُ وَ السُّتْرُ وَ ضِدُّهُ التَّبْرُجُ وَ التَّقِيَّةُ وَ ضِدُّهَا الْإِدَاعَةُ وَ الْإِنْصَافُ وَ ضِدُّهُ الْحَمِيَّةُ وَ التَّهْيِئَةُ وَ ضِدُّهَا الْبَغْيُ وَ النِّظَافَةُ وَ ضِدُّهَا الْقَدْرُ وَ الْحَيَاءُ وَ ضِدُّهَا الْجَلْعُ وَ الْقَصْدُ وَ ضِدُّهُ الْعُدْوَانُ وَ الرَّاحَةُ وَ ضِدُّهَا التَّعَبُ وَ السُّهُولَةُ وَ ضِدُّهَا الصُّعُوبَةُ وَ الْبَرَكَةُ وَ ضِدُّهَا الْمَحْقُوقَةُ وَ الْعَاقِبَةُ وَ ضِدُّهَا الْبِلَاءُ وَ الْقَوَامُ وَ ضِدُّهُ الْمُكَاتَّرَةُ وَ الْحِكْمَةُ وَ ضِدُّهَا الْهَوَاءُ وَ الْوَقَارُ وَ ضِدُّهُ الْخِفَّةُ وَ السَّعَادَةُ وَ ضِدُّهَا الشَّقَاوَةُ وَ التَّوْبَةُ وَ ضِدُّهَا الْإِصْرَارُ وَ الْإِسْتِغْفَارُ وَ ضِدُّهُ الْإِعْتِرَارُ وَ الْمُحَافَظَةُ وَ ضِدُّهَا التَّهَاوُنُ وَ الدُّعَاءُ وَ ضِدُّهُ الْإِسْتِنْكَافُ وَ النَّشَاطُ وَ ضِدُّهُ الْكَسَلُ وَ الْفَرَحُ وَ ضِدُّهُ الْحَزَنُ وَ الْإِلْفَةُ وَ ضِدُّهَا الْفُرْقَةُ وَ السَّخَاءُ وَ ضِدُّهُ الْبُخْلُ فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدْ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ

لِلْإِيمَانِ وَ أَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمِلَ وَ يَنْقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ إِنَّمَا يُدْرِكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَ جُنُودِهِ وَ بِمُجَابَبَةِ الْجَهْلِ وَ جُنُودِهِ وَ قَفْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ لِطَاعَتِهِ وَ مَرْضَاتِهِ^{٩٥}

لهم تحقیق:

*حدیث جنود عقل و جهل یا کتاب ایمان و کفر یا المهجۃ البيضاء را انتخاب کرده و در موضوعی خاص مانند اخلاق اجتماعی، اخلاق زنانه، اخلاق فردی، اخلاق کارگزاران، اخلاق خانواده و ... روایاتی را به دست آورید.

سخنی پیرامون کتاب مصباح الشریعه

کتاب مصباح الشریعه مسلماً از امام صادق علیه السلام نمی باشد اما از نظر اخلاق عرفانی و نحوه توبیخ بسیار زیباست. البته برخی از متون آن دارای اشکال است. مانند ستایش ربیع بن حسین که یکی از زهاد و عباد زمان خلیفه دوم و سوم بوده و جز عباد ثمانیه به حساب می آید اما زهد بیش از حد او سبب گشت تا امام علی (علیه السلام) را به دلیل جنگ با مسلمین در صفین مورد نقد قرار داده و از ایشان تبعیت نداشته باشد. مسلماً این گونه عملکرد مورد تأیید نمی باشد که این حد در کتاب مصباح مورد تأیید قرار گرفته است. نکته ای که ذکر آن خالی از فایده نمی باشد این است که این فرد با خواجه ربیع مشهد متفاوت است. فردی که در مشهد دفن می باشد به احتمال زیاد از اصحاب امام صادق علیه السلام است. ربیع بن حسین در کوفه از دنیا رفته و همان جا دفن می شود.

۵. ملاک های شناسایی فضایل و رذایل نیز در روایات مورد توجه قرار می گیرد.

در بخشی از نامه ۶۹ نهج البلاغه که بسیار مفید بوده و حدوداً خلاصه نامه ۳ می باشد سه ملاک برای تشخیص کار خیر و شر از یکدیگر بیان شده است:

أَحْذَرُ كُلَّ عَمَلٍ يَرْضَاهُ صَاحِبُهُ لِنَفْسِهِ وَ يُكْرَهُ لِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ أَحْذَرُ كُلَّ عَمَلٍ يُعْمَلُ بِهِ فِي السِّرِّ وَ يُسْتَحَى مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ وَ أَحْذَرُ كُلَّ عَمَلٍ إِذَا سُئِلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ أَنْكَرَهُ أَوْ اعْتَدَرَ مِنْهُ.^{٩٦}

۶. یکی از اموری که همواره مورد تأکید قرآن و سنت می باشد تثبیت ملکات نفسانی در وجود آدمی است و راهکارهایی نیز برای رسیدن به این هدف بیان داشته اند که از آن جمله ناظر دانستن خدا بر تمامی امور آدمی می باشد. توجه به اینکه همواره کسی ناظر بر اعمال انسان است، خداوند یا سایر مردم، سبب می گردد تا در انجام صحیح افعال بیش تر دقت نماید. در قرآن نیز آمده است: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْفِيٍّ* أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى»^{٩٧}

سؤال: نظر شما درباره کتاب فتوحات ابن عربی چیست؟

پاسخ:

٩٥ . الكافي/٢١/١ تا ٢٣

٩٦ . نهج البلاغه/٤٥٩.

٩٧ . علق/٧٠٦.

به دلیل جذابیت هایی که کتب ابن عربی دارد توصیه نمی کنم که به آنها مراجعه نمایید. او بسیار تأویل گرا بوده است. شیعه به دلیل روایات فراوانی که در اختیار دارد نیازمند این تأویلات نیست.

سؤال: زیباترین دوره و روز به نظر شما چه روزی است؟

پاسخ:

روز قیامت به نظر من زیباترین روزی است که می توان تصور کرد. در آن روز پرده ها کنار می رود و درون ها آشکار می گردد. شخصیت های کاذب شکسته می شوند و افرادی که کم ترین جایگاه را در دنیا داشتند ممکن است بالاترین مقامات را به دست آورند. افراد با اعمالشان دیده می شوند.

۷. ظرافت های فعل اخلاقی نیز در روایات دیده می شود. چگونگی انجام افعال اخلاقی در جامعه بحثی قابل تأمل می باشد و ظرافت های آن باید مشخص شده و یکی از سختی های بحث مورد نظر می باشد. برای مثال امیر المؤمنین (علیه السلام) به دلیل آنکه با موارد غیر شایسته رویه ملاحظه و مصلحت در پیش نگرفته و برخورد صریح می نمودند در برخی موارد بسیار تند با مردم برخورد می کردند.

۸. در روایات آثار و پیامدهایی برای فعل اخلاقی ذکر شده که ممکن است عقل و فطرت توان درک آن ها را نداشته باشند. برای مثال ظلم کردن عمر را کوتاه می کند. صدقه ۷۰ بلا را از بین می برد. آگاهی یافتن از این گونه اثرات وضعی تنها از طریق بیانات شارع مقدس که بر تمام موارد احاطه دارد ممکن می باشد.

جلسه نهم:

بحث را با یک سؤال آغاز می کنیم :

فعل اخلاقی چگونه فعلی است؟ (به عنوان مثال میان فعل خوردن و فعل ایثار چه تفاوتی وجود دارد که ایثار کردن را یک فعل اخلاقی می دانیم .)

- عده ای براین باورند که : **هرکاری که از روی اراده و عقل صورت پذیرد ، یک فعل اخلاقی محسوب می شود ؛ حال آنکه این باور همیشه درست نیست .**

به عنوان مثال : فردی را در نظر بگیرید که با عقل و اراده ی خویش تصمیم به ایجاد یک باغچه ی زیبا می گیرد ؛ اما این کار او را نمی توان یک فعل اخلاقی در نظر گرفت هرچند که از روی اراده و عقل انجام شده باشد .

- برخی دیگر نیز می گویند اگر فعلی **نزد عقلا ، قابل ستایش باشد** آن فعل ، فعل اخلاقی محسوب می شود ؛ اما این تعریف نیز ، تعریف دقیق و درستی نمی باشد .

برای توضیح بیشتر به ارائه یک مثال می پردازیم : افرادی را در نظر بگیرید که به تماشای بازی فوتبال می نشینند و گل زدن یک تیم را ستایش می کنند. این کار (گل زدن) اگرچه زیبا و قابل ستایش است اما یک فعل اخلاقی محسوب نمی شود. با توجه به مثالی که ذکر کردیم باید بگوییم که ستودن ما همیشه به فعل اخلاقی تعلق نمی گیرد .

- عده ای نیز عقیده دارند که فعلی اخلاقی را فعل اخلاقی گویند که : **مطابق با وجدان** باشد و یا اینکه **مطابق با احساس و عاطفه** باشد اما در این مورد هم باید عرض کنیم که فعلی با این ویژگی ها ، قطعاً همیشه نمی تواند یک فعل اخلاقی به حساب آید .

به عنوان نمونه : اینکه کودک یتیمی را به خاطر اینکه کارخلافی مرتکب شده ، تأدیب کنند و ما برای او دلسوزی نمائیم ؛ در اینجا نیز باید عرض کنیم که این کار ما ، یک فعل اخلاقی محسوب نمی شود .

نتیجه ی بحث اینکه : تمام مواردی را که ذکر نمودیم می توانند یک فعل را ، اخلاقی کنند اما موارد نقضی هم دارند . می توانیم بگوئیم که همه ی ما انسانها یک فطرت مشترکی داریم که اگر موانع برای او مانع ایجاد نکنند خودش به تنهایی خیر را از شرّ می شناسد ، مصلحت را از مفسده تشخیص می دهد ، حال این فطرت همراه با عقل عملی به ما نشان می دهد که برخی از افعال نیک اند و برخی بد ، همان چیزی که ما از آن تعبیر به وجدان می کنیم .

نتیجه آنکه **فعل اخلاقی** فعلی است که : انسان زیبایی آن را فطرتاً درک می کند و اگر این فعل نسبت به خودش و دیگران انجام گیرد آن را ستایش می کند و با وجدان انسانی آنرا تأیید می نماید و اراده انسانی او را به انجام آن کار نیک و امی دارد و از کار خلاف آن باز می دارد . مانند : یاری رساندن به همنوع خویش (اما باید توجه داشت که هرگونه کمک به همنوع یک فعل اخلاقی محسوب نمی شود . به عنوان مثال اگر فردی را در بالا رفتن از خانه ی مردم یاری نمائیم ، این دیگر فعل اخلاقی نیست بلکه تجاوز از یک سری حدود می باشد .)

حال یک سؤال مگر اینگونه نیست که انسان فعل اخلاقی را با فطرت خود درک می کند پس آموزه های دینی برای چه آمده اند؟

باید بگوئیم که آموزه های دینی گاه :

- آثار افعال اخلاقی را برای ما بازگو می کنند .

- برای ایجاد یک تذکرهستند .

- برای ارائه ی یک تصویر زیبا از آن فعل اخلاقی آمده اند .

- برای ترغیب کردن افراد آمده اند تا آن فعل را تبدیل به ملکه کنند .

- به منظور ارائه مصادیق خاص از آن فعل اخلاقی آمده اند .

ما یک اخلاق یونانی داریم و یک اخلاق ایمانی یا دینی ، این اخلاق یونانی در موارد متعددی مطابق با فطرت انسانی است اما در برخی موارد نیز تمایزاتی با اخلاق دینی دارد و این برای ما قابل اهمیت است ، مثلاً این جمله که می گویند : « خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو » یک تفکر یونانی است و بعضاً مشاهده می نمایم که این تفکر یونانی وارد فرهنگ ما شده است و به گونه ای خاص با ادبیات ما عجین گشته است و در بسیاری از موارد نیز می بینیم که این تعبیر ، به

ضرب المثل هایی تبدیل گشته اند و گاه خطاهایی در این موارد مشاهده می شود که با دین ، شریعت و حتی فطرت انسانی ، سازگار نیست ، و دین در این موارد به ما تذکراتی می دهد که گاه تبدیل به فرهنگ می شوند .

تمرین:

* نگاهی به مصادیق افعال اخلاقی و اخلاق مضاف^{۹۸} .

جلسه دهم:

حدیث و اعتقادات

از جمله مباحثی که در تأثیر روایات بر علوم باید به شدت مورد توجه قرار بگیرند ، مباحث اعتقادی و کلامی می باشند.

در تقسیم بندی سنتی کهن ، آموزه های اسلامی را به سه دسته تقسیم بندی می کنند :

۱. اعتقادات

۲. احکام (مراد همان احکام فقهی است)

۳. اخلاق (صفات نیک و بد) .

اکنون به بحث پیرامون اعتقادات می پردازیم .

مقصود از اعتقادات: مجموعه باورهای انسان نسبت به نظام آفرینش - اینکه از کجا آمده ؟ به کجا می رود ؟ و چه

وظایفی را در این مسیر به عهده دارد ؟ می باشد.

عالمان ، اعتقادات را به دو دسته ی اصلی تقسیم نموده اند :

۱. اصول اعتقادات

۲. مباحث غیر اصولی (مباحث جزئی)

مراد از اصول اعتقادات (در قول مشهوری که اصول دین را پنج مورد می دانند) :

- خداوند است همراه با ویژگی های متفاوتی که برایش تصویر می شود .

- بحث حجّت است (رابطه ی ما و خداوند در چه حوزه ای و توسط چه کسانی در اختیار ما قرار می گیرد)؟ البته خود

بحث حجّت زیر شاخه های نبوت و امامت را دارد و نبوت عامه ، نبوت خاصه و امامت عامه ، امامت خاصه نیز زیر مجموعه

های نبوت و امامت می باشند .

- بحث از معاد

شایان ذکر است که هر یک از این مباحث نیز زیر شاخه های فراوانی را دارند .

^{۹۸} . به این معنا که فضائل و ردائیل اخلاقی را در يك حوزه ي محدود تري پي گيري نمائيم . مانند : بررسی اخلاق خانواده ، اخلاق قدرت ، اخلاق نخبگی ، اخلاق جوان و

به عنوان مثال: اگر راجع به خدا و صفات خداوند بخواهیم بحث کنیم، این بحث به همراه زیر مجموعه هایش همچون: صفات الهی، صفات اصلی، صفات فرعی، صفات ذات، صفات فعل و... چندین جلد کتاب خواهد شد.

از یک زاویه دیگر می توانیم **اعتقادات** را به ۳ دسته ی اصلی تقسیم نمائیم. این درارتباط با منابعی است که اعتقادات ما را می سازند و اعتقادات ما از آنها برگرفته می شوند:

۱. برخی از اعتقادات **انحصاراً عقلی** هستند. به این معنا که اصلاً نمی توانند نقلی باشند. مانند: اثبات وجود

خداوند، و یا صفات اصلی خداوند مثل توحید، نیاز به پیامبران، پیامبری پیامبر و...

این مسائل را نمی توان با نقل اثبات نمود چرا که در این صورت باید آیه ی قرآن و یا روایت مورد نظر، معتبر و حجت باشند و حجیت قرآن و روایات نیز منوط بر این است که گوینده و یا آوردنده ی آنها معصوم باشد، پیامبر و یا امام باشد در صورتیکه معتبر بودن اینها نشأت گرفته از این است که ایشان از سوی خدا منصوب و فرستاده شده باشند حال آنکه ما هنوز راجع به خود خداوند بحث داریم. لذا از جهت رتبه نمی توان دلایل اثبات خداوند و یا وحدانیت خداوند را از نقل و یا حتی از آیات قرآن کریم برگرفت. اما بعد از اثبات خداوند، پیامبری و پیامبری می توان مابقی مباحث را مؤکول به نقل نمود.

۲. معارفی هستند که هم بوسیله ی **عقل** و هم بوسیله ی **نقل**، قابل اثبات هستند.

مثلاً: معاد و یا لزوم معاد را هم عقل درک می کند و هم نقل این را می گوید.

و یا بحث از صفات الهی مانند ۳ صفت اصلی درباره ذات باری تعالی که عبارتند از: علم، قدرت، حکمت.

و همچنین بحث امامت، نیاز به امامت، پسندیده بودن امامت.

(تفاوت بحث نبوت و امامت: در اصل نبوت چون هنوز، نبی ثابت نشده بود ما نمی توانستیم به سراغ نقل برویم و می

بایستی تنها توسط عقل آنرا ثابت می کردیم)

۳. معارف فرا عقلی هستند و عقل به هیچ وجه آنها را درک نمی کند. به عبارت دیگر باید گفت که انحصاراً نقلی

هستند. (فقط در صورتیکه نقل آنها را برای ما بیان کند، آنها را می پذیریم).

مانند: وجود ملائک، جزئیات معاد (چرا که اجمالاً فقط می دانیم معادی وجود دارد)، شمار امامان، اینکه چه فردی

امام است؟، رجعت، بداء و ...

برای اینکه این ۳ گروه را از جهت اعتبار بسنجیم باید بر روی هر یک از اینها دقیق شویم.

مسئله اول رساله را که ملاحظه فرموده اید، معمولاً اولین مسئله ی رساله اینگونه شروع می شود که مسلمان باید در

اصول دین یقین داشته باشد و تقلید در اصول دین جایز نیست.

تعمیر تحقیق:

*در رساله ها تورقی کرده و مسئله ی اول آنها را با یکدیگر مقایسه نمائید.^{۹۹}

اگر بگوئیم انسان باید در اصول دین یقین داشته باشد ، از روی اعتقاد وبرهان که دیگر چیزی باقی نمی ماند حتی

درباره ی مجتهدین هم باید بگوئیم(دردوران پیش از اجتهاد) کدام یک اعتقاداتشان مبتنی بر باور و یقین بوده ؟

به نظر می رسد با توجه به سیره شخص پیامبر اکرم(صل... علیه وآله وسلم) و امامان (علیهم السلام) در برخورد با مسلمانها نمی

توانیم سخت گیری در مورد اصول دین را به این صورت بپذیریم . مسلمانهای زمان پیامبر غالباً تحت تأثیر شخصیت پیامبر

قرار گرفتند و مسلمان شدند و آنهایی که فطرت پاکی داشتند به مجرد مواجه شدن با ایشان اصول اعتقادی را می پذیرفتند

و این یقین آنها به قدری بود که حتی گاه از جان خود به خاطر اعتقاداتشان می گذشتند (مانند : یاسر و سمیه - پدر و

مادر جناب عمار -) اما این یقین آنها براساس استدلال و شیوه های متداول کنونی به وجود نیامده بود.

برگردیم به سراغ بحث خودمان. آیا اعتقادات باید یقینی باشند؟ و اگر یقینی باشند این یقین باید همراه با استدلال

وبرهان باشد؟

به نظر می رسد ما در اعتقادات نیاز به یقین نداریم و یک اطمینان عرفی و عقلانی بر این امر کفایت می کند. این اطمینان

عرفی نیز از هر راهی که پدید آید مشکلی ندارد.

افرادی که می گویند در اعتقادات باید یقین داشته باشیم قائل اند که برای این یقین ، خبر واحد کفایت نمی کند . که ما

با این مسئله هم موافق نیستیم .

خداوند در حیطة ی سرمایه ای که در اختیار ما قرار داده از ما تکلیف می خواهد و ما را مؤاخذه می کند . عدالت به این

معنا است . بنابراین

در مسئله اول رساله: اگر گفتیم که اعتقادات باید یقینی باشند و از روی برهان و استدلال باشد دیگر فردی باقی نخواهد

ماند چرا که اصلاً دین مردم اینگونه نیست به همین جهت برخی گفته اند اگر اعتقادات از روی یقین باشد اما مبتنی بر

استدلال نباشد این در حکم مسلمان خواهد بود (او را مسلمان واقعی نمی دانیم) اما ، ما با این سخن نیز موافق نیستیم و

معتقدیم چنین شخصی مسلمان است نه اینکه در حکم مسلمانی باشد .

اطمینان عرفی که برای افراد پدید می آید همین کافی است

افرادی که می گویند اعتقادات باید یقینی باشد ، بعد در ادامه سخن دیگری را بیان می کنند که آن هم جای بحث دارد.

آنها می گویند اعتقادات باید از روی یقین باشد و این اعتقادات باید عقلی باشند چون عقل است که انسان را به قطع

ویقین می رساند ولی در موارد نقلی اینگونه نیست ولذا خبر واحد در اعتقادات حجت نمی باشد و ما با این بحث نیز اجمالاً

مخالف هستیم .

^{۹۹} . (به رساله های مراجع بزرگواری چون حضرت امام " ره " ، آیت... بروجردی ، مرحوم آیت... گلپایگانی ، آقایان سیستانی ، بهجت، صافی ، فاضل مرجعه

فرمائید .) مثلاً برخی فرموده اند باید به اصول دین یقین داشت برخی نیز گفته اند انسان باید نسبت به اصول دین بصیرت داشته باشد و ... (علت این تفاوت ها چیست ؟)

اگر این گونه باشد یک سؤال پیش می آید و آن اینکه: در موردی که باروهای ما صرفاً نقلی است چه باید بکنیم؟ برخی برای حل این مشکل گفته اند که ما اعتقاد اجمالی پیدا می کنیم. (ما یک اعتقاد اجمالی داریم و یک اعتقاد تفصیلی، برای مثال اجمالاً می دانیم که امام علیه السلام باید ویژگی هایی داشته باشد که او را شایسته الگو بودن و حجت بودن نماید اما اینکه این ویژگی ها چه هستند؟ اگر ما بگوئیم سه ویژگی برای امام ضروری است: علم (آشنایی به همه ی احکام)، عصمت (به هیچ وجه دچار خطا نشود) و نص (از سوی خداوند تبارک و تعالی منصوب گشته باشد). در اینجا می گویند لازم نیست که فرد اینها را بداند و تفصیلاً از اینها آگاهی داشته باشد بلکه آگاهی اجمالی او نسبت به امامت عامه و این امام خاص کفایت می کند. این افرادی که قائل به یقینی بودن اعتقادات هستند می بایستی اعتقاد اجمالی را بپذیرند و برای تحقق این امر هیچ راهی غیر از حدیث وجود ندارد.

تمرین:

* آیا ما آموزه ی حدیث اعتقادی مخالف عقل داریم یا خیر اگر داریم چگونه باید با آن مواجه شویم؟
 * یک موضوع اعتقادی را انتخاب نمائید مانند علم الهی و یا هر موضوع دیگری و گزارشی از جنبه ی حدیثی آن را ارائه دهید. (برای این کار می توانید به کتاب الحیاء بخش معرفه الله، کتاب توحید مرحوم کلینی، کتاب توحید مرحوم صدوق و... مراجعه نمائید.)

جلسه یازدهم:

در بحث اعتقادات باور بسیار مهم بوده و بایستی به باورهایی که به عنوان آموزه های اعتقادی مطرح می شوند یقین داشت. با توجه به اینکه روایت و خبر واحد یقین آور نمی باشد باید دید چگونه در اعتقادات می توانند مفید واقع شوند. همان طور که می دانیم شنیدن مستقیم سخن از معصوم هم رتبه با قرآن است اما در حال حاضر دسترسی به معصوم وجود ندارد و خبر واحد موجود نیز با چندین واسطه به دست ما رسیده و امکان اشتباه در آن ها وجود دارد. به همین دلیل این اشکال توسط عالمان بزرگ مطرح شده و برخی خبر واحد را در اعتقادات معتبر ندانسته اند.

سؤال: اگر مطلب ذکر شده در روایت با عقل سازگار باشد باز هم اشکال فوق مطرح خواهد شد؟

پاسخ:

به طور کلی اگر مزلی با عقل منافات داشته باشد حجت نیست لکن ممکن است در موضوعاتی عقل سکوت کرده و مطلبی بیان نکرده باشد، در این صورت تکلیف این موارد چه می شود؟! برای مثال در روایت است که ائمه علیهم السلام سایه ندارند و یا مواجه شدن با مسائلی چون رجعت، بداء و عالم ذر به وسیله عقل ممکن نیست. از سال های ۱۳۰۰ بحث های

بسیار داغی در مسائل اعتقادی به می آید.^{۱۰۰} علت اصلی این نزاع‌ها نیز آن بود که برخی مسائل در قرآن نیامده و فقط در اخبار واحد اشاره شده است و در اعتقادات نیز روایات واحد حجت نیست. به عنوان نمونه سید ابوالفضل برقی فقط مواردی که در قرآن آمده می پذیرفته و روایات واحد را قبول نمی کردند و در نهایت نیز به وهابیت پیوستند. پس جایگاه حدیث در اعتقادات باید به خوبی تبیین شود.

در زمینه این بحث چند نکته را باید مطرح کرد:

- بحث بنیادین و کلی آن است که اصلا خبر واحد در چه مواردی معتبر و حجت است. این موضوع در اصول فقه نیز مطرح شده و در نهایت این نتیجه به دست می آید که مهم ترین دلیل حجیت خبر واحد سیره عقلا می باشد چرا که عقلا خبر واحد محفوف به قرائن را حجت دانسته و می داند. قرائن به هر چیزی که سبب افزایش یا کاهش اعتماد به خبر شود گفته می شود و در برآیند اعتماد ما به خبر تأثیر دارد. در نتیجه خبر واحد به تنهایی نه حجت است و نه حجت نیست. در مباحثی از اعتقادات که دارای اهمیت می باشند مانند تعداد ائمه، خبر واحد باید یقینی باشد. اما در مسائل جزئی تر می توان آسان تر با اخبار مواجه شد. مثلا اینکه امام سایه دارد یا نه چندان مهم نیست و تأثیر در چندانی اعتقادات ما ندارد و تنها آگاهی اضافی برای ما ایجاد می کند.

- نکته دیگر بحث تواتر است که به دو دسته لفظی و معنوی تقسیم می شود. گاه یک روایت به صورت لفظی متواتر نیست ولی مجموعه روایات دال بر آن آن قدر زیاد است که آن مضمون را متواتر می سازد. به عنوان مثال در زمینه رجعت ۳۰ حدیث صحیح السند و دو آیه و ۲۰۰ روایت غیر معتبر وجود دارد. موضوعی که تا این حد در منابع تکرار شده باشد تواتر مضمونی داشته و نمی توان آن را به این راحتی کنار گذاشت. پس اجمالا رجعت برای ما یقینی شده و اطمینان عرفی حاصل می کند اما در مورد جزئیاتش اطمینان وجود ندارد.

- قرینه دیگر بر صحت مطالب اعتقاد عالمان پیشین است. اگر تمام عالمان گذشته بر این باور باشند که مثلا بداء یا رجعت صحیح اند احتمال صحت آن‌ها بالا خواهد رفت. در زمان امام باقر(علیه السلام) ملاک شناسایی شیعه اعتقاد به رجعت بوده و مسلما امام(علیه السلام) نیز آن را قبول کرده اند والا رد می نمودند و از این امر جلوگیری می کردند. مؤید این مطلب آن است که برخی شیعیان مانند سفیان ثوری از نظر مذهبی شیعه بودند اما تفکر سنی داشتند چرا که امامت امام صادق(علیه السلام) را قبول نکرده ولی می گفتند امام علی(علیه السلام) برتر از عثمان است. اینگونه افراد شیعه خوانده می شدند در حالی که منظور از شیعه کسی است که خلافت بلافضل علی(علیه السلام) بعد از پیامبر(صل الله علیه و آله وسلم) را پذیرفته باشد. در زمان معرفی این گروه از شیعیان از عبارت «هو یقول بالرجعة» استفاده می نمودند. پس اعتقاد به رجعت جز اعتقادات اصلی شیعیان در آن دوران بوده و می توان به عنوان اعتقاد کهن شیعه به شمار آید.

^{۱۰۰} جنبش های سیاسی مذهبی در سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ از جعفریان حتما خوانده شود.

تا اینجا به دست آوردیم که در مواجهه با مباحث اعتقادی، مجموعه روایات در یک حوزه را جمع آوری کرده و ادعای آن ها را بررسی نموده و جزئی یا کلی بودن آنها را به دست می آوریم. در نهایت قرائن را جمع آوری کرده و نسبت به جایگاه موضوع، سخت یا سهل می گیریم.

- قرینه دیگر موافقت با اصول حاکم بر شریعت است.

مثال:

۱. در حدیث است: «وَيَسْنَادُهُ عَنِ الثَّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ أَنْتُمْ أَهْلُ تَحِيَّةِ اللَّهِ وَ سَلَامِهِ وَ أَنْتُمْ أَهْلُ أَثَرَةِ اللَّهِ بِرَحْمَتِهِ وَ أَهْلُ تَوْفِيقِ اللَّهِ وَ عِصْمَتِهِ وَ أَهْلُ دَعْوَةِ اللَّهِ بِطَاعَتِهِ لَا حِسَابَ عَلَيْكُمْ وَ لَا خَوْفٌ وَ لَا حُزْنَ قَالَ أَبُو حَمَزَةَ وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الشَّيْعَةِ بِعِصْمَةِ اللَّهِ وَ وَكَلَايَتِهِ...»^{۱۱۱} موضوع این روایت در مورد اعتقادات شیعه است. برخی بر این باور هستند که فرد شیعه به صرف اینکه شیعه است دیگر هیچ گناهی برایش نوشته نمی شود. در حالی که بر این روایت نمی توان اعتماد نمود چرا که از خود پیامبر (صل الله علیه وآله وسلم) و ائمه (علیهم السلام) نیز رفع قلم نشده آن وقت از شیعه رفع شود؟! نکته دیگر آنکه هدف شریعت انسانسازی می باشد و این روایت با اصل ارسال رسل و رسالت پیامبران منافات داشته و حتی اگر صحیح السند باشد قابل پذیرش نیست.

۲. در روایات آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبُرْقِيِّ عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَادٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ»^{۱۱۲} و یا ک، [اکمال الدین] اَبِي وَ ابْنُ الْوَلِيدِ مَعَا عَنِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْغَضَنَفَرِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ يَوْمًا بَلَا إِمَامٍ مِّنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا...»^{۱۱۳} بر طبق این سخنان و احادیث دیگری که به کرات در منابع ما دیده می شوند خداوند مردم را مؤاخذه نمی کند مگر آنکه حجت را بر آنها تمام کند. در نتیجه نیاز به حجت در تمامی دوره ها وجود دارد و از این رو امام و حجت خدا در جامعه حاضرند. این دسته از روایات مطابق با مبانی عقلی می باشند. چرا که عقل نیز به اتمام حجت اعتقاد داشته و برای حجت شریعی از قبیل علم بی نهایت، مقام عصمت و ... را معین می کند تا مردم بتوانند با ارزیابی این صفات بدان ها اعتماد نمایند. مراجعه به آیه قرآن نیز نشان می دهد که حضرت ابراهیم (علیه السلام) پس از گذشتن از مرحله خلیل بودن و اثبات شایستگی به مرحله امامت می رسند و از خدا سؤال می کنند که آیا فرزندانمان نیز به این مرحله دست خواهند یافت که خدا پاسخ می دهد نه این منصب به ظالمین نمی رسد. ظالم فقط کسی نیست که به دیگران ظلم کند بلکه کسی که به خودش ظلم کند نیز ظالم است. هیچ ظلمی بالاتر از شرک نبوده و نتیجه آنکه کسانی که در دوره ای از

^{۱۱۱} . بحار/۶۵/۱۴۲.

^{۱۱۲} . الکافی/۱/۱۷۷.

^{۱۱۳} . بحار/۲۳/۳۷.

حیاتشان مشرک بوده اند یا مشکلاتی این گونه داشته اند شایسته مقام عصمت و امامت نمی باشند. با در نظر گرفتن تمامی این قرائن معلوم می شود که روایات فوق صحیح می باشند.

نتیجه آنکه خبر واحد با شرایطی در اعتقادات تأثیرگذار است. هر خبر واحد و روایتی که در کتب پیشینیان آمده باشد شایستگی توجه ندارد.

- یکی از قرائن مهم دیگر استمرار عقیده ای خاص است. شیعیان ۱۲ امامی از ابتدا به عنوان یک فرقه مشخص که عقاید ویژه ای داشته اند بوده اند.

سؤال: این مطلب غیر از پیشینه است؟

پاسخ:

بله. البته راه حل دیگر نیز اعتقاد اجمالی می باشد. چرا که در برخی موضوعات نمی توان اعتقاد راسخ به دست آورد. برای مثال مسئله سختی مانند عالم ذر دارای آیاتی از قرآن و روایاتی می باشد که بر آن دلالت دارند و گفته اند خداوند در عالم ذر از انسان ها عهد گرفت لکن در حال حاضر هیچ یک از مردم آن عالم را به یاد ندارند. در این قبیل موارد تنها می توان اعتقاد اجمالی به آنچه خدا و ائمه (علیهم السلام) فرموده اند به دست آورد لکن ویژگی های آن را ممکن است به دست نیاوریم. یکی از وجوه تمایز مباحث اعتقادی نسبت به فقهی این است که در مسائل اعتقادی علم اجمالی نیز کارساز است اما در مسائل فقهی حد و حدودها و ریزه کاری ها باید به دست آید.

به طور کلی خبر واحد در اعتقادات تأثیر مستقیم داشته و بدون آن مفاهیم دینی قابل درک نیستند. برخی از آیات و روایات نقش تذکری دارند. برای مثال در آیه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»^{۱۴} خداوند به انسان ها تذکر می دهد که اعتقاد به توحید و وحدانیت خدا بایستی ملاک اعمالتان قرار داده شود چرا که اگر وحدانیت وجود نداشت آسمان ها و زمین پا بر جا نمی ماند. همچنین امام (علیه السلام) در سخنرانی بلند خویش در موضوع امامت چنین می فرماید که امامت نمی تواند انتخابی باشد. امامت نیازمند به علم و عصمت است که نه علم و نه عصمت را مردم نمی توانند تشخیص دهند. شناخت عصمت امام اصلا برای مردم امکان پذیر نبوده و تنها از طریق نقل می توان بدان دست یافت. بر این اساس معصوم دانستن حضرت عباس، حضرت زینب و معصوم (علیهم السلام) به دلیل عدم وجود نقل بر ما مشخص نیست. لکن نمی توان عصمت را نیز از آن ها نفی نمود بلکه فقط اثبات نمی شود. با استفاده از قرائنی می توان احتمال داد که از مقام عصمت برخوردار می باشند.

سؤال: علم امام نیز برای مردم قابل شناخت نیست؟

پاسخ:

^{۱۴}. الانبیاء/۲۲.

اجمالاً آنچه عقل اثبات می کند این است که باید عالم به تمام احکام شرعی و آموزه های الهی باشد. پس اگر کسی امام باشد می باید تمام آموزه های فقهی و الهی را بداند. اما برخی مطالب مانند آگاهی از آینده افراد وجود دارند که در این محدوده قرار نمی گیرند. اگر امام عالم به این مطالب نباشد اشکالی به وجود نمی آید. پس در این موارد عقل سکوت کرده و بایستی از نقل استفاده کنیم. در روایات نیز اختلافاتی وجود دارد. برخی روایات بیان می دارند که امام اطلاعی از جزئیات ندارد. برخی نیز این موضوع را باز کرده و گفته اند به طور طبیعی از جزئیات آگاه نبوده اما اگر اراده نماید می تواند آن ها را دریابد.

سؤال: در مورد پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) نیز اینگونه است؟

پاسخ:

اگر با پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) نیز مانند دیگر حجج الهی برخورد شود ممکن است مواردی را ندانند. قرآن راجع به منافقین مدینه چنین می فرماید: «وَ مِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ»^{۱۰۵} در نتیجه پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) از این موضوع آگاهی نداشته اند و قرآن نیز آن را از ایشان نفی می کند. پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) اگر بخواهند می توانند آگاه شود اما با توجه به اینکه باید با مردم با روال عادی زندگی می کرده اند نمیخواستند از بسیاری موارد مطلع شوند. پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) در مورد امر قضا می فرماید: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ الْأَيْمَانِ وَ بَعْضُكُمْ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتُ لَهُ مِنْ مَالِ أَخِيهِ شَيْئاً فَإِنَّمَا قَطَعْتُ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ»^{۱۰۶} در برخی موارد خاص نیز از علم ماورایی استفاده کرده و خفایا را کشف می کردند. در روایات است که جزئیات عالم نیز بر ائمه (علیهم السلام) عرضه می شود. اما اینکه آیا تمام حوادث و جزئیات عالم در حضور آنها قرار دارد یا خیر از مباحث خاص امامت است. در زمینه علم امام به شهادت خودش، این مطلب بیان می شود که اگر امام بداند که انجام فلان کار منجر به کشته شدنش می گردد وظیفه اش چیست؟ چرا که در قرآن آمده است: «... وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...»^{۱۰۷} برای مثال اگر امام علی (علیه السلام) صبح روز نوزدهم به مسجد نمی رفتند ضربت نمی خوردند. پس این دانستن امام با عملکردش را باید به گونه ای به دست آورد. در مورد امام حسین (علیه السلام) کار آسانتر است و می گویند ایشان می دانستند که اگر بروند به شهادت می رسند ولی وظیفه ایشان به دلیل در خطر بودن اسلام چنین اقتضا می کرد و بایستی برای حفظ شریعت قدم برمی داشتند. در مورد امام زین العابدین (علیه السلام) نیز گفته می شود به دلیل تهدید جام زهر را نوشیدند چون مأمون گفت اگر به من اعتماد دارید باید از این جام بخورید و الا شما را می کشم. اما امام حسن (علیه السلام) که مشکلی نداشتند و می توانستند از کوزه آب نخورد. علما به طرق مختلف این موارد را

^{۱۰۵} . التوبة/۱۰۱.

^{۱۰۶} . الکافی/۴۱۴/۷.

^{۱۰۷} . البقره/۱۹۵.

توجیه کرده اند. شیخ مفید در این موضوع اعتقاد دارد اینها به اصل زمان شهادت خود آگاه بودند اما شیوه آن را نمی دانستند. مثلاً امام حسن (علیه السلام) نمی دانستند با سم درون کوزه به شهادت می رسند. در معلوم نبودن آن نیز چند نظر وجود دارد. یکی اینکه اصلاً خداوند این علم ویژه را به افراد نمی دهد چرا که در برخی موارد فضیلت بر ندانستن است نه دانستن. جایی که ندانستن فضیلت است خداوند علم را از ایشان می گیرد. مثلاً در شب لیلة المیت سؤال علی (علیه السلام) از پیامبر (صل الله علیه وآله وسلم) این بود که اگر من در جای شما بخوابم شما زنده می مانید؟ پیامبر (صل الله علیه وآله وسلم) نیز گفتند بله. حال اگر حضرت (علیه السلام) می دانستند که این کار خطری ندارد فضیلتی برایشان محسوب نمی شد که بخواهد آیه ای نیز در بزرگداشت آن نازل گردد: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ»^{۱۰۸} نظر دیگر این است که گفته شود ائمه (علیهم السلام) علم داشته اند اما نمی توانستند در امور شخصی خود به کار گیرند. حتی در مواجهه با افراد نیز نمی توانستند از علم غیب خود استفاده کنند و بر اساس ظاهر افراد با آنها برخورد مینمودند. امام علی (علیه السلام) به ابن ملجم سال ها پیش از ماجرا می گفتند که تو دور و بر من هستی اما عاقبت مرا می کشی. ابن ملجم نیز می گفت خوب من را بکشید تا این کار را انجام ندهم. اما حضرت (علیه السلام) پاسخ می دادند که نه! قصاص قبل از جنایت که نمی توان کرد. آن بزرگواران چون به حدی از ظرفیت رسیده بودند که از علم خود استفاده اختصاصی نمی کردند خداوند نیز این نیرو را در اختیارشان قرار داده بود.^{۱۰۹}

این گونه جزئیات را به عنوان مسائل اعتقادی از طریق روایات باید به دست آورد.

سؤال: توجیه بردن خانواده به همراه خود چیست؟

مطابق با همان هدف است. اگر امام (علیه السلام) می رفتند و شهید می شدند و خانواده را نمی بردند قیام اتر می ماند و اصلاً جلوه قیام حسینی (علیه السلام) تأثیرش را در کوفه و شام گذاشت که اهل بیت پیام آن را رسانده بودند و الا ناکارآمد می شد و مانند سایر قیام ها به تاریخ می پیوست و به باد فراموشی سپرده می شد. ۲۰ روز پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) ورق بر می گردد و دلیل آن نیز اسارت اهل بیت بود. در روایات گزارش شده: «وَرُوِيَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِّيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ جَاءَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ ع فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَرَادَ الْحُسَيْنُ الْخُرُوجَ فِي صَبِيحَتِهَا عَنْ مَكَّةَ فَقَالَ لَهُ يَا أَخِي إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ عَرَفَتْ غَدْرَهُمْ بِأَبِيكَ وَأَخِيكَ وَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ خَالِكَ كَخَالِ مَنْ مَضَى فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُقِيمَ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ بِالْحَرَمِ وَأَمْنَعُهُ فَقَالَ يَا أَخِي قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالِنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بِالْحَرَمِ فَأَكُونَ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حَرَمُهُ هَذَا الْبَيْتِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ فَإِنْ خِفْتُ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَى الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ فَإِنَّكَ أَمْنَعُ النَّاسِ بِهِ وَ لَا يَقْدِرُ عَلَيْكَ أَحَدٌ فَقَالَ أَنْظِرْ فِيمَا قُلْتَ فَلَمَّا كَانَ السَّحَرُ ارْتَحَلُ الْحُسَيْنُ ع فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنْفِيَّةِ فَأَتَاهُ فَأَخَذَ بِرِمَامِ نَاقَتِهِ وَقَدْ رَكِبَهَا فَقَالَ يَا أَخِي أَلَمْ نَعِدْنِي النَّظَرَ

^{۱۰۸} البقره/۲۰۷.

^{۱۰۹} در «رسالة في علم الامام» علامه طباطبایی علم امام را با توجه به روایات بررسی و بیان کرده اند. علامه مجلسی نیز در بحار مقاله مفصلی داشته و نظرات مختلف را بیان

داشته اند.

فِيمَا سَأَلْتِكَ قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا قَالَ أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ ص بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ يَا حُسَيْنُ أَخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فَمَا مَعْنَى حَمَلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءَ مَعَكَ وَ أَنْتَ تَخْرُجُ عَلَى مِثْلِ هَذَا الْحَالِ قَالَ فَقَالَ لِي ص إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا فَسَلَّمَ عَلَيْهِ. ^{۱۱}

سؤال: در اختیار قرار دادن چنین علوم به امام چه فایده ای دارد در حالی که نمی توانند از آن بهره گیرند؟

پاسخ:

امام اصلا نمی تواند ویژگی ای داشته باشد که در مقابل سنت الهی قرار گیرد. چنین علومی از نظر ظاهری فایده ای ندارد و اگر دلیل نقلی بر آن نداشتیم سخنی نمی گفتیم. چنین توانایی ای برای برخی مرتاضان و عرفا نیز به وجود می آید و زمان مرگ خود را می دانند و به دیگران نیز اطلاع می دهند. انهمه‌لهم السلام به مقام رضایت رسیده بودند.

سؤال: چه تعداد قرائن بر صحت روایات وجود دارد؟

پاسخ:

این موارد عدد ندارند. هر چیزی که به اعتماد ما کمک کند قرینه است. حدود ۴۵ قرینه را می توان نام برد.

سؤال: نمی توان تمام قرائن را به اصول حاکم بر شریعت بازگرداند؟

پاسخ:

خیر. برای مثال اعتماد ما به روایتی که در کتب اربعه آمده از متن ذکر شده در نهج البلاغه بیش تر است. همچنین مرسل بودن سند نهج البلاغه را می توان با تکرر نقل آن تا حدودی جبران ساخت. به علاوه اگر گزارشی مطابق با احتیاط، آموزه های دین، مطابق با دیدگاه علما و ... باشد به اعتماد بیشتر ما کمک می کند. مواردی از روایات توحیدی در نهج البلاغه وجود دارد که در سایر کتب دیده نمی شود با توجه به اینکه عالمان شیعه از ابتدا تا کنون آنرا کتابی معتبر می دانستند همین امر منجر به اعتماد بر کتاب شده و روایات آن را مورد توجه می سازد. اما به این معنا نیست که تمام روایات آن صحیح باشد و یا در مورد کتاب تحف العقول؛ نویسنده، زمان و مکان زندگی اش برایمان معلوم نیست اما متون آن از قوام خوبی برخوردار بوده که منجر به اعتماد می گردد. اگر روایتی در نهج البلاغه و تحف العقول آمده باشد منجر به افزایش اعتماد می شود. پس بایستی قرائن مختلف را مد نظر قرار داده و به راحتی تصمیم گیری نکنیم. آقای بهبهانی در کتاب الفوائد الرجالیة ۴۵ قرینه را ذکر می کنند که به ۸ قرینه می توان برگرداند و قرائنی دیگر را بدان اضافه کرد. پس بررسی مجموعه قرائن بسیار مهم است.

اصول و فروع اعتقادات

سه موضوع اصلی برای اعتقادات گفته اند:

^{۱۱} . بحار الأنوار / ۴۴ / ۳۶۴.

۱. خدا: این مسئله زیر مجموعه های فراوان دارد. در این میان به صفت عدل اهمیت فراوان داده شده و به صورت جداگانه بیان داشته اند.

صفات ذات و فعل خداوند بحثی بسیار مهم در این حوزه است. چگونگی وجود ملائکه و نوع اختیار آن ها از اموری است که مورد بحث قرار می گیرند.

سؤال: آیه «... لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»^{۱۱۱} دلالت بر جبر فرشتگان دارد؟

پاسخ:

ملائکه عقل محض اند. انسان ها عقل و شهوت را توأمان دارند و در نتیجه ممکن است آن ها را منحرف سازد. اما فرشتگان این گونه نبوده و تمایلات شهوانی ندارند که این به معنای جبر نیست. آنها مانند جمادات و سایر مخلوقات نیستند. خورشید و ماه باید طبق آنچه دستور گرفته اند حرکت دائمی داشته باشند.

زمانی که جبر و اختیار مطرح می شود سخن از قضا و قدر نیز به میان می آید و رابطه آن با علم، مشیّت، اراده و اذن الهی باید به دست آید. در تمام این موارد نیازمند روایات هستیم. حتی اگر مواردی چون اختیاردار بودن انسان را با عقل بتوان ثابت نمود به دست آوردن رابطه آن با قضا و قدر را باید از طریق روایات کشف کرد. نقش شیطان در نظام آفرینش، ویژگی های شیطان، حیطة قدرت او، رابطه شرور در عالم با عدل الهی و ... از جمله این امور می باشند.

۲. حجت: بحث نبوت و امامت با زیر شاخه های متعدد آن در این حوزه قرار می گیرد. مسائلی چون تعداد پیامبران و امامان، ویژگی های پیامبران و امامان، رابطه امامان و پیامبران، رابطه اراده تکوینی و تشریحی امام و ... موضوعاتی هستند که در این بخش قرار می گیرند.

۳. معاد و ویژگی های آن

در این موارد عقل و نقل باید توأمان به کار گرفته شوند.^{۱۱۲}

سؤال: معاد بر خلاف توحید با استفاده از عقل قابل دستیابی نیست. جدای از گفتار پیامبران نمی توان به دست آورد؟
پاسخ:

اگر خدا با صفت عدل توصیف شود که عالم و قادر و حکیم است. در جهان فعلی انسان ها نتیجه کامل اعمال خود را نمی بینند و باید جهانی دیگر باشد. اگر خدای عادل را تصور نکنند نظامی تصادفی در مقابلشان قرار می گیرد.

سؤال: پیامبر (صل الله علیه وآله وسلم) معاد را چگونه برای مردم اثبات می کردند؟

پاسخ:

^{۱۱۱} .التحریم/۶.

^{۱۱۲} . در کتاب الهیات آقای سبحانی لیستی از مباحث اعتقادی با نگرش روایی وجود دارد.

پیامبر(صل الله علیه وآله وسلم) چنان شخصیتی در جامعه داشتند که هر آنچه می گفتند مردم می پذیرفتند و نیاز چندانی به استدلال نداشتند. اما پس از گذشت دو سه نسل بایستی سخنان ایشان را نظامند کرده و با دلیل عقلی به مردم ارائه کرد.

جلسه دوازدهم:

حدیث و تاریخ و سیره

در گذشته علوم را به سه دسته اعتقادات، احکام و اخلاق تقسیم بندی می نمودند. در بحث ابتدایی گفته شد بایستی مطابق با نیازهای بشری با دیدی بازتر به علوم توجه نموده و مدنظر قرار داد. در نتیجه می توان آموزشهای دینی را به صورت زیر طبقه بندی نمود:

۱. علوم محض دینی: تفسیر، اخلاق، قرآن، فقه، اعتقادات، تاریخ و سیره معصومان(علیهم السلام)

۲. علمی که در ارتباط با معارف بشری هستند:

- علوم انسانی

- علوم طبیعی

تاریخ و سیره معصومان(علیهم السلام) از منظرهای مختلف مورد توجه افراد قرار گرفته و تنها راه برای دستیابی به آن نیز حدیث می باشد. مراد از حدیث نیز هر گونه قول و فعل و تقریر معصومین(علیهم السلام) است.

این بخش خود دارای زیر مجموعه هایی می باشد:

- برخی مباحث آن مانند تاریخ تولد و شهادت معصومین(علیهم السلام)، محل سکونت آنها، معاصران ایشان و... تاریخی

محض می باشد. در کتاب «الصحيح من سيرة النبي الاعظم» نوشته جعفر مرتضی یک جلد به تاریخ تولد پیامبر(صلی الله علیه وآله) و حوادث همزمان با آن تاریخ اختصاص یافته است.

- گروه دیگر از مطالب در این حوزه بحث شهادت معصومین(علیهم السلام) می باشد که مواردی کلی مانند اینکه امامان به

مرگ طبیعی نمی میرند را شامل می شوند. برای مثال در روایات آمده است: نص، [كفاية الأثر] مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ عَنْ دَاوُدَ

بْنِ هَيْثَمٍ عَنْ جَدِّهِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ عَطَا عَنْ عُمَيْرِ بْنِ هَانِي عَنْ جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أُمِيَّةَ

قَالَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَاللَّهِ لَقَدْ عَهِدَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ

وَ فَاطِمَةَ مَا مِنَّا إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ.^{۱۱۲} به ویژه در مورد امیر المؤمنین و امام حسین(علیهم السلام) این مورد بسیار گسترده است.

در مورد حضرت زهرا(سلام الله علیها) و پیامبر(صل الله علیه وآله وسلم) نیز این متون مشاهده می شود. در اهل سنت گزارشاتی که در

این زمینه به پیامبر(صل الله علیه وآله وسلم) نسبت داده شده که نیازمند بررسی و نقادی می باشد. برای مثال گفته شده است که

زنی یهودی غذایی مسموم درست کرد و نزد پیامبر(صل الله علیه وآله وسلم) آورد و با خود گفت اگر پیامبر(صل الله علیه وآله وسلم)

^{۱۱۳} . بحار الأنوار/۲۷/۲۱۷

باشد آن را نمی خورد و در غیر این صورت می خورد. این متون به طور بی ادبانه ای برای آنکه نقش یهودیان را در مرگ پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) نشان دهند مقام ایشان را زیر سؤال برده اند. متأسفانه در این حوزه نیز دروغ و پرداخت داستانی بسیار دیده می شود.

لکه تحقیق:

*برخی از روضه هایی که در مجالس عزاداری خوانده می شود و با شخصیت امامان (علیهم السلام) سازگار نیست را جمع آوری نمایید.

- بحث فضایل و مناقب نیز در این حوزه قرار می گیرد. در دوره های مختلف ویژگی هایی را به ائمه (علیهم السلام) نسبت داده اند. معمولاً در فضایل و مناقب، ائمه (علیهم السلام) را به گونه عالی و متعالی مطرح می نمایند. این دست از روایات در منابع اهل سنت نیز قابل مشاهده اند. برای مثال اگر فضایل امام علی، امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) را در کتاب فضایل صحابه ابن حنبل پیگیری کنیم مشاهده می شود که مجموعه ای گسترده به دست خواهد آمد. از حدود سده های پنجم و ششم فضایل و مناقب نویسی بین شیعه و اهل سنت وجود داشته که کتب فراوانی را نتیجه گشته است. مناقب ابن شهر آشوب به بررسی مناقب ائمه (علیهم السلام) در متون اهل سنت پرداخته است. در کنار این مطالب اعدا نیز وجود دارد که معمولاً مشکلات خلفا و دشمنان به ویژه خلیفه دوم را مطرح می کنند. متون مثالب گاه به صورت ضعیف و غیر معقول می باشند که باید بدان توجه کرد.

- سیره معصومین موضوع دیگر در این بحث می باشد؛ ائمه (علیهم السلام) باید به عنوان ملاک و معیار مورد توجه قرار گیرند. این موضوع سبب ایجاد تصویر دقیق و زیبا از سیره انسان های کاملی به عنوان الگوی بشریت شده که می تواند سرلوحه کار قرار گیرد. سیره نویسی در مورد پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) که شخصیت والای خلقت است چندان قوی نیست. تنها در مورد حضرت زهرا (سلام الله علیها) و امام علی (علیه السلام) کارهایی شده و سایر ائمه (علیهم السلام) مغفول مانده اند. بررسی روایات مربوط به سیره شخصی، خانوادگی، فرهنگی، نحوه مواجهه با افراد، شیوه پاسخ گویی به سؤالات و ... معصومین (علیهم السلام) بسیار حائز اهمیت است. مواد سیره، در کتب تاریخی و روایی قابل دستیابی می باشد. کتاب هایی مانند: الارشاد شیخ مفید، اعلام الوری، کشف الغمّه، تاریخ طبری و ... همگی منابع بسیار خوبی برای به دست آوردن تاریخ و سیره است. از جلد ۱۵ تا ۵۳ بحار الانوار به مباحث تاریخ و سیره معصومین (علیهم السلام) می پردازد. متون مربوط به پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) و امام علی (علیه السلام) به دلیل وجود روایاتی از ناحیه اهل سنت در شأن این بزرگواران نسبت سایر ائمه (علیهم السلام) فراوان تر می باشد. اگر فردی در صدد انجام کار دقیق و گسترده باشد بایستی مجموعه روایات را از ابتدا تا انتها به خوبی بررسی کند. چرا که شاید بتوان از برخی روایات که به ظاهر غیر مرتبط می باشند نکاتی را استنتاج نمود. مواردی نیز به این بحث ملحق می شود مانند یاران خاص امامان (علیهم السلام) که آنها نیز جریاناتی را برای خود داشته اند. آشنایی با افرادی چون سلمان، ابوذر، محمد بن مسلم، زراره و نواب اربعه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و مشاهده بزرگی و

بزرگواری این افراد می تواند آنها را به عنوان الگو و اسوه برای ما مطرح کند. چرا که در مکتب ائمه (علیهم السلام) تربیت شده و از آنها کسب فیض نموده اند.

سؤال: در کتاب مسند آقای عطاردی تنها روایات صحیح و دارای سند متصل به ائمه (علیهم السلام) جمع آوری شده است؟ پاسخ:

خیر، مسند زمانی که به افراد اضافه شود به معنای نقل تمامی روایاتی است که به فرد نسبت داده شده است. چه به صورت مرسل و چه به صورت متصل.

حدیث و علوم انسانی

در روزگار جدید با علوم متفاوت بشری روبه رو می شویم که برخی مانند فیزیک، شمی، جغرافیا، زیست شناسی و ... مرتبط با حوزه تکوین و طبیعت هستند و برخی نیز مانند روانشناسی، علوم تربیتی، اقتصاد، مدیریت، سیاست و ... مرتبط با حوزه انسان و رفتارهای انسانی می باشند.

برای مثال در بحث اقتصاد ممکن است گاه نظام اقتصادی یا سیستم اقتصادی و یا باید و نباید های مورد نظر در حوزه اقتصاد مورد بررسی قرار گیرد. طبیعتاً دین به عنوان یک مجموعه که انسان را مورد توجه خاص قرار داده است این ویژگیهای وی از نظرش مغفول نیست. اما یک سیستم تربیتی مشخص مطابق با یک مبنا و مطابق با یک معیار ممکن است تعریف نشده باشد. در اینجا باید ملاک ها معیارها و باید ها و نباید ها را استخراج نموده و بر علوم انسانی موجود عرضه کرده و مواردی را که با ملاک ها و معیارهای دینی همسانی دارد یا ندارد را مشخص نموده و بر آنها تحلیل محتوایی انجام داد. شاید بتوان با استفاده از معارف دینی یک سیستم تربیتی جدید مبتنی بر یک فرضیه خاص ارائه داد. پس حدیث در حوزه تربیتی حرف برای گفتن دارد اما این امر نیازمند تمرکز، تدبر و تفکر برای استفاده بهینه از مجموعه مواردی می باشد.

برخی از مخالفین معتقدند که دین با این دسته علوم ارتباطی نداشته و مطالب خود را تحت عنوان گستره دین مطرح می نمایند. این بحث که در حوزه شیعه و اهل سنت قائلین مخصوص به خود را دارد. در شیعه افرادی مانند آقایان بازرگان، شبستری، ملکیان و سروش دائرمداران آن بوده و کتاب هایی نیز در زمینه آن به رشته تحریر درآورده اند. از منظر این افراد اهداف دین باید نوشته شود و با استفاده از آن وظائف دین مشخص گردد. سپس به این نتیجه رسیده اند که هدف دین زندگی دنیایی افراد نبوده و به دنبال خدا و آخرت می باشد. پس باید مواردی که در این حوزه بیان داشته را مورد توجه قرار داد و سایر مطالب را حکم ارشادی تلقی نمود، بدین معنا که شایسته است مورد عمل قرار گیرد اما وجوبی در کار نیست. همان نکته ای که خلیفه دوم بسیار بر آن تأکید داشت. خلیفه دوم مخالف آن نبود که پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) علی (علیه السلام) را به عنوان خلیفه اعلام کند همان طور که در غدیر نیز جزء کسانی بود که به امام (علیه السلام) تبریک میگوید

لکن وی به ابن عباس گفته است: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) امید به چیزی داشت که خدا آن را نمی خواست. بدین معنا که او در تشخیص اراده تکوینی و تشریحی خدا از هم اشتباه کرد. حکم تشریحی خداوند بر خلافت بلا فصل علی (علیه السلام) بود لکن زمانی که این گروه از این امر جلوگیری نمودند مشخص می شود که اراده تکوینی خداوند بر چیز دیگری بوده است. این نگاه خلیفه دوم به جریان می باید از این منظر مورد توجه قرار گیرد که در نتیجه به نظر می رسد با اعتقادات نیز در ارتباط باشد. نتیجهی محدود کردن دین به خدا و معنویت، سبب می گردد تا دین در حوزه های دیگر حق اظهار نظر نداشته باشد. پس بر اساس این عقیده دین برای رسیدن به صلاح اخروی بوده و زندگی دنیوی بر روندی دیگر است. مردم علی (علیه السلام) را نخواستند و دین نیز در این باره حرفی ندارد. آقای ملکیان پا را فراتر گذاشته و گفته اند انتظار بشر از دین در حوزه اخلاق و معنویت است. پس در همین حوزه نیز نظر دارد. آقای سروش با اندکی پیچش بیشتر این امر را قبول دارد. اهل سنت نیز دین و دنیای مردم را از هم جدا می کنند. در دوران اخیر حتی انقلابیونی مانند ارغون تونسلی بر جدا کردن دین از سیاست و دنیا پا فشاری می کنند. رشید رضا نیز حدودا چنین نظری داشته است. پس دین را به دینداران و دنیا را به دنیاداران باید داد تا هر کس به وظائف خویش به خوبی عمل کند. ابوریه در کتاب «اضواء علی السنه النبویه» آورده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) امور دنیوی را به مردم واگذار کرده اند و روایت «انتم اعلم بامور دنیاکم» را ملاک و معیار قرار می دهد. اما شیعه نمی تواند چنین باشد زیرا شیعیان باید ولایت علی (علیه السلام) را بپذیرند. از منظر مشهور علمای شیعی گستره دین امور دنیوی را نیز دربر می گیرد.

حتی اگر معتقد شویم دین وظیفه ای به عهده ندارد که در امور دنیوی دخالت کند اما می تواند بیاناتی را ذکر کرده باشد و آنها را مورد تبعیت قرار گیرد. معیار و ملاک در این روایات آن است که صدور سخن از معصوم (علیه السلام) ناظر به حوادث شخصی نبوده و قضایای کلی باشند که همگان را شامل می شود.

مشکل آن است که در امور سنتی محض علما نیازمند آشنایی با قرآن، حدیث و فقه بودند در حالی که در علوم انسانی این امر کفایت نمی کند و افزون بر کارشناسی در حدیث و قرآن باید در حوزه های دیگر نیز صاحب نظر بود. در این صورت حق دادن نظر در این حوزه ها را خواهند داشت. برای مثال در زمینه روایات اقتصادی اسلام، چندین نگارش وجود دارد اما هیچ یک نتوانسته اند سیستمی منسجم برای نظام اقتصادی قرار دهند در حالی که متخصصین علم اقتصاد استفاده بهتری از روایات می توانند داشته باشند و نتایج خوبی را به دست آورند. در مسائل علوم تربیتی، جامعه شناسی، مدیریت و ... می توان گفت دین حرف برای گفتن داشته و می تواند نظر دهد.

مسیحیت از ابتدا پذیرفته بود که با دنیای دنیاداران کاری نداشته و آنها نیز با دین کار نداشته باشند. در حقیقت مردم در احکام فردی مسیحی باشند و در احکام اجتماعی از حکومت پیروی نمایند. در نتیجه در هنگام تعارض دین و حکم اجتماعی به دلیل آنکه قدرت در دستان حکومت است دین به حاشیه رفته و سیاست غیر دینی یا ضد دینی به وجود خواهد آمد. در مسائل علوم تربیتی بحثی با عنوان کج روی وجود دارد. اینکه چگونه می توان با آسیب و کج روی جوانان مبارزه

نمود همواره در طول تاریخ مورد توجه بوده است زیرا همیشه جوانان در معرض خطر بوده اند. چگونگی تأثیر همنشین بر کج روی موضوعی بسیار شایسته و مهم است.

سؤال: در رشته هایی که تازه به وجود آمده اند نیز احادیث می توانند پاسخ گو باشند؟
پاسخ:

گاه در علوم انسانی با فرضیه هایی روبه رو هستیم که هنوز به نتیجه نرسیده اند. تا زمانی که علمی قطعی نشده باشد امکان ارائه آن بر امور دینی درست نمی باشد. این امر منجر به سخت شدن کار شده است.

سؤال: برای به دست آوردن مباحث انسانی از احادیث بایستی احاطه کامل بر روایات داشت؟
پاسخ:

هر چه تخصص بیشتر باشد بازده بیرونی بیشتر خواهد شد. در حوزه علوم تربیتی اگر کسی سؤالات فراوان داشته باشد و آن ها را بر روایات عرضه نماید می تواند به نتایج بسیار خوبی دست پیدا کند.

نکته دیگر آنکه در برخی از موارد ممکن است نظام یا سیستم تربیتی یا جامعه شناسی موجود نباشد اما بایدها و نبایدهایی که می تواند حد و مرزهای آن نظام و سیستم را تبیین نماید دیده می شود. این امر نیز مهم است. پس اگر بتوان با مجموعه سؤالات در حوزه علوم انسانی آشنا شد طبیعتاً امکان پاسخ گویی به آن سؤالات در بسیاری موارد وجود خواهد داشت.
سؤال: در حوزه علوم تربیتی به دست آوردن مفاد روایات آسانتر از اقتصاد، سیاست و ... است. در این موارد چگونه می توان عمل کرد؟

پاسخ:

در برخی موارد که نمی توان یک نظام سیاسی یا نظام اجتماعی را تدوین کرد باید آنها را به دست آورد. نظام حکومتی امروز با روزگاران گذشته متفاوت است. اکنون اینگونه نیست و قدرت نرم مطرح می باشد. در حالی که در گذشته الملک لمن غلب بوده است.

سؤال: عدم ناتوانی کشورهای اسلامی چیست؟ چرا قدرت های غربی پیشرفت کرده اند؟
ناتوانی خود را نباید به گردن اسلام بیاندازیم.

مکمل تحقیق:

*سؤالات اساسی در علوم انسانی مانند روانشناسی و علوم تربیتی مطرح کرده و با توجه به قرآن و حدیث پاسخ هایی برای آنها به دست آورید.

اصول حاکم بر دین را می توان به دست آورد و شایسته آن است که رهگشای بسیاری از موارد ما باشد. البته جزئیات را نمی توان با وجود گذشت ۱۴۰۰ سال به خوبی درک کرد.

جلسه سیزدهم:

در این جلسه قصد داریم این بحث را مطرح کنیم که تأثیر حدیث بر علوم انسانی چیست؟ و در جلسه ی آینده نیز به این بحث خواهیم پرداخت که تأثیر حدیث بر علوم تجربی و طبیعی و چگونه است؟

اینجا می توانیم یک سؤال کلی و مهمی را مطرح نماییم و آن اینکه: شما گستره ی دین را چگونه تعریف می کنید؟ اگر بگوئیم هدف دین فقط آخرت و انسان سازی است به این معنا که می خواهد افراد را معنوی بار آورد و معنویت را بر آنها القا نماید طبیعتاً هیچ یک از علوم انسانی، علوم تجربی و طبیعی ربطی با معنویات ندارند و ما می گوئیم دین اصلاً نمی تواند وارد این حوزه شود. اهل سنت در بحث حکومت همین نظر را دارند. مضمون یکی از این روایات آنها چنین است:

ابن عباس می گوید: از خلیفه ی دوم پرسیدند که بالأخره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) راجع به امیر المؤمنین چیزی گفته بودند یا خیر؟ خلیفه در پاسخ گفت بله ایشان که فرمودند ولی ما تشخیص دادیم که اینگونه بهتر خواهد بود چرا که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این سخن را به دلیل قرابت و خویشاوندیشان با امیر المؤمنین مطرح کردند. (در اینجا مشاهده می نمائیم که اهل سنت، این سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را جزء اهداف پیامبری ایشان بر نمی شمارند)

گروهی بر این باورند که دین فقط مربوط به آخرت، خدا و معنویت است و چیزی بیش از اینها نیست؛ لذا در مابقی حوزه ها اصلاً جای صحبتی نیست که دین بخواهد در آن حوزه ها اظهار نظر بکند **دین حد اقلی** است و منظور ما از علوم دینی علاوه بر علوم رسمی دینی همچون: فقه، تفسیر و اخلاق، علوم انسانی و علوم طبیعی راهم شامل می شود و این علوم متمایز از دیگر علوم هستند. این گروه معتقدند که ما علاوه بر علوم فیزیک و شیمی رسمی، فیزیک اسلامی، شیمی اسلامی، زمین شناسی اسلامی، پزشکی اسلامی و... هم داریم.

اینک نظر ما درباره دو گروه تفرطی و افراطی فوق:

ما قائل هستیم که هر دو دیدگاه مطرح شده در بالا، قابل نقد هستند.

ما می گوئیم که حوزه ی اصلی دین، هدایت است؛ بنابراین دین، راجع به همه ی چیزهایی که با هدایت انسانی سرو کار دارد اظهار نظر می نماید. و این هدایت انسانی گاهی اوقات مربوط به آخرت، بهشت، دوزخ، معنویت و خداست مانند: کارهایی که ما انسانها را به سمت بهشت و جهنم راهنمایی می کنند و گاهی نیز این هدایت مربوط به حوزه ی علوم انسانی است. مثلاً اگر بخواهیم به طور گسترده به بحث پیرامون اخلاق یعنی رابطه انسان با خود، با دیگران و با خدای خود پردازیم خواهیم دید که مباحث روان شناسی را هم شامل می شود و در بر می گیرد.

همچنین جامعه شناسی را هم شامل می شود و این گونه نیست که ما در دین، مباحث اجتماعی نداشته باشیم و باید این گونه گفت که هدایتگری دین، اقتضا می کند که در تمامی حوزه هایی که مربوط به ویژگی های انسان هستند، دین بتواند اظهار نظر بکند اما در حوزه های بیرونی، ضرورتی ندارد که دین اظهار نظر کرده باشد اما اگر اظهار نظری هم

کرده باشد باید آنها را در نظر گرفت که در ابتدای جلسه آینده مفصل به این بحث خواهیم پرداخت. نتیجه اینکه ما در حوزه ی علوم انسانی، دین را دارای حق اظهار نظر می دانیم.

خب اگر وارد مباحث علوم انسانی شدیم مانند: روان شناسی، جامعه شناسی، اقتصاد، سیاست، مدیریت، علوم تربیتی و... این پرسش مطرح می شود که دین چگونه می تواند در این حوزه ها اظهار نظر بکند؟ آیا نظام سیاسی مربوط به هزار و چهار صد سال پیش به درد جامعه ی کنونی ما می خورد.

مثلاً در آن زمان نظام سیاسی بدین شکل بوده که در مرکز کشور (شهر مدینه)، رئیس را انتخاب می کردند اما آیا امروزه نیز می توانیم بگوئیم که مرکز کشور باید رئیس را انتخاب نمایند یا خیر؟ و آیا آن نظام سیاسی قابل تسری دادن به دوره کنونی می باشد؟

نمونه دیگر در مباحث اقتصادی است. بدین شکل که اقتصاد در آن دوره بسیار ساده بوده است، اقتصادی مبتنی بر

دامداری و کشاورزی. آیا آن شکل از اقتصاد نیز در دوره ی حاضر، قابلیت اجرایی را دارد یا خیر؟

اگر بخواهیم به علوم انسانی توجه نمائیم و ببینیم که دین در چه حوزه هایی می تواند به علوم انسانی یاری برساند بهترین کار این است که بگوئیم، دین در سه حوزه مهم می تواند اظهار نظر کند:

حوزه ی مهم اول، **تبیین موضوع** هست؛

این که انسان (به عنوان موجودی که علوم انسانی برای پاسخگویی به نیازهای او طراحی می شود) چیست؟

چه ویژگی هایی دارد؟

چه نیازهایی دارد؟ و...

اگر بخواهیم انسان را به گونه ای دقیق بشناسیم، بتوانیم نیازهایش را درک کنیم، باید به این نکته توجه نمائیم که

خالق انسانهاست که دقیقترین تصویر از انسان و نیازهای و ویژگی های او را دارد بنابراین ما نیازمند این هستیم که از

طریق خالق هستی به ویژگی های انسان مراجعه کنیم و آنها را شناسایی نمائیم.

مثلاً اینکه: انسان در موقعیت های متفاوت و در دوره های گوناگون زندگی اعم از کودکی، نوجوانی، جوانی و... چه

ویژگی هایی دارد؟ در این دوره ها نیازها، علایق و سلیقه های او چگونه است؟

نتیجه: اولین مرحله در علوم انسانی که دین می تواند در آن حوزه ها اظهار نظر نماید؛ بحث

موضوع شناسی یعنی انسان است.

مرحله ی دوم: **تبیین هدف** می باشد و این بحث مهمتر از بحث موضوع شناسی است.

در این بحث، بایستی هدف از خلقت انسان مشخص گردد؛ اینکه خداوند به چه منظوری انسان را خلق کرد؟ پیامبران

را برای چه فرستاد؟ و هدفش از آفرینش انسان بر روی زمین چه بود؟ این سؤال از ابتدا هم مطرح بود، چرا که ملائکه با

لحنی اعتراض آمیز به خداوند عرض کردند که: چرا انسانی با این ویژگی ها را خلق می نمایی؟ (اشاره به آیه ی **وَإِذْ قَالَ**

رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.^{۱۱۴}

به نظر شما هدف از آفرینش انسان چیست ؟

در اینجا باید بگوئیم : آن هدف اصلی و غایتی که خداوند برای انسان در نظر گرفته این است که او به کمال دست یابد و آیه ی " وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ . " ^{۱۱۵} نیز به همین مبنا اشاره دارد به این معنا که آنچه باعث تکامل انسان می شود ، همین عبادت اوست . به همین جهت در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که حضرت فرمودند : لِيَعْبُدُونَ أَي لِيَعْرِفُونَ یعنی هدف از عبادت ، فهم و آگاهی و معرفت است و صرف عبادت کردن ، هدف خلقت نیست . حال یک پرسش و آن اینکه معرفت و آگاهی برای چه ؟ برای تکامل بخشی .

نتیجه اینکه وجود انسان دارای ویژگی هایی است که می تواند کمال یاب باشد و خود را تکامل ببخشد و به خدا برسد . آرزو در وجود انسان یک نعمتی الهی است که هدف را برای آدمی مشخص می نماید ، حتی هدف دنیایی را .

لَوْلَا الْأَمَلُ مَا أَرْضَعَتْ أُمَّ وِلْدًا وَلَا غَرَسَ غَارِسُ شَجْرًا.^{۱۱۶}

نکته ی سوم که مهمتر می باشد : **بحث تبیین ملاک ها و معیارها** است و یا نقشه ی راه .

مثالی برای وضوح بیشتر : در نظام سرمایه داری (اقتصادی) فعلی ، دین یک سری ملاکهایی برای اسلامی بودن این نظام تعیین می کند از جمله اینکه می گوید در این نظام نباید ربا صورت بگیرد حال اگر این شرط محقق شد ، این نظام مورد تأیید اسلام قرار می گیرد در غیر اینصورت خیر .

سؤال : پیرامون مقایسه ی آموزه های حدیثی با عقل

پاسخ :

ما بین عقل و وحی ، هیچگاه تعارضی نداریم ؛ به این معنا که وحی همیشه مطابق با عقل است و عقل هیچگاه نمی تواند سخنی را مخالف با وحی بگوید . پس کتاب و سنت ، همیشه یک امر عقلانی هستند اما آنچه که به دست ما رسیده است حدیث است و نه سنت ، حدیث به این معنا که ما حکایت سنت را داریم و این حکایت ممکن است تصحیف شده باشد ، تقطیع شده باشد ، جعل شده باشد و یا حتی مخالفت با عقل داشته باشد بنابراین عقل سلیم می تواند ملاک سنجش باشد

جلسه چهاردهم:

حدیث و علوم تطبیعی

^{۱۱۴} بقره / ۳۰ : (به خاطر بیابور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [نماینده‌ای] قرار خواهم داد.» فرشتگان گفتند: «پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است،) ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم.» پروردگار فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

^{۱۱۵} . ذاریات / ۵۶ : من جنّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند(و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)

^{۱۱۶} . نهج الفصاحه ، ص ۳۴۳ ، ح ۹۴۶ ؛ اگر امید نبود مادری فرزند خود را شیر نمی‌داد و کسی درختی نمیکاشت.

تأثیر آموزه های نقلی در علوم طبیعی بسیار مورد سؤال عموم مردم قرار می گیرد. برای مثال حجامت را مورد تأیید امام رضا (علیه السلام) دانسته که زمان آن را مشخص کرده اند و در نتیجه با آن به صورت پدیده ای مقدس مواجه شده اند و مخاطبین، آن را یک دستور دینی و شرعی می دانند و یا اینکه متدینین معتقدند قبل و بعد از غذا باید نمک بخورند و اگر پزشکان به دلالتی با آن مخالفت کنند به دلیل آن که از سوی ائمه (علیهم السلام) مورد تأیید قرار گرفته سخن پزشکان را قبول نمی کنند. در نمایشگاه کتاب امسال بیشترین فروش مربوط به کتب حدیث پزشکی بود. باید دید این روایات را در حوزه پزشکی می توان مورد قبول قرار داد یا خیر. همچنین در حوزه ستارگان، زمین، نظام کیهانی و ... باید دید چگونه متون دینی را می توان مد نظر قرار داد. بیشتر این دسته از روایات در کتاب «السماء و العالم» گزارش شده اند که در آن تصویری خاص از عالم ارائه می شود.

در اینجا بایستی گستره دین را مورد توجه قرار داد. اگر آن را محدود به خدا، آخرت و معنویت نمایم پس این حوزهها مربوط به دین نمی شوند اما اگر گستره دین را تمامی مسائل معرفتی بدانیم یا حوزه هایی که هدایت انسان را مدنظر قرار داده این سؤال مطرح می شود که اگر مخاطبین در مورد مسائل علمی از امامان سؤال کنند وظیفه امام چیست؟ باید گفت دین وظیفه حل مشکلات غیر دینی مردم را ندارد. به همین دلیل در قرآن آیات پزشکی وجود ندارد اما در روایات به دلیل اینکه ائمه (علیهم السلام) مورد سؤال قرار گرفته اند دیده می شود. امام (علیه السلام) می توانستند در مواردی که مردم سؤال می کنند سکوت کرده و پاسخ ندهند اما مردم از امام انتظار داشتند که پاسخ گوی تمامی سؤالات آنها در تمامی زمینه ها باشد و یکی از مواردی که امامان علم خود را به رخ دیگران می کشیدند نیز به دلیل همین موارد غیر دینی است. کلام امام علی (علیه السلام) «سلونی قبل أن تفقدونی» به دلیل اشراف ایشان بر تمامی علوم می باشد نه فقط مسائل فقهی و دینی و الا اگر خلیفه دوم نیز حکمی شرعی اعلام می کرد مردم نمی توانستند از او اثبات خواسته و وی را رد کنند و برتری ائمه (علیهم السلام) مشخص نمی شد. بنا بر این ائمه (علیهم السلام) از تمام واقعیات موجود در جهان خارج با خبر بوده و مواردی را که مربوط به هدایت مردم بود خودشان فی نفسه بیان می داشتند و سایر موارد در صورتی که مورد سؤال قرار می گرفتند مطابق با فرهنگ و بینش آن زمان بیان می داشتند. برای مثال اگر مردم عادی خدمت امام زمان (عجل الله فرجه الشریف) برسند سؤال هدایتی خواهند پرسید اما اگر دانشمندان هسته ای نزد ایشان بروند سؤالات تخصصی رشته خود را می پرسند. از منظر اعتقادی ما امام (علیه السلام) پاسخ گوی این افراد نیز خواهد بود. اما اگر سؤالی پرسیده نشود چیزی نمی گویند. بنا بر این تفاوت قرآن و سخنان معصومین (علیه السلام) این است که چون قرآن کتابی است که مورد سؤال قرار نمی گیرد موارد غیر دینی و غیر هدایتی را شامل نمی شود اما روایات این مباحث را مورد توجه قرار می دهند.

سؤال: شفا بودن عسل که در قرآن آمده از این دسته نیست؟

پاسخ:

روال قرآن اینگونه نیست. این دست از مباحث بسیار معدود و محدود می باشند.

اصل امکان وجود روایات وارد شده در علوم تجربی را نمی توان انکار کرد اما دلیلی نیست که تمام روایات موجود از استناد کامل برخوردار باشد. این موارد آموزه ارشادی می باشد و بیان راهی است که می توان مورد عمل قرار داد یا نادیده گرفت و مخالفت با قول امام در این حوزه گناه نیست.

مشکلاتی در این روایات دیده می شود. برای مثال روایات مربوط به پزشکی که حجم بالایی را نیز به خود اختصاص داده اند، ۸۷ هزار روایت، اسناد صحیحی نداشته و در حدود ۸۰ مورد از آنها صحیح السند می باشند. کتاب های طب الائمه (علیهم السلام)، طب الرضا (علیه السلام) و طب النبی (صل الله علیه و آله وسلم) عموماً مربوط به پزشکانی است که با متون روایی نیز سر و کار داشته اند. برای مثال کتاب طب الائمه (علیهم السلام) تدوین شده «ابنا بسام نیشابوریین» می باشد این دو برادر نیشابوری از متون روایی فراوانی در کتاب خویش استفاده کرده اند لکن از اسناد خوبی برخوردار نیستند. در کتب مهم شیعی مانند کافی، به جز آداب مائده، روایات پزشکی بسیار محدود است.

در برخورد با این احادیث باید حقیقه است یا خارجیه بودن آنها را مشخص نمود. قضیه حقیقه: هر جا موضوع آن پدید آید حکم بر محمول حمل می شود. مانند اینکه کل از جز همیشه بزرگ تر است. قضیه خارجیه: کلیت ندارد. برای مثال فردی نزد امام باقر (علیه السلام) آمده و گفته من سؤالات شرعی ام را از چه کسی بپرسم؟ امام (علیه السلام) می فرمایند: علیک بهذا الجالس. که زراره نشسته بود و مسلماً علم زراره اهمیت دارد نه حالت نشستن او و هر کسی را در حالت نشستن شامل نمی شود. همچنین در آیه ولایت که می فرماید کسی که در حال رکوع صدقه دهد ولی مسلمین است، این دلالت بر یک فرد اختصاص دارد و هر کسی را که در حالت رکوع صدقه دهد شامل نمی شود.

اکثر روایات این حوزه خارجیه بوده و تنها تعداد اندکی از آنها حقیقه می باشند. برای مثال روایات فراوانی وارد شده که بیان داشته اند بهتر است قبل و بعد از غذا اندکی نمک خورده شود. قرینه ای وجود دارد که خارجیه بودن این روایات را نشان می دهند، البته نمی توان به طور قطع منکر حقیقه بودن آنها نیز شد، و آن اینکه در مورد تمام ائمه (علیهم السلام) آمده است که قبل و بعد از غذا نمک می خوردند غیر از امام رضا (علیه السلام) که در مرو با سرکه غذای خویش را شروع و تمام مینمودند. بدین علت که محیط گرم حجاز و عراق منجر به تعریق زیاد و در نتیجه خروج نمک از بدن می گردد و نیاز بدن به نمک از این طریق می تواند جبران گردد اما در مرو به دلیل خنکی هوا این امر لازم نیست. امروزه نیز به حجاج توصیه می شود در حج به خاطر گرمای هوا و فعالیت بدنی زیاد با غذاهایشان نمک بیشتری استفاده نمایند. در نتیجه استحباب را از آن نمی توان خارج نمود چرا که بستگی به شرایط زمانی و مکانی دارد. اگر آن را امری حقیقه در نظر گیریم در این صورت اصل بر خوردن نمک و مفید بودن آن است مگر ثابت شود برای افراد ضرر دارد.

سؤال: اینکه برخی گفته اند خوردن نمک پیش از غذا به دلیل ضد عفونی نمودن بدن است درست نیست؟

پاسخ:

این مطالب توجیهاتی است که امروزه از سوی طرفداران این قبیل احادیث آورده شده است در حالی که نمی توان آنها را از روایات درک نمود.

نظریاتی که امروزه از سوی برخی پزشکان داده می شود را نمی توان به احادیث نسبت داد زیرا همان طور که گفتیم اکثر آنها قضیه خارجی می باشند. سخنان این افراد ممکن است صحیح و یا ناصحیح باشد و در هر صورت از مرتبط ساختن آنها به احادیث بایستی اجتناب نمود. در دوره کنونی اقبال مردم به این دسته طیبیان بسیار شده است زیرا بر این باورند که تجویزهایشان برگرفته از آموزه های ائمه (علیهم السلام) بوده و طب دینی می باشد. اغلب این پزشکان با علوم جدید مخالف بوده و معتقدند غریبان غذای ما را تغییر داده و حجم بالای بیماری های ما به دلیل این تغییر غذا است. درست و نادرست در میان اقوال آنها توأمان وجود دارد و نمی توان تمامی سخنانشان را قبول و یا رد کرد لکن نکته مهم آن است که پزشکی اسلامی وجود نداشته و نباید با نسبت دادن سخنان خویش به احادیث از این منبع مهم سوء استفاده کنند. روایاتی که در زمینه استفاده از برخی خوردنی ها و آشامیدنی ها وجود دارد استحبابی نبوده و ارشادی اند. دلیل برخی از مطالب ذکر شده در روایات برای ما مشخص نیست. برای مثال گفته شده گرفتن ناخن و کوتاه کردن مو و اصلاح محاسن در روز جمعه منجر به ازدیاد روزی خواهد شد. در این گونه موارد دانستن چرایی موضوع نیز اهمیت چندانی ندارد زیرا ممکن است خدا در امری اثری گذاشته باشد. همان طور که بر طبق آیات قرآن غسل درمان تمام بیماری است.

در زمینه پیشگیری از بیماری ها نیز مواردی از سوی امامان (علیهم السلام) گزارش شده که به عنوان حکم شرعی تلقی نمی شود مگر اینکه گفته شود حفاظت از بدن امری ضروری است و باید این موارد را نیز مورد توجه قرار داد. در نتیجه با وجود آنکه حجم بالایی از روایات پزشکی وجود دارد اما نمی توان آنها را صد در صد مورد توجه قرار داد. به علاوه ترویج این احادیث ممکن است منجر به از اعتبار افتادن سایر روایت دینی در دیگر مباحث گردد. زیرا در صورت اشتباه، فرد ممکن است تمامی مباحث دینی را منکر شود.

روایات نجومی بخش دیگری از این دسته روایات می باشد. برخی از این روایات در مباحث دینی تأثیر دارند. برای مثال به دست آوردن ساعات نماز، روز آخر رمضان، جهت قبله، روز عید قربان و ... از این قبیل می باشند. این احادیث مطابق با هیئت قدیمی است که ۱۴۰۰ سال پیش متداول بوده و مرکزیت زمین را قبول داشته و به کروی بودن آن معتقد نبودند. در حالی که هیئت جدید در حدود ۳۰۰ سال قدمت دارد و مرکزیت خورشید را می پذیرد. در نتیجه از منظر جایگاه و روش محاسبه با آنچه امروزه انجام می شود متفاوتند اما جالب آن است که نتیجه محاسباتشان دقیق و مانند امروز می باشد. در نتیجه برخی از موارد شرعی ما مطابق با منطق بطلمیوسی است. مردم آن دوران بیش تر بر سعادت و نحوست ایام اعتقاد داشته و ایامی را نیک و برخی را شوم می دانستند. در متون روایی با این تفکر مخالفت شده و گفته اند حرکت نجوم به سعادت و شقاوت مردمان ارتباطی نداشته و پیشگویی هایی که اینگونه صورت گرفته اند نفی شده اند. اصل سعادت و

نحوست ایام مورد تأیید اسلام است لکن ربطی به وضعیت ستارگان ندارد. برخی از ایام مانند ماه رمضان و مکان‌ها مثل مسجد الحرام مورد تفضل خداوند واقع شده‌اند. در مقابل برخی ایام و مکان‌هایی نیز نحس شمرده شده‌اند. مثلاً بصره و بابل قدیم در شمار مکان‌های نفرین شده هستند.

سؤال: در متنی آمده است که امام علی (علیه السلام) در بابل نماز نخوانده و نمازشان قضا شد، پس از عبور از آن منطقه

خورشید دوباره بازگشته و نمازشان را می‌خوانند صحیح نمی‌باشد؟

پاسخ:

خیر، نماز امری واجب است و نمی‌تواند به این دلیل ترک شود.

گروه دیگر از روایات مربوط به مسائل کیهان‌شناسی و جغرافیایی است. این روایات از درصد کمی برخوردار بوده و اکثراً نیز ضعیف هستند و متن آنها با علوم امروزی سازگار نیست. حرکت ماه، زمین و خورشید در آنها با آنچه امروزه ثابت شده متفاوت است و اغلب آنها نیز در کتاب السماء و العالم گزارش شده‌اند البته در مجلدات ۵۱ تا ۶۱ بحار این موارد را می‌توان یافت. آقای مصباح این قبیل روایات را بررسی و رد نموده‌اند. مشکل ذاتی این روایات عدم استناد آنها است. به علاوه نظام کیهانی با این متون قابل دریافت نیست و از لحاظ اعتبار رد می‌شوند. البته به معنای عدم آگاهی و محدود کردن علم امامان (علیهم السلام) نیست بلکه مربوط به عدم استناد آنها است.

مواردی نیز در شیمی به جابر بن حیان استناد داده شده است. لکن در کتب تراجم و رجال نمی‌توان رد پایی از جابر یافت. به علاوه معنای شیمی در آن زمان کیمیا بوده که با زمان کنونی متفاوت است. اصل علم کیمیا قابل دفاع نیست و نمی‌توان به عنوان علم دین مدنظر قرار داد.

حدیث در حوزه‌های دیگر عمولاً وجود ندارند. در این میان روایات پزشکی از سایرین مهم‌تر است زیرا مخاطب عام داشته و آنها را به عنوان دین تلقی می‌کند پس باید برخوردی صحیح با آنها موصورت گیرد.

سؤال: در مورد رؤیت هلال توضیح دهید:

پاسخ:

ملاک اول ماه رؤیت با چشم غیر مسلح است نه تولد ماه. برخی معتقدند ماه را تا ۱۳ ساعت پس از تولدش نمی‌توان با چشم غیر مسلح مشاهده نمود.

سؤال: اختلاف فقها در رؤیت سبب می‌شود تا به طور طبیعی مقلدین برخی از مراجع از اثرات روزهای خاص بی‌بهره

شوند. این امر را چگونه می‌توان جبران و یا برطرف کرد؟

پاسخ:

این مشکل در صورتی به وجود خواهد آمد که اثرات و برکات روزهای خاص را جزء امور تکوینی به حساب آورده و اعتباری ندانیم. در حالی که برای مثال شب اول ماه شوال با شب اول ماه محرم در اصل هیچ تفاوتی ندارد بلکه خداوند به

دلایلی در یکی برکاتی قرار داده که دیگری فاقد آن است. پس تکوینی نبوده و اگر مقلدین طبق نظر مرجع خویش عمل کنند از این اثرات اعتباری بهره مند خواهند شد. شب قدر بهانه ای برای القای فیوضات الهی به مردمان می باشد و حتی در این که دو شب می باشد یا یک شب اختلاف است.

سؤال: وظیفه مقلدین در هنگام اختلاف روز عید فطر چیست؟

پاسخ:

مراجع در مورد روز عید حکم نمی کنند چرا که تنها رهبری می توانند اعلام حکم نمایند. در نتیجه مقلدین نیز بایستی طبق نظر رهبری عمل کرده و حکم را اجرا کنند. مراجع ولو اینکه مخالف حکم اعلام شده باشند به صورت عمومی ابراز نکرده و تنها خودشان روزه گرفته و نماز عید را به جا نمی آورند.